هو الله تعالی شانه
جلد
هفتم روضة الصفا
در ذکر احوال خاقان سعید سلطان
حسین میرزای بایقرا و اولاد
امجاد او در دار الحکومهٔ
مبئی چاپ گردید

جلد هفتم از کتاب روضة الصفا و هو العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حصول سعادت دارین حمد پروردگاریست که ابو البشر را از قبضهٔ خاک تیره بیافرید و تاج دیباج ابتهاج خلافت بر فرق همایونش نهاده انی جاعل فی الارض خلیفة
و خلعت با طلعت و علم آدم الاسماء کلها پوشانید و بر سریر جنت المأوی نشانید و وصول کرامت کونین شکر واجب الوجودیست که از محض حکمت انتظام حال
عباد را در اطراف و اکناف آفاق برأفت و سیاست بعضی از اولاد نامدار ذوی الاقتدارش منوط و مربوط گردانید آرایش طغرای غرای فرمان مفاخر
انبیای اولو العزم صاحب قدرت و ستایش پادشاهی است که ملک و ملکوت جمیع مکونات در حیطهٔ تصرف اوست و نمایش دیباچهٔ
دفاتر تواریخ پادشاهان دولتمند شکر صاحب الجودی است که از سماء اعلا تا بسیط غبرا یک نواله است از خوان فضل و امتنان او ⁂ سزای توحید و شکر
خدای درون سراپرده غیب جای و تحف صلوات طیبات زاکیات و هدایای تسلیمات وافیات بروح مطهر و مرقد منور شفیع روز محشر و صاحب
حوض کوثر آنکه صیت جلالش کسری در ایوان کسری و قیصر انداخت ⁂ سر پادشاهان گردن فراز بدرگاه او بر زمین نیاز و بر روان آل و
اصحاب و عترت و احباب باد الی یوم التناد اما بعد چنین گوید فقیر حقیر کثیر التقصیر محمد بن خاوندشاه که چون علت غائی جمیع این اوراق ذکر محامد حضرت صاحب
قرانی است که این بنده غیاث الدین خونده میر بلکه سایر فضلا و کافه برایا عموماً و خصوصاً مرهون کرم و احسان او نند خواست که این کتاب را بسنن سلف و
ارباب تواریخ عالی انتما تاریخ سازد و بنابر آن در مجلدات سابقه احوال آفرینش عالم و آدم و خلقت جان بن جان و ذکر انبیا علیهم السلام من الله الملک
المنان و خلفای ایشان و حوادث پادشاهان نامدار ذوی الاقتدار که پیش از بعثت حضرت خاتم الانبیا علیه اکمل الصلوات بوده اند و ذکر ابتدای خلقت
نور حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله تا انتهای وفات او و ذکر خلفای راشدین و ائمه اثنی عشر علیهم الرضوان و ملوک و سلاطین که بعد از بعثت ظاهر شده اند
و بیان حکمای عالی مقدار که بقوت حکمت عالم ابدان را معمور و آباد ان داشته اند وارد و مندرج نمود اکنون بعد از اتمام مجلدات سابقه باشارت
حضرت عالی مرتبت کیوان رفعت مشتری طلعت خورشید منزلت صاحب قلم و شمشیر امیر علیشیر سلمه الله تعالی ظلال جلاله علی رؤس الصغیر و الکبیر ذکر
بعضی وقایع و حوادث و سوانح مهمات از ابتدای تولد و جلوس بر سریر سلطنت و غزوات و اکثر حالات حضرت صاحب قرانی که من بنده پروردهٔ
خوان نوال دیم اعنی حضرت خاقان منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا خلد الله ملکه و رفع اعلامه و الله درین مجلد بنوک خامهٔ مشکین شمامه و جبینه تحریر
آورم بحکم المامور معذور شروع در آن باب نمود مستامید واری از حضرت احدیت جل ذکره آن است که توفیق رفیق گرداند تا مثل اقسام سابقه این قسم را

این قسم را بسم مرقوم قلم کرداند تا مجلات کلیم با اتمام رسید و مقبول طباع فضلای عالی و استقبال کردد و درین کتاب بمقدار تا قیام قیامت ذکر حق نکلف باد

و انا شرعت فی المقصد المقصود بتوفیق الملک الوهاب **ذکر مجملی از اوصاف و احوال خاقان منصور مظفر لوا معز السلطنة والخلافة والدین الغازی سلطان حسین میرزا**

مشاطه عرایس ابکار سخن و پیرایه بند شاهد حکایات نو و کهن جواهر آثار خاقان منصور را

برین منوال در رشته تقریر و تحریر کشیده بر منصه ظهور می آورد که آن سالک طریق پادشاهی مؤید بود بتائیدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود

و سخا چه خورشید تابنده و اعطا در در آسمان بهره از وفا بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی ایام سلطنتش مانند هنگام جشن جم می دو از نظم و ارشحات

غمام عدل و احسانش گلشن چون بهشت از فیض سلسبیل شاداب و بارور و از نسمات گلزار فضل و امتنانش نهال اقبال شمال طوبی از رشحات کوثر سرسبز و سایه گستر

از شمایم مکارم اخلاقش دماغ امانی عطرسای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکه شجاعت و دلاوری از کمال جلادت و مسیدان داری

رستم را خجل ساختی و در میدان محاربه تیغ گذاری از صعوبت ستیز و خونریزی بنیاد شجاعان اسفندیار توانان را بر انداختی و از سهم گرز گران سنگش کیوان

بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان خدنگ خشم مریخ شبی بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا مهر وقت بکردن خصم رسیده شعله سنان

گو بارش در صحرای دغا دامن خرمن حیات اعدا متحرق ساختی کردانید بزم عیش و نشاطش بهشت وش از جوانان حور عذار آراسته و مجلس عشرت و انبساطش همچون

گلستان ارم از نقار و خار آزار پیراسته طبع نقادش در صفای وحدت غیرت افزای آب و آتش و نتایج ذهن وقادش از حسن بلاغت بسان سخنان سحبان مطبوع و

دلکش عیش طبع پاکش آب افسرده و نزد فهم تیزش آتش مرده و در وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی بمقتضای عدالت بجای آوردی و نقش وجود اهل تکبر را بتیغ

سیاست از لوح هستی ستردی و بهنگام تواضع و فروتنی اقتدا بسنت سنیه خیر البریه نموده بر طبق انما انا بشر مثلکم یوحی خود را با ملازمان آستان خلافت نشان

یکسان شمردی و در تقویت ارکان شریعت غرا و تشیید مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت بر انهدام بنیاد بدعت

و استیصال اهل ظلم و ضلالت گماشتی در رعایت سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت شعار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح

ملتمسات و وصول سیور غالات و انعامات این زمره کریمه همواره احکام مطاع صادر فرمودی و در هفته دو نوبت بروز دوشنبه و پنجشنبه قضات و علما را بمجلس اشرف

و اهل طلب به دعوی که روی نمودی بمقتضای قوی الشرع دین بفیصل رسانیدی و صحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس وعظ را بتشریف بردی و تعظیم و احترام مشایخ

اسلام و واعظان شیرین کلام بر ذمت همت عالی نهمت واجب و لازم شمردی و در بنا و ابداع خیر مساجد و مدارس و خانقاه و رباطات بعبارات اهل ... بودی

و قصبات معمور و مستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی و در تعمیر قصور و کتابها و عمارات فرح افزای سعی و اهتمام نمودی و در طرح باغات

و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین نفس نفیس لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی و از اوایل ایام نسیم صبای هوای احوال آن شده تمامی بوستان قلم از نقش حبالت

بر لوح خاطر نگاشتی و از نهایت علو همت و سعی بر سلاطین ذو شوکت و خواقین صاحب حشمت زاعد دم و نابود نگاشتی تا علی ما در سنه مذکوره نهصد و ستین و

ثمانمائه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند در بلده مرو بر زین بلکه سنائی نشسته خروج کرد و در روزی چند آن بلده فاخره را

ضبط نموده بواسطه بیوفائی بعضی از امرا و اعیان روی بصحرا و بیابان آورد و در ذی حجه سنه اثنی و ستین و ثمانمائه در دار الفتح استرآباد بر ارجمین حسد لوای کین

میرزا جهانشاه بود انتزاع نموده و چون سلطان سعید متوجه آنجا گشت مصلحت در مقابله و مقاتله ندیده از آنجا بصوب عراق توجه فرمود و در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه

که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید بعنان ظفر و تائید بدار السلطنه هرات شتافت و ملازمان انصرام آن بلده فاخره باسهل وجهی میسر کردید و در روز جمعه عاشر

ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت گرفت و بنسمات سحاب معدلت آنحضرت نایره فتنه و فساد که در اطراف و نواحی

خراسان اشتعال یافته بود تسکین پذیرفت و در سنه اربع و سبعین و ثمانمائه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم ظفر

و نصرت بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه میرزا یادگار محمد از صدمه حمله بهادران موکب همایون و سهم شکست یافته و در آخر همین سال میرزا یادگار محمد بر میرزا بیک

مستظهر شده روی بدار السلطنه هرات نهاده و در محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه بر آن بلده استیلا یافت خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب

انعطاف داده و بعد از انقضای چهل روز بار دیگر بموافقت فتح و ظفر بمستقر دولت و اقبال ایلغار نموده و در شب بیست و سیوم صفر بوقت سحر بباغ زاغان در آمده

میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود و در اواخر همین سال میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و نصرت از

مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد و بعد از آن از کنار آب آمویه تا ولایت سمنان در تحت تصرف خاقان منصور قرار گرفت

و تا شهور سنه اثنی و تسعمایه در غایت اقبال و نهایت جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن اوقات بجهة عارضه ... حاصل ...

پادشاه گردون غلام از رفتار باز ماند و هر یکی از اولاد امجاد آنحضرت نقش خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشتند و در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن

حشمت و چراغ دودمان صاحبقرانی و پسر بزرگترش بدیع الزمان میرزا نایره قتال التهاب یافته سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت

ذکر سلطان حسین میرزا بایقرا

و درین قلیل چند کرت در میان پدر و پسر کدورت اتفاق افتاد و بالاخره صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بحکومت مملکت بلخ و توابع آن تا کنار آب مرغاب قانع
شده بعد از آن طریق مخالفت نپیمود تا در سنهٔ احدی و عشر و تسعمایه خاقان منصور بعزم رزم ابوالفتح خان محمد شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه
هرات نهضت فرموده بعد از وصول بمنزل بابا الهی بعد بیرالهی بعض موت عارض ذات آن مهر سپهر گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه سال مذکور بریاض جنان انتقال نمود
و آنحضرت نزدیک بهفتاد سال بود و از سال در ملال اقامت داشت و بسبیل استقلال در خراسان و طخارستان و قندهار و سیستان و مازندران رایت دولت و اقبال سی و شش
سال برافراشت و خواجه عبدالله طبیب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه جلال الدین صانعی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادرش خواجه
غیاث الدین منصور و خواجه معین الدین حسین و خواجه نظام الدین و خواجه قوام الدین و نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه فضل
الدین کرمانی و برادرش خواجه امیر الدین محمود و خواجه علاء الدین میکائیل و خواجه جمال الدین عبدالله و خواجه نعمت الله شیخ و سید زین العابدین و
خواجه جلال الدین قاسم در سلک وزرای خاقان منصور مظفر لوا منتظم بودند و سید نظام الدین حمزه اندخودی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین حسین
کندکی و سید شمس الدین محمد اندخانی و خواجه غیاث الدین عادلشاه کیلانی و خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید و خواجه قاضی برهان الدین محمد مرونجی
و میرک جلال الدین قائم ولد مولانا شمس الدین محمد امین و غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا شمس الدین جمشید جلال و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی
و امیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین و سلطان ابراهیم امینی بنوبت بر مسند صدارت آنحضرت صعود نموده چون مجملی از سیر ستوده خاقان
منصور سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع و امور تافت و منه الاعانة والتوفیق

در بیان شمه از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت باسعادت آنحضرت خجسته منزلت

از کرایم نعم و عظایم آلاء که حضرت
ایزد عز و علا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده نعمت علو نسب است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آداب است بنا علی هذا در تمامی
ملل و ادیان اعیان عرب و عجم محافظت صحت نسب می نموده اند و بتعظیم و شان هم مکان آبا و اجداد مفاخره و مباهی بوده و بشایبهٔ شبهه خاقان منصور هم از
جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه دودمان سلاطین صاحب قران و نقاوهٔ خواقین کشورستان بود زیرا که والد خجسته آثار ستوده اطوار آن خسرو کامکار سلطان
غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن میرزا عمر شیخ بهادر ابن امیر تیمور گورکان است و والده سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بنت امیرزاده علی
بن میرزا اسکندر بود و از قوم ایلچکدای که نسبت بچهار واسطه بچنگیز خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم بی بی فاطمه بنت امیر کیخسرو بن جنطل بن مسعود بن بات
کیلیکان بن تومنه بن بیستی خان و والده تلیی خان فاطمه قتلق خانم بود دختر اقتیمور خان که از اولاد کبک خان است و مادر قتلق خانم سکینه خانم بود که او را
تبی بوتی [illegible] دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آن جناب ولد شیخ عبدالواحد و او پسر خواجه عبدالهادی است و
او خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره العزیز است و مادر نیکو اختر خاقان منصور فیروزه بیگم بنت امیرزاده سلطان ابن امیر مبشر بیک
بن امیر موسی که از قوم تایجیون بود و امیرزاده سلطان حسین بسه واسطه علیا آغا بیگم بنت میرزا میرانشاه و مادر قتلق بیگم که مادر امیرزاده سلطان بود و بنت سیورغتمش خان
بن دانشمند خان بن قید و خان بن اوکتای قاآن بود کس انجو حسین نسب در عالم ولادت باسعادت خاقان سعید منصور در ماه محرم الحرام سنه اثنی و اربعین و
ثمانمایه در میان شرق و شمال دار السلطنه هرات نزدیک بپل تولکی و سرای که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعه آفتاب همایون و انوار کوکب روز
افزونش تمامی ربع مسکون را ضیاء و نضارت داد و ماه منیر بپرتو جمال جهان آرایش دیده دیگر از خورشید اقتباس نور نکرد و [illegible] صافی ضمیر از فروغ
بهجت افزایش بهره ور گردید و سرمایه سعادت جاودانی بدست آورد هنوز آن غنچه اقبال کامکاری از نسیم صبای صبحی تمام نشکفته بود که شمایم فرمان فرمائی از
احوال و اقوالش بمشام جان میرسید و هنوز آن تازه نهال جویبار امیدواری از لوامع انوار لطف و نما سر نکشیده بود که دلایل آثار جلادت بخش کشورگشائی از حرکات
و سکناتش ظاهر و هویدا میگردید بماند مرکه گل بر فروزد بباغ شود بوی او عطر بخش دماغ بماند مرکه تا بار شد قرص کند زیب از روشن انور مهر خاقان
منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد رعایت حضرت ربّ العزت خوش اوقات حسن ساعات می گذرانید و هر چند بزرگتر میشد امارات جاه و جلال و علامات
سعادت و اقبال از اطوار و افعال و واردات اقوالش ظاهر میگردید و دلایل کیاست و کرامت و فراست و جبین آن آفتاب طلعت منکشف میبود و معاینت که عنقریب
بر اوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب ولایت که منور بهدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده آنحضرت مشاهده میفرمود بحالتی رانید که علی اسرع الحال
مفتاح ابواب امانی و آمال بر روی روزگار خواهد گشاد از آنکه نشان ضرب علامت [illegible]

در بیان بعضی از احوال خاقان منصور در ایام جوانی و مشرف شدن آنحضرت بملازمت میرزا ابوالقاسم بابر در عین کامرانی

چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور گذشت
در سنه [illegible] و اربعین و ثمانمایه سلطان غیاث الدین منصور [illegible] مراسل [illegible] کابلی [illegible] زبان هاتف اقبال
[illegible] سال [illegible] العین [illegible] علوم [illegible] وقت [illegible] آنحضرت

میان کارزار با سلطان کینه گذار باز گذاشته چنانچه با خاقان کامکار زیاده از بیست شخص نماند مع ذلک آن شیر بیشهٔ مردانگی بدستور اول شجاعت و فرزانگی ظاهر ساخته تیغ
خون آشام از نیام انتقام آخته بر لشکر بی‌صرفهٔ مخالفان حمله گذار تاخت چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد خان و قلی احمد که از اصحاب [illegible] اندیشیده بدست اخلاص عنان توسن
همایون گرفته بمبالغه تمام آن حضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آن که چند فرسخ موکب عالی را تعاقب نمودند خائب و خاسر بازگشتند و خاقان باستعجال بجانب
مروچاق شتافته مدت پانزده روز در میان [illegible] رحل اقامت انداخته از آن منزل کوچ کرده موضع اخته اغور را از غبار سم سمند جهان پیما مشک بیز ساخت و چون در آن
وقت میرزا ابوسعید [illegible] اقامت داشت و از اخته اغور سپه سالار برلاس با فوجی از خدام آستان آسمان اساس بآن جانب گریخته توقف مناسب ننمود و خاقان منصور از اخته
اغور پای مبارک در رکاب سعادت انتساب درآورده منزل با قبر شتافت و از آنجا بجانب خان توجه فرموده چند روز در بیابان بسر برد و بشارت آلام ایام [illegible]
مسرت نموده بامید عنایت الهی نقش [illegible] از لوح خاطر میسترد و در آن اوقات چند نوبت میرزا معزالدین سنجر بر سبیل ایلغار لشکر بر سر آن حضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانست
برد و مطلقا [illegible] بر خاقان مظفر لوا دست نداد و آن حضرت در فصل شتا در بیابانی که در میان خیوق و مرو است اوقات گذرانید و پای در دامن شکیبائی پیچیده
منتظر لطیفهٔ غیبی بنشست

در بیان توجه حضرت خاقان دشمن شکن بجانب طرشن و بر خصم ظفر یافتن

چون سلطان ربیع ایام بهیج
که بواسطه هجوم شتا در بادیه [illegible] بود [illegible] ظهور [illegible] و سپاه [illegible] کرامت عزت در حرکت آمده بر فراز گنبد خضرا رایت الشرف خویش را محل نزول
همایون گردانید خاقان مظفر با بیست و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از قشلاق بجانب گوک [illegible] نهضت نموده و از آنجا خواجه اردوی پیاول را با چهار نفر دیگر
جهت [illegible] فرموده و از آن حدود بیست سر اسب [illegible] طرشن [illegible] کامکاری آوردند و آن حضرت ایشان را بر خدام قسمت کرده بصوب طرشن روان شدند
و بعد از وصول بدان موضع آرش خواجه [illegible] که با فوجی از لشکریان سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور را شجاعت منظور نظر عاطفت
اثر گردانیده لوای جهان گشائی بصوب نسا برافراخت و در اثنای راه منصور میرشاه ترکمان که از جمله نوکران علاءالدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب
نصرت نشان منتظم شده التفات و عنایات یافتند و چون منزل گیکنولی محل نزول آن شیر بیشه پردلی گشت خبر رسید که امیر باباحسن بواسطه هجوم سپاه میرزا جهانشاه
ترکمان که در حمل نوکران میرزا علاءالدین بودند از جرجان گریخته و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون می‌آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سیصد
نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داد و صباحی که پادشاه روز بر سپاه شب تاختن آورد و لشکر انجم را مغلوب
و منهزم گردانید در منزل ابی ورد با امیر باباحسن رسیده آن پهلوان صف شکن بزور بازو مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت راند و صف قتال آراسته
[illegible] نمود و خاقان منصور رجال ابطال را بعنایات خسروانه موفور و امیدوار ساخته حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر سر اعدا تاخت و بنوک شمشیر
خونریز از زخم سنان فتنه انگیز جمعی از لشکر امیر باباحسن را مجروح و بسیری گردانیده بر خاک ادبار انداخت بیا حمله دلیران نیران حرب افروخته شد و بهر دلیر و رشیعان با حصر
سلامت دوخته گشت که [illegible] پاره و پیکان تیر اقتباره عکس خون کشتگان دستور دن بخت برگشتگان [illegible] قوت روانی و گل تغسل بخشانی گرفت نقب تیغ و
خنجر چنان برفروخت که در چشمهٔ سپهر ماهی بسوخت عاقبت از تاب حمله رستم توان سپاه جرجان طریقه سبیل گذشته روی بصوب گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت
نشان با میر حسین الگرفته شعله بار [illegible] آتش افشان [illegible] دادند و طایفه از بهادران که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالم پناه آورده بلطف پادشاهانه را شفیع جرایم خود
کرده و از دست [illegible] خسروانه [illegible] پوشیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمهٔ فتوحات خاقان خجسته صفات بود در رجب اثنی و ستین
و ثمانمائه روی نمود و آن حضرت از ابیورد و نسا رفته و مال باز سر اهل آن ولایت را گرفته بر امرا و سپاهیان قسمت نمود

ذکر توجه خاقان منصور بجانب استرآباد و فتح نمودن آن ممالک بعنایت خالق عباد

در آن ایام که ولایت نسا و ابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود نشاء
[illegible] الدین و عبدالرحمن [illegible] سلطان سنجر روی گردانیده بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور ملاحظه حقوق پدر و فرزندی کرده محمود [illegible]
[illegible] حتی تاکید موافقت و اتحاد و [illegible] میرزا سنجر [illegible] محمود [illegible] فرمود و حسن تیمور و شیخ ذوالنون را با لشکری بجانب نسا و ابیورد روان
فرمود [illegible] خاقان [illegible] مشغول شد و خواست که جهت تفرق آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد در آن اثنا قریب هزار سوار از قوم
[illegible] در حوالی [illegible] رسیده [illegible] ممالک استرآباد را در نظر آن حضرت جلوه دادند و بزبان اخلاص و دولتخواهی معروض داشتند
که چون [illegible] که [illegible] ترکمان بسمت [illegible] و حالا در خطه جرجان لوای حکومت افراشته غیر [illegible] چشم در پی [illegible] شاید که بیمن توجه خاطر
همایون مغلوب گردد و [illegible] که از خراسان بحال اقامت نماند و گلزار ممالک موروث از خار طغیان مخالفان پیراسته گشته هر کس از ادای خدمتی دریغ نکند
[illegible] خاقان جهانگیر نیز [illegible] از نسا بجانب استرآباد نهضت فرمود مقارن وصول به
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible] موکب همایون ملحق گشت و بعنایت بی‌غایت پادشاهانه سرافراز شده رایت اقتدار
[illegible] قدیم [illegible] بموکب همایون پیوسته بملازمت میرسیدند و شرایط نیاز بتقدیم رسانیدند

نشابور بود عنان تریخنه را بهرات رسانیدند و در شوال سنه خمس وستین وثمانمائه مردم بلوکات را بشهر آورده اسباب حصارداری باحسن وجهی مرتب گردانیدند و امیر علی نظر
نظر نام که داروغه آن بلده بهشت نظیر بود ضبط دروازه ملک را التعهد نمود و امیر نصیر دروازه عراق را متکفل فرمود و دروازه فیروزآباد بحکم کمان بابا امیر حاجی تعلق گرفت
و حراست دروازه قبچاق بامیر یار احمد سمت انضباط پذیرفت و دروازه خوش بامیر سلطان حسین درنکی مقرر گشت و شبها قبضه از برج و باره و دروازه شغال حاضر باشند
از منزل کوتوال بحصار چهارم در گذشت سید حاصل ارغون و امیر سید مراد بطریق کومک مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شهرا بطریقی که بایست بکار می بردند تا مستحفظان در برج
و بروج بهنگام احتیاج معاونت نمایند و خاقان منصور رخت بجانب سرخس فرستاد خطه را در حیز تسخیر کشیده و امالی آنجا را در عهده یکی از اهل اعتماد کرده عنان باره جهان نورد
بهرات معطوف گردانید و در روز شنبه بیست و چهارم ذی قعده از راه کوه مختار بکوچه خیابان درآمده باغ زاغان را نشیمن اوج سلطنت ساخته بتصور آنکه شاید مردم هرات
بی ارتکاب جنگ و پیکار دروازه را بگشایند چند روز باشتعال آتش قتال در حین تأخیر انداخته و حال آنکه هرویان بهواداری سلطان سعید از این اندیشه بغایت دور بودند و
روز بروز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و مقاتله می کوشیدند و دیده بانان اشعار و رزم خاقان سعید منصور را جمعی از خواص عظام بی از حام خیل حشم بعزم حمام
ابرش کرد و در خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر بامیرزا رسانید ایشان این معنی را فوز عظیم دانسته و
همت بر صید آن شاهباز قلعه دولت گماشتند و با جمعیتی جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیارات تنها بر سر جنگ فلک سوار شد
و تیغ زرنگار برکشید از ازدحام لشکر ظلام نیندیشید و شیر ژیان هرچند تنها باشد نخچیر آهو را کاله دو دانید آنکه اگر خنثیان بسیار باشند گوزن نتارد شیر یکدره وزن همانی که بر اوج عزت
پرد زنگشک بسیار بکی برد و چون خاقان منصور بر هجوم مردمان اطلاع یافت دست اعتصام بعروه توفیق توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن بحرب ایشان تاخت و حسام خون آشام از نیام انتقام
کشید بنفس نفیس بران حشر بیکران تاخت و در حمله اول جمعی کثیر را پایمال ازلال کرده باخاک راه یکسان ساخت و بقیة السیف روی بهزیمت نهاده روی بشهر نهادند و بهزار حیله خود را به برج و باره رسانیده
دست بتیر و کمان بردند بعد از آنکه یازده روز برین منوال بگذشت ساکنان هرات را خیال اطاعت و انقیاد در دل نگذشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ کرده در الغ کهندستان
قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و وسعت نوبت باعساکر نصرت مآثر نزدیک بدروازه خوش راند و جنگ را انداخت اما با کمال استحکام شهر و وفور محافظان بهم قصور مرفتح
چهره نگشود و اعلام ظفر پناه از کهندستان در حرکت آمده در خیچه باد نزول اجلال فرمود و آنگاه مبارزان موکب منصور هر چند در وقت طلوع رایت زرنگار خورشید تا بر بام حصار
تا هنگام استعمال شامل ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار بر دو ... نشستند و بر خم تیر دلدوز و پیکان تیغ تنک سینه هرویان را مجروح گردانیدند
آثار کمال دلاوری ظاهر ساختند مردم هرات نیز در اکثر ایام دروازه باز کرده جنگ پیش می بردند و امیر حسن شیخ تیمور و امیر سید مراد مانند شیر ژیان و ببر دمان بمیدان تاختند و لوازم جلادت
و نهایت شجاعت بجای می آوردند و از ملازمان موکب همایون اگر کسی بدست هرویان گرفتار می شد گوش و بینی بریده او را بشهر بیرون می فرستادند و از شهریان نیز هر کس که از پنجه
تقدیر اسیر سرپنجه لشکر خسرو جهانگیر او نیز همان شربت بجرعه میداد و درین اثنا بعرض خاقان ظفرلوا رسید که سلطان سعید با میرزا جوکی صلح کرده و از آب آمویه عبور نموده بنابران
عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته در بیست و هفتم ذی حجه از خیچه باد بصوب کنار آب مرغاب نهضت فرمود و چون در ولایت بادغیس منزل توتون از نزول خاقان دشمن
شکن غیرت افزای این مرغزار گشت قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصره هرات حسب الحکم جهت تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بود رسید تشریف عرض
رسانید که امیر سید مزید و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشه تهور و دلیران ماوراءالنهر همه تندخوی و همه جنگجوی ... جنگی و جانسپاری کرده خود را بتعجیل بر سر تاختن جریده بمنزل
موری در آمدند و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد خاقان منصور بعد از استماع این خبر با امراء و سران لشکر نصرت مشورت بجای آورده خاطر اکابر و اصاغر بران قرار یافت که
بباد حمله ابطال رجال نیران جنگ و جدال برافروزند و خرمن حیات دشمنان را بشعله سنان جانستان و پیکان خدنگ آتش فشان بسوزند و برین عزیمت از منزل توتون
کوچ نموده در منزل تاب امیر مظفر برلاس بموکب همایون سپهر اساس پیوست و خاقان مظفر برلاس بموکب همایون سپهر اساس ... و خاقان ظفر مآب از ترتیب
لشکر گرده و در آتش شعل نموده مانند نکبت ادبار از موکب نصرت آثار بگریخت و در مرغاب شتافت و در دامن دولت سلطان سعید آویخت و چون منزل سبزکی بعز نزول خاقان
فرخنده پی مشرف شد آن مفسد را باختلاف و رای امرا و ارکان دولت معلوم شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله درگذشت لاجرم در سنه ست وستین وثمانمائه علم ظفر پیکر
بصوب سرخس در حرکت آمد و بعد از خاقان منصور انعطاف رایات امیر سید قاسم ... موکب گیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشته با جمعی از ملازمان یکدل طی منازل و مراحل
فرموده قرین سعادت و عافیت بالملک جرجان رسید و عبدالرحمن ارغون که بالتفات خاطر همایون در آن مملکت پای پیشدستی نهاده حکومت مینمود وظیفه نثار
و نثار بجای آورد و جشنی پادشاهانه و طوی خسروانه ترتیب داده خاقان منصور با فوجی خاص و زمره از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته و ابواب فرح و نشاط برگشاده بادهٔ
گلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمده نغمه عود و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند شد بگردش درآمد می لعل گون بآهنگ چنگ و نی ارغنون
گرفته بکف ساقی گلعذار شرابی به از لعل نوشین یار معنی الهام مردم فریب ببرد از دل اهل مجلس شکیب زمین خوردن طلعهای گران شده مست هوش
دو از سر سروران شده عشرت انگیز صاحب کرم گران سیاه جسران حشم بقانون جمشید و آئین کی نبودند غافل ز یکشغله می درخلال این
احوال خبر متواتر انجامید که سلطان ابوسعید از توجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافته نخست بقلعه سرخس شتافته و امیر سید قاسم را شهید کرده و عنان یکران بدانجانب تافته الخ

خاقان منصور بنا بر عزم و احتیاط که شیوهٔ حزم و احتیاط در نوردیده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته تمامی امرا متفق اللفظ معروض گردانیدند که اعادی
در غایت کثرت اند و سپاه نصرت پناه در نهایت قلت مناسب چنان است که مملکت استراباد را بار دیگر بگذاریم و دست در حبل المتین شکیبائی زده مهم جنگ و حرب چند گاهی
موقوف داریم خاطر انور را پرداخته توجه جانب اوق فرا یافته چون پردهٔ مشکفام شام صفحهٔ زرنگاری ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام رنگ سودا ارزانی داشت خاقان منصور
علم نهضت برافراشته در آن شب دیجور که نور باصره از رؤیت اشیا عاطل بود راه غلط شده سر بمیری افتاد که بواسطه مجاورت دریا و فور گل و لای انواع تعب و محن بخاقان و ملازمان
عالیجناب و موکب و ملازمان نصرت آیات رسید در وقتی که ملاحان قضا و قدر در کشتی زرانداز آفتاب با بحر اخضر فلک انداختند شهسوار سپهر سلطنت از آب گذشته ساعتی در
آنجا توقف نمود چون جمعی کثیر از ملازمان سلطان سعید با خیول و امتعه و از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشته سه چهار شبانه روز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت
در اوق نزول اجلال فرمود و ظل عاطفت بر مفارق ساکنان آن حدود مبسوط داشته همگنان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود

ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر از سوانح حسنه الاثر

چون خاقان کشورگیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع اوق لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آن دیار را
در سایهٔ علم بلندپایه مجتمع کرده مشمول عواطف کامرانی ساخت دولت خواجه اوزبک که از زمرهٔ اهل اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت با طرایف تحف و تبرکات نزد
مصطفی خان فرستاده و پیغام داد که بنا بر ارتباط علاقهٔ ابوت و بنوت و اتصال سلسلهٔ محبت و مودت بخاطر عاطر میگذرد که بدین جانب توجه نماید و چندروزی طریق اختلاط و انبساط
مسلوک داشته در سر انجام مهام کشورگشائی موجب رای صواب نما عمل فرماید و دولت خواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب حدیث
ملاقات بزبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند ارجمند درین سفر بدرجات بلند ترقی فرموده و بهر ولایت خراسان که رسیده خطبه بنام و لقب شریفش مزین گردیده
و بحسب تقدیر در این اوقات قصوری بقواعد سلطنتش راه یافته لازم و متحتم شد که چون آن حضرت بدین ولایت تشریف آرند چنانچه باید و شاید از عهدهٔ خدمت و ضیافت بیرون
نتوانم آمد این معنی موجب طعن عیب جویان گردد و آن گاه عثمان [illegible] را با محمد صوفی قونقرات و یعقوب داغلان را باستقبال موکب همایون مقرر ساخته وصیت نمود که لوازم
خدمتکاری بتقدیم رسانند و دولت خواجه اوزبک را اجازت داد و بنفس خویش بیدی بقشلاق نهاد و دولت خواجه اوزبک بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده بود
و شنیده معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از اوق در حرکت آمده کنار آب جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل بتحقیق پیوست که عثمان قونقرات بخلاف
مصطفی خان داعیهٔ خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد بلکه عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر می نگارد بنا بر آن خاقان منصور از جیحون عبور نموده کنار آب او
اوصف [illegible] مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت چون امارات حصول مرادات منصور مستصور اهل شهر وزیر شد جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آن بلده بیرون آمده
در میان بناهای شهر وزیر متحصن شدند و آن شب بتقدیم محاربت پیش نیامدند روز دیگر که شهسوار عرصهٔ سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاعی افراخته حسام
نیلگون گردون را مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان قونقرات که بسر الیاق مشهور بود از دیوار شیب ظاهر شده بفضای صحرا خرامیده صف کارزار بیاراست و خاقان منصور متوجه
دفع آن مقهور شده از جانبین اولوالعزم و سوران برخاستند صرصر کین مردان جلادت آئین آتش محاربت افروختن گرفت و از نیران قتال ابطال جان خرمن حیات دلیران
سفیه صفت احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوانغار که سرکرده دولت خواجه اوزبک بود درآمده او را دستگیر کرده بقلعه درآوردند و اما سایر مخالفان تاب
صدمات خاقان شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریخته و دروازه ها را استحکام داده بر برج و باره برآمده و آغاز تیرانداختن و سنگ کردند مبارزان موکب همایون سپاه
تورها بر سر کشیده و بپای مردی افراخته و گذشته مانند کبک دری بخاکریز صعود کردند و همان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب و ما النصر الا من عند الله وزیدن آغاز
نهاده و روایح [illegible] فواتح ظفر و بهروزی از گلزار خجسته ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن گرفت و عثمان قونقرات با تمامی اتباع و لشکریان مصطفی
خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر وزیر را گذاشته و بندگان موکب همایون بتائید مفتح الابواب بدان بلده درآمده رایت تسلط برافراشتند و اعیان رعایا و [illegible]
مثل عدالت جهان جای داده و شجرهٔ عمارت [illegible] بریاض مملکت را ناصر و یار گردانیده رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان جا دادند هم در آن ایام عثمان قونقرات
نیز لطف خسروانه شفیع جرایم آثام خود کرده [illegible] سپهر احتشام آمد و عفو پادشاهانه شامل حال او گشت و در خلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض رسانیدند که تاج و سریر سلطنت
که وطن مألوف ما خطه خوارزم است و مصطفی خان حیف و اقتدار جابر داشته ما را بدین دیار آورده بود امید که این بیچارگان بیمن عنایت خاقان عالی مکان بمسکن معهود
معاودت نمائیم و این ملتمس بدرجه قبول افتاده خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و اندک زمانی بمعماری عدالت آن حضرت جرجانیه را معمور
و آبادان ساخته بعد از چند گاه زمام ایالت مملکت را در قبضهٔ اقتدار سید زین العابدین خیوقی نهاده بجهت مصلحت خراسان بار دیگر باوق خرامید
مقارن این حال سلطان خیوق بهواداری خدام آستان خاقانی با قتلق درویش آلهی که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار کرد مخالفت نمود و لشکر گشت و
کیفیت را عرضه داشت [illegible] ارکان پایه سریر اقبال و دولت کردند و موکب عالی بهمان جانب شتافته پرتو انوار معدلت بر مفارق اهالی آن ولایت تافته بعد از چند روز
دیگر خطهٔ خوارزم از لمعات ماهچهٔ رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور اغروق همایون آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت چون بحد
[illegible] رسید بوضوح انجامید که سید اسمعیل [illegible] شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آن ولایت را مضبوط دارند عنان عزیمت بصوب خوارزم معطوف

این حضرت متوجه نمود و متوجه تسخیر خراسان شود با جمعی از خواص و فرقه از اهل اختصاص پای مبارک در رکاب آورده روی براه آوردند بعد از قرب وصول دشت قبچاق ابوالخیرخان
از توجه موکب ظفرنشان واقف گشتن و جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و نوئینان جلادت نهاد باستقبال خاقان ستوده خصال فرستاد و ایشان در غایت تعظیم و حرمت آن
نقطه دایره حشمت ملاقات نمودند و لوازم معانقه بجای آوردند جهت نزول همایون موضعی مناسب تعیین نمودند روز دیگر که خسرو انجم سپاه بکلکلاه طلعت همایون از تشیین او
ابوالخیرخان و شاهزادگان و نوئینان اشراف و اعیان را بجانب سریر اعلا خاقانی طلبیده قدم برخشنده جهانبانی نهاد آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را در آورده نمودند جای
نواب خاقانی نوئینان خان بودکان حضرت جهت تعظیم خان تابوع نماید و باصطلاح اهل ترک تابوع آنست که در برابر سریر خاقانی ایستاده کلاه از سر بردارند و یک گوش ببست
نیازمندی گرفته مانند سکان تسلیم بکنند خاقان منصور این صورت را قبول ننموده درین باب گفت و شنود بسیار واقع شد آخر الامر ابوالخیرخان بان راضی گشت که آن حضرت او
زود ما در یابد بعد از آن خاقان عالی شان بارگاه سپهر اشتباه در آمد چون چشم ابوالخیرخان بر بشره همایون آن داشته خاقان منصور افتاد از دولت و کامکاری و آثار ذات و استقلال
در تقبیل یوم بشهریاری مشاهده فرمود از روی شفقت و مهربانی بشانی جهانبانی را در آغوش کشیده و نزدیک بخود جای داده و لوازم نوازش و پرسش بتقدیم رسانید و ترتیب مجالس بزم شاهانه
فرمود و فرمان بان موجب فرمود عمل فرموده جامهای شراب بالمتر بگردش در آوردند بعد از آن که دماغ ابوالخیرخان از بخار باده خوشگوار گرم گشت جهت امتحان اقداح مالا
مال برکف خاقان ستوده خصال نهاده آن حضرت بتجرع شراب بسیار قیام نموده و اصلا تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشد این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده بان
بتحسین خاقان ظفر قرین کشاده بمبالغه تمام هر لحظه آن حضرت را بخود نزدیکتر میکرد تا ببرد و را توتوشک خان رسید بنا بر آنکه در آن اوان ابوالخیرخان بمرض فالج گرفتار بود و بساعتی
که زانوی خان سعادت انتما بنهد پیش رسیدن حضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست عنقریب باعلا مراتب دولت و اقبال ترقی خواهی نمود امیدست که بتقدیم همایون
تو مرضی که عارض ذات منست صحت پذیرد در آن مجلس هر لحظه اظهار دلجوئی و غریب نوازی میفرمود تا آنکه قلپاق از سر برداشته و خاقان منصور را تابوع کرده گفت تو هرچند در وقت ملاقات
تابوع نکردی ما بجهة احترام تو بدین کار قیام نمودیم حضرت خاقان از این التفات خان بغایت انفعال یافته فی الحال برخاست و رسم تابوع بجای آورد و القصه خاقان منصور یکهفته در اردوی ابوالخیرخان بود
نمود و ابوالخیرخان داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت نشان تسخیر خراسان نامزد نماید با حسب تقدیر در آن اوقات ایام حیات خان بانقضا رسید بعلت فجأت طبیعتش
دست از تشبث امور بدن کوتاه کرده و ایل و الوس او از یکدیگر پریشان شدند که خاقان باستحقاق را در دشت قبچاق مجال اقامت محال نمود و هو الغفور الودود

در بیان معاودت رایات آفتاب اشراق از دشت قبچاق و مسخر شدن مملکت خراسان بعنایت ملک خلاق

سلاطین را بتائید الهی   مرتب میشود اسباب شاهی
رسید امدادشان از عالم غیب   مدد از غیر ایشان را بود عیب   اگر از محض تقدیر خداوند   بماند کارشان یکچند دربند   چو فضل ایزدی یاری نماید   در دولت بر ایشان
برگشاید   بهر جانب عنان عزم تازند   بفیروزی و نصرت کامیابند   نظیر این تقریر و شبیه این تصویر حال خاقان منصور جهانگیر سلطان مغربین شهنشاه مشرقین ابوالغازی سلطان
حسین میرزا تواند بود که چون ارادت ازلی و مشیت لم یزلی مقتضی آن گشت که بدون امداد غیری بر سریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد با ابوالخیرخان پیش از آنکه جهت مدد آن حضرت لشکر
تعیین نماید فوت شد و آن خسرو نصرت یرلیغ از امداد دیگران بالکلیه قطع نظر کرده باستظهار لازمان خاصه که در آن سفر لسان فتح و ظفر همعنان آن حضرت بودند عزیمت خراسان
نموده بمقتضی کلمه کریمه و اذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروه وثقی توکل استوار کرده و بدین پیکر فتح و فیروزی از عنایت حضرت پروردگار داشت از بسیاری لشکر جرار و افزونی
اشتعلا و حرب اندیشه نکرده لاجرم بهر منزلی که نزول فرمود هاتف غیب این ندا بگوش هوش رسانید   بهر جانب که روآری بتقدیر   رکابت را شود دولت عنانگیر   و از هر مرحله که
نهضت فرمود بشیر اقبال باستقبال موکب فرخنده فال مبادرت جسته بزبان حال عرض مینمود   بهر منزل که گردد جلوه گاهت   شود همسیم شاهی خاک راهت   طوطی شیرین مقال
قلم کیفیت حال را بدین سان رقم مینماید که چون ابیورد از وصول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهر عالم گردید خبر رسید ای میرزا سلطان ابوسعید در قرا باغ بالسنه و افواه طوایف
انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بلی دغدغه بابیورد در آمده اشراف و اعیان آن ولایت بلوازم ثنا و نیاز اقدام نموده و باظهار اخلاص و نیکخواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال
و مقال گشودند و این خبر بدار السلطنه هرات رسید امیر تاج الدین حسین ملکی و امیر نظر که در شهر امر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را بسمرقند عرضه داشت کرده
میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد بعزم رزم خاقان تویدار جیحون عبور نموده ابوالغازی سلطان حسین میرزا با پانصد مرد جلادت انتما که در آن لا در سایه لوای ظفر انتما جمع آمده بود از ابیورد بجانب
مرو نهضت کرده امیر مبارزالدین ولی بیک را بطرف نیشابور و مشهد فرستاده میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قرا باغ گریخته بود در استراباد جو با امیر ولی بیک رسید بین الجانبین
صورت مقابله روی نمود شاهزاده منهزم بهرات شتافت و حدت اعدا را ظاهر ساخته دم فوج فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آن حضرت آوردند بنا بر آن میرزا سلطان محمود بطرف ماوراء النهر
حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبه پنجده رسید در آنجا شنید که سلطان محمود میرزا با لشکر اندک از خوف بسیار از بیم فرسخی اردوی کیهان پوی میگذرد و بعضی از امرا رخصت طلبیدند
که بتقدیم جلادت پیش رفته سر راه بران شاهزاده بگیرند خاقان از کرم جبلی بخود این معنی را غرور و تسخیر نمود که چه گیرم سر راه برشته بدگیشه و بخت برگشته میرزا سلطان محمود بصحبت و سلامت در
حد دوانید خود را به میرزا سلطان احمد پیوسته کیفیت را گفته برادران بموافقت و موافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان نموده و از آب آمویه گذشته روی بسمرقند نهادند اما خاقان مظفر لوا چون از قصبه
پنجده کوچ فرموده بعد از طی یکدو مرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار السلطنه هرات بموکب همایون رسیده بسعادت تقبیل رکاب ظفر انتساب فائز گشت و مضمون این مقال را بعرض
رسانیده که تخت جمشید و تاج فریدون   ارزومند پای تارک تست   آنگاه خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابوسعید خان در میان انداخته حکم برانداختن ارسال داشت چون شهر الیه بلده فاخره

ناحیه سیدجعفر که از اهل فتنه و فساد و از اکابر متعرض عرض و مال و زرق عباد بود بقتل رسید و در باب تبلیغ فرموده و قنات عدل و داد ممهد گردانیده و فرمود که منادی کردند که هیچ آفریده در جهت مردم
بمزاحمت کسی نشود و بیمن طلعت و نصفت و مرحمت رأفت آن جناب مردمان از جور طغیان و اوباش و مفسدان نجات یافتند و در روز چهارشنبه هشتم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین
و ثمانمائه موکب همایون خاقان منصور بخت دولت اعیان اقبال و نصرت همرکاب بشمال کوه و بلکا رسید سادات و قضات و اکابر و اشراف که ازین جهت آنجا شتافته بودند مراسم استقبال بتقدیم
نموده و بانواع التفات و اصطلاع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشوده ز تخت حاجی بیک از نزول همایون رشک افزای سپهر بوقلمون شد و در پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر مبارزالدین ولی بیگ
از جانب ارض قدس بسعادت ملازمت همایون مشرف گردید و روز جمعه عاشر در مسجد جامع دارالسلطنه هرات خطبه بنام و لقب نواب کامیاب خاقان منصور ابواب تزیین یافت و زر
بسیار بر سبیل نثار بانجمن سکان آن قلعه مبارکه طنطنه تهنیت بگوش هوش خطیب و دبیر گردون رسانیدند خسرو کامگار عدل طراز شاه عالم پناه بنده نواز چون قدم بدیوان
سواد هرات گذاشت ظاهر بقدومش برکات ... روی زمین از نمایش نقش نگین موافق کامش یافت از نام شاه دین پرور سر شمشیر روی زر زیور آب تیغش غبار فتنه نشاند
آتش ظلم فتنه جو ی نماند از سحاب عدالتش عالم گشته خرم چو بوستان ارم والحمدلله علی ذلک والصلوة والسلام علی نبی الکریم

ذکر وصول آن شاه همایون از اوج سلطنت بباغ زاغان و بسط ساحت جناح عدل بر مفارق متوطنان بلده خراسان

بر دفق تجارب امم و صدق تواتر اخبار عالم شایسته فر کیانی زیبنده
تخت خسروانی سعادتمندی بود که چون نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت طلوع نماید سرگشتگان بوادی نامرادی را در سایه لطف و احسان جای ساخته از تاب آفتاب قهر و اعتساف برهاند و تشنه لبان وادی
ناکامی را از زلال رأفت و امتنان سیراب سازد و در گلزار سرافرازی و ریاست از آن بیرون آمده که بهشت مرحمت و دلنوازی خار آزار را پای ستمدیده بیرون آورد و در جویبار ایالت و کامکاری نهال اقبال
از آن نشاند که سایه مکرمت و دلداری بر مفارق کشته گستران سعادت مثل قصور جهانبانی را بآن قصد مشید سازد که قصور در مبانی قواعد شریعت آخرالزمانی راه نیابد و انوار نقش از افق کشورستانی
بآن هیئت لامع گردد که سرشار سر بر و حیات دین کار سالکان مسالک مسلمانی نتابد و مقصود شش کشورستانی رواج ملت آخرزمانی چه اعلام ایالت برفرازد رعیت پروری را
پیشه سازد کند تعمیر قصر عدل و احسان پی آسایش اشراف انسان و چون در آن اوان که مهم سریر سلطان ابوسعید گورکان در فرایاغ از آن بتفصیل انجامید در دودمان حضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان غیر خاقان عالمیان ابوالغازی سلطان حسین میرزا بهادرخان کسی نبود که مصداق این مفهوم تواند بود موجود نبود و پادشاهی این بار که کلام معجز طراز متعالیه السموات
والارض مجزا از طول و عرض مملکت اوست مفاتیح سلطنت ولایت خراسان را بر طبق والله ملکه من یشاء بقبضه اقتدار آن خسرو کامکار داد تا در جمعه عاشر رمضان سنه ثلث و سبعین
و ثمانمائه از تخت حاجی بیک بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد و تخت گاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه غیرت افزای ورنگ فیروزه رنگ
مهر و ماه گشت و دارالملک اقلیم چهارم از رشحات سحاب معدلت آن سکندر دستگاه در تنزهات از فلک هفتم درگذشت آن حضرت بانیت بر مسند کامرانی نهاده بدل قوی و املی فسیح رای
رضیت لمواطف انسان بگستر دو در تقویت ارکان شریعت غرا و استحکام قواعد و احکام ملت بیضا از این مطالعه بنفاذ انجامید و در باب رعایت سادات و قضات و فضلا
و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند شد از انوار عدلش ملک روشن ز فیض همتش گیتی چو گلشن ز فتنه اهل عالم را امان داد بعهدش عدل کسری رفت
بر باد اساس شرع از تیغش متین شد دعاگویش همه روی زمین شد و چون خاقان منصور پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سیدالوری برگزیده بکان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار داشت و غیر نقش مودت و محبت عترت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین صورتی بر خاتم دل نگاشت در آن اوان که بر سریر سلطنت
خراسان تمکن یافت شعشعه انوار دین پروری به اطراف آن مملکت تافت و رای شریعت پناه چنان اقتضا فرمود که خطبه و سکه را باسامی و القاب ائمه معصومین علیهم السلام مزین گرداند
و صیت این نیکنامی را در اطراف آفاق آشکار و انتشار داده آوازه تجدید قواعد شریعت بنی هاشمی از ایوان کیوان بگذراند بنابر آنکه جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آن زمان در هرات بغایت
معتبر و موقر بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند و محل چون مقتضی علم قبول التماس ایشان نبود در روز عید فطر خطیب بدستور پیشین زبان
بقرائت خطبه گشوده هم در آن اوان پادشاه خجسته صفات ادعیه عقد ازدواج با دره التاج سلطنت شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید از خاطر همایون سر زد مجلس اشراف آراسته سادات و قضات
و اشراف را بیلت اداء مهد عصمت بنا بر آئین شریعت غرا سجاله نکاح در آورده محفل بهجت و شادمانی آرایش یافته سپهر جهاندیده عقود در و اهر جواهر که سالها در جیب دامان پرورده بود
بصورت نیاز و نثار کرده در وقتیکه عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فلک فیروزه نقاب از عارض فایض الانوار برگرفت شاه عالیجناب با طلعت چون آفتاب بحجره مهد عفت تاخته سعید
مقارنه چهل اوج کامکاری با آن سپهر ناداری همت وقوع پذیرفت اما بحسب اقتضای قضا میان حضرت اعلا و مهد علیا الفت و استیناس اتفاق نیفتاد بعد از چند گاه خاقان عالیجاه
او را طلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهرش پاینده سلطان بیگم را در حباله نکاح کشید و بین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید و هم در آن اوان ایام که دیده مقتضای ... دید
پادشاه کرده ... بدین عرایس ابکار مراد و مرام روشن بود و باحداث باغ مراد که بعد از چند گاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان داد معماران چابک و مهندسان حاذق چهار
باغ وسیع چهار صد چهل جریب قصری رفیع در غایت زیب و زینت طرح انداخته استادان بنا با شاگرد و عمله توانا آغاز آن کار کردند و در باب تکلف و لطافت و متانت و قلعات
آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند در اندک زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشورگشا از باغ زاغان بدانجا نقل نموده و ادام الحیات در باب
تزیین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد بذل میفرمود لاجرم فضای دلگشایش چون عرصه بهشت برگل و ریاحین شده و هوای روح افزایش با شمیم نسیم اردیبهشت
فرح بخش دل غمگین شد و از نضارت ریاض حضرت آئینش سبزه سپهر شرمساری برد و لطافت عذوبت آبش چشمه حیوان عرق خجلت بر جبین آورد لطیف و دلگشا آب و هوای مبارک منزل فرخنده جا

میرزا کپک را از عقب ارسال داشتند شاهزاده و میلناق با امرا الیغار پیوستند اتفاقاً در آن روز میرزا یادگار محمد که از دهنهٔ استرآباد بیرون آمده بود نهاد بعد از وصول
بمنزل شورات بمقتضای قسمت ازلی که ابابکر میرزا علی با ایشان سید خان از میدان قتال رمیده در کوه خروس ییلاقی که در رفعت و متانت رشک افلاک خضرا و غیرت سد سکندر
بود تحصن نموده میرزا یادگار محمد بپای آن کوه گرد آمدن بشکوه رفته چون مشاهده فرمود که کشته اند جگر گوشهٔ آن امیر سعید را افشاندند بار دیگر قرین سطوت اسفراین التفات
جانب خاقان گردون رکاب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه اربع و سبعین و ثمانمایه از دار السلطنه هرات رایت ظفر آیات جانب مشهد مقدس امجد نزول همایون ساخت
و لوازم طواف مرقد معطر و روضهٔ جنت آسای امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا بجای آورده خدام و مجاوران آن بقعه شریفه را بصلات و انعامات بنواخت و میرزا
کپک و امرای الیغار خبر وصول موکب نصرت شعار شنوده و از کوه خروس ییلاقی بیابان خرامیده در عقب میرزا یادگار روان شدند خاقان منصور از آن مقام میرزا یادگار
محمد بولایت اسفراین توقف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرموده بسالکان عبور گردانید بجلگاه جنوشان و بالقور اقامت شعب کوهی که در میان جنوشان و اسفراین حایلست
ورود میرزا کپک و امرای الیغار در آن منزل بر دو روی نصرت آثار رسیده خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان
مقهور خبر یافت سید مراد خلانجی و میر علی میرآخور و شیخم ایلی و خلیل با هزار سوار جرار بسم منقلای پیش روان ساخت و آن حضرت بتهیهٔ اسباب پیکار و استمالت مبارزان خنجر گذار پرداخت
و امرای الیغار با میر علی جلایر و چهار جوره انجاز کارزار کردند و امیر علی غالب گشته امیر سید مراد بقتل رسید و دیگران روی بار دوی همایون آوردند

ذکر محاربهٔ خاقان منصور در منزل چناران با میرزا یادگار محمد

صباح روز دیگر که خسرو فیروزه در تنگ بسته عزم حرب و جنگ لوای بیضا و قضای سپهر خضرا برافراخت و اشعهٔ تیغ عالم قطاع
مواکب کواکب را انهزام داد صیت فتح و فیروزی در بسیط غبراء ساحت خاقان منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف بعجله رایت
جوش حمایت عنایت الهی پوشیده و بار دیگر تا بیننده تماشای صواب گشته و تعبیهٔ سپاه ظفر قرین بلوازم اهتمام بتقدیم رسانید سرداری میمنه بامیر جلادت امیر مبارز الدین ولی بیک مفوض داشت و بر میسره
سپهر شهامت میرزا کپک و امیر عبد الخالق را باز گذاشت امیر حسن شیخ تیمور و امیر مقبول و امیر شیخ ابو سعید خان در میان سپاه اول مقرر نمودند و نقش نصب قاعدهٔ قول لشکر فیروزی اثر مقام دارالم فرمودند صیت مسامع
ارادهٔ شد که بهرام تیز چنگ از اوج سپهر مهابت بسهم پیکان خونفشان سپر زرین آفتاب بر سر کشیده نهنگ سپه رنگ شیر ژیان از خوف سنان جان ستان ایشان جوشن پوش گردید خدیو جهانگیر دشمن شکن
سپاه آسیب پولاد تن همه تند خو و همه تیز چنگ بهامون هژبر و بجیحون نهنگ گرفته یکی خنجر جان ستان ربوده بزه بر سر کشان و از آن جانب ابو المظفر میرزا یادگار محمد نیز عزم پهلوانی بر کرد و بمیدان
ستیز خرامید در روی تعبیهٔ لشکر آورده خود در قول منزل گزید میر علی جلایر را در برانغار جای داد و امیر علی فارسی بر لاس و امیر سلطان حسن ارلات را بجوانغار فرستاد و ایوب و شیخی جلایر با احمد کلتاش
تر اول ساخت و بکثرت عدد مغرور شده رایت نخوت برافراخت و از آن سپاه عالم سوز شاهزاده در آن روز چهره خورشید برافروخت و بکثرت از اوراق اشجار زیاده بودند و از رستم و
اسفندیار بکوهی تفوق می‌بودند همه تیز چنگ همه کینه جوش همه سپه دریا بجوش و خروش گرفته بکف تیغ بران همه که حمله چون شیر غران همه بعد از آراستن صف لشکران خسرو جلادت
اثر دیدار یکدیگر ایستادند و سوران انجمن باشتعال آتش قتال فرمان دادند میرزا سلطان حسین چون آفتاب جهانتاب تیغ زرانده و از نیام تهور کشیده و مانند بهرام خون آشام در
مقام ثبات قدم ورزیده و میرزا یادگار محمد پیکان دلدوز بر سر قدر باده داد و خدنگ جان ربوده کمان کیانی نهاد و فغان کرنا و کوس و گوش نظارگیان سپهر آبنوس رسید غبار
سم ستوران نقاب بمحل بر روی آفتاب عالمتاب پوشیده شراره حرب آتش فتنه در خرمن جانها افکنده تند باد حملهٔ نهال بقا از جویبار وجود برکند دلیران بکین دست افشاندند بقصد سر یکدیگر تاختند
چنان بخت خون تیغ خاراشکاف که شد لاله گون خاک دشت مصاف در آن اثنا از برانغار سپاه خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی بیک حمله بر جوانغار مخالف کرده منهزم ساخت
و امیر حسن شیخ تیمور را در جوانغار تند بر آن طرف حمله آورده از دست چپ در میدان بنیاد حیات فوجی از دشمنان برانداخت میرزا یادگار محمد چون شیر بیشه دلاوری بعضی حسن شیخ تیمور را
در جوانغار تند بر آن طرف حمله آورده و آثار اقتدار اظهار ساخته بر عقب سپاه ظفر مآل گشت و چون خاقان رستم خصال آن حال مشاهده نمود بهادران موکب همایون را فرمود تا سینه
کردند و عقاب سهام خون آشام از آشیانهٔ کمان پرواز آوردند دلیران دشمن کش تیز چنگ سوی ترکش و تیر بردند چنگ بهر تیر کز شصت افکندند یکی را از او سرنگون ساختند با وجود
و فور باران تیر مرگ تاثیر فوجی از سواران اشجع ترکمان حملات متواتر خود را بر موکب ظفر مآثر رسانیدند و دست باستعمال تیغ و سنان برده نیران کارزار مشتعل گردانیدند در آن محل خاقان
پردل بقوت شجاعت کامل و قدرت شهامت شامل بر سر دشمنان تاخت و بصرصر حملهٔ قیامت نهیب تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب ایشان افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت
هر چند که بنجر بود تند و دلیر ناچار گریزان شود از حملهٔ شیر تهور مصاف با ذکر بزد باز اسو به بر ببر کی ماند باز شجاعان که خود را در تاب و توان از رستم دستان زیاده میپنداشتند
و در جرات و جلادت اسفندیار روئین تن را تا شیه کش خویش میانگاشتند باشتند نسبت ضعیف نهاد که باشند با دستبرد با چون مواکب کواکب که از شعشعهٔ آفتاب بگریزد از سپهر نصرت قهرمان شاه
شجاعت پناه و لمعهٔ تیغ و سنان خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی فرار نهادند و مبشران تایید الهی که سازان تقدیر شاهنشاهی صیت روح افزای فتح و فیروزی بشارت الکنانی ظفر
و بهروزی در دادند خاقان منصور رکنجکان را بتعاقب نموده زمرهٔ از ایشان بضرب تیغ بهادران موکب نصرت نشان بقتل رسیدند و فرقهٔ اسیر پنجهٔ اقتدار و تسلط گردیدند بهلول کاشانی و
شیخ سعید طغائی و محمد کاکلتاش و امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسین ارلات از جملهٔ اسیران بودند امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسین شجاعت مخصوصان آستان سلطان فیروزی نشان نجات
یافته بقیه با مردگان راه بیابان عدم پیمودند خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و ظفر لوازم محامد بهمین فیروز بتقدیم رسانید و امیر حسن شیخ تیمور را بایالت استرآباد فرستاده و بنفس
نفیس عنان عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف دادند و آن مسافت بعیده را در نهایت استعجال و سرعت طی فرمود چنانچه از مشهد مقدس در عرض سه روز بدار السلطنه هرات

برفت حاجی بیک نزول فرمود منتظران و اولیای خدمتکاری و معتکفان جنابهای امیدواری دیدهٔ انتظار بکحل غبار موکب سپهر مراتب روشن ساختند و لوازم شکر و ثنای ایزد سبحانه
و تعالی بجای آورده باتفاق نذور و صدقات پرداختند خاقان عالیشان در آن زمستان باغ سفید را مرتع قشلاق نموده ظل ظلیل عاطفت و رافت بر مفارق متوطنان بلدهٔ خراسان بسط فرمود

ذکر وصول بعضی از امرای میرزا جهانشاه بدرگاه خاقان آفاق و ارتفاع دولت میرزا یادگار محمد بامداد پادشاه آذربایجان و عراق

در آن زمستان که خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا بهادر در باغ سفید روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورده بتجرع اقداح افراح بر دفع غبار
شدائد سفر و متاعب خوف و خطر از لوح دل میسترد و یار علی ترکمان و بیرام محمد پسران علی شکر که از اعاظم امرای آذربایجان بودند با هزار مرد شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا محمدی میرزا
جهانشاه از امیر حسن بیک روگردان شده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و بکرپاس کردن اساس خاقان رسیده باصناف الطاف سلطانی مفتخر و مباهی گشتند و بتاریخ
هشتم شهر رجب سنهٔ اربع و سبعین و ثمانمائه قاضی علی که از جملهٔ مقربان امیر حسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورده از زبان آن پادشاه عالیشان بسمع اشرف خاقان رسانید که همواره میان آبای
عظام و اجداد کرام ما اساس محبت و بنای مودت استحکام داشت و چون بعنایت الله درینولا این جانب را دفع فساد میرزا جهانشاه میسر شد میرزا سلطان ابوسعید اندیشه اسلاف تجاوز
نموده لشکر بآذربایجان کشید هرچند از این طرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بران مترتب نشد عاقبت تقیم اجبار او را با نموده صورتی که در پردهٔ غیب مستور بود ظهور نمود
الحال مدعا آنست که رابطهٔ اتحاد و دوستی موروث از طرفین مرعی داریم و جماعت ترکمه قراقوینلو که پناه بدان درگاه برده اند بدینجانب فرستند خاقان منصور قاضی علی را رعایت موفور
کرده بعد از چند اجازهٔ مراجعت داد و فرستادن امرای جهانشاه میرزا از دست مستبعد شمرده جهت جواب ایلچیان قاضی شیخ و امیر حسن بیک فرستاده در آن زمستان امیر مغول امارت ولایت
نیمروز استقلال یافته بدان مملکت شتافت و شاه یحیی حاکم سیستان شد و زمام امور قهستان در قبضهٔ اقتدار امیر شیخ احمد طارمی قرار یافت اما چون یادگار محمد میرزا از معرکهٔ چناران بیرون رفت و در آن زمستان کیفیت واقعه را
با امیر حسن بیک نوشته در مقام امداد درآمد امیر یوسف بیک و امیر حسین بیگ که در سلک خویشان او انتظام داشتند با امیرشاه منصور بن امیرشاه و از قراقوینلو با دو هزار سوار مستعد بکومک میرزا یادگار
محمد نامزد کرده شاهزاده آماده رزم و پیکار شده عنان مراجعت انعطاف داد و در ولایت خراسان ظلم و شرارت آغاز نهاده هم در آن ایام جمعی از کلانتران ولایت قاین بواسطهٔ مناقشتی
که با اقران خود داشتند بکرمان رفتند و میرزاده زینل بیک ابن امیر حسن بیک را ملازمت کرده متکفل تسخیر قلعهٔ قهستان گشتند و شاهزاده سوار مصحوب ایشان بدانجانب فرستاده تا تسخیر
شیخ احمد تاختن اساس حیاتش بر انداختند و این اخبار بدار السلطنه هرات رسید و بعضی از مردم کوتاه اندیش مانند میر ابواب شیخی و جلال نعمت خارزمی از خاقان ملالت کیش روی گردان
شدند و بطرف اردوی میرزا یادگار گریختند حضرت بفرار آن جماعت التفات ننموده امیر عبدالخالق فیروزشاه و بیرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار روان فرمود
چون ایلغاریان بمشهد مقدس رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نیشابور بودند بقتل و نهب دست اشتغال داشتند و سفرای ایشان باردوی شاهزاده پیوستند و امرای ایلغار با ارکان خیمهٔ اقامت
برافراختند میرزا یادگار محمد بسبزوار در آمده آن بلده را در حیز تسخیر کشید پرتو این خبر بر پیشگاه خاطر خاقان عالیجاه تافته و بنسبت که تا نفس همایون متوجه دفع اعادی دولت روزافزون نگردد آنچه مراد است
بوقوع نخواهد انجامید بنابران در غرهٔ ماه رمضان با سپاه فراوان از بلدهٔ فاخرهٔ هرات نهضت فرمود و در النگ رادکان امرای ایلغار را بموکب ملحق کرده بعزم سبزوار شد و میرزا یادگار محمد چون این خبر
شنید سبزوار را بقاضی بیک که از سایر خواص او بمزید اعتماد و اختصاص امتیاز داشت سپرده روی توجه ببسطام و دامغان آورد و بعد از آنکه سبزوار محل نصب سرادق جهانگشای خاقان گشت عساکر نصرت مآثر
باندک زمانی آن بلده را در حیز تسخیر کشیده قاضی بیک را با هفتاد تن از متابعان مقید و مغلول گردانیدند و قاضی بیک زنده با اسیران بزندان لحد شتافتند و از اهل آن ولایت سید نصرالله کنکی و خواجه
معین الدین که در هواداری خدام حضرت شهریاری بوده بودند باصناف الطاف اختصاص یافتند موکب نصرت شعار بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده جلو عزیمت بجانب
ولایت جرجان معطوف شد معسکر خاقان و الاتبار گشت قراولان سپاه شاهزاده بیار علی ترکمان و بیرام و شیخم ایل اعلی که برسم ایلغار از اردوی ظفر آثار بیرون رفته بودند دوچار خوردند و در حوالی جاجرم
بشعلهٔ تیغ و تیر معرکهٔ رزم گرم کردند قراولان یادگار محمد مغلوب شده امرای عظام نعمت خوارزمی و عبدالله جلایر و قاسم دولت ملک را با طایفهٔ دیگر اسیر ساختند و بپایهٔ سریر اعلی آوردند و از جملهٔ اسیران
شخصی که نوکر خاصهٔ امیر حسن بیک بود ملحوظ عین مرحمت گشته سایر آن طایفه بسیاست اختصاص یافتند آنگاه رایت علم افتاب از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بقصبهٔ جاجرم
افکنده در آن موضع فلک شعبده کار شیوهٔ ناسازگاری ظاهر ساخت کار فلک ناسازگار چنین بود

گفتار در سبب تغیر یافتن نیت رزم و معاودت خاقان از جاجرم و شرح آن

در آن زمان که جاجرم از نزول خاقان منصور بسان گلستان ارم با طراوت و نزهت بود ناگاه نسیم سپهر بی آزرم ستمکاری آغاز کرده این خبر در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار
محمد در سلک جمعیت امیر شیخ حسن تیمور را که در استرآباد نشسته بود بسرپنجهٔ شجاعت از هم گسیخته و امیر حسین بقلعهٔ شاسکر گریخته بعد از چند روز بیرون آمده دست نیاز بسلسلهٔ امن و دولت شاه
زاده آویخته بمجرد استماع این سخن فوج فوج از سرداران صف شکن از موکب خاقان کشورستان تنفر نموده روی باردوی شاهزاده آوردند لاجرم آن حضرت با سایر امرا و ارکان دولت ابد اتصال بجهت عاقبت
روزی چند از قتال و میدان رزم درگذشت و از جاجرم کوچ فرموده پس از قطع مراحل و منازل بمشهد مقدس رضویه علیه الف الف الثناء و التحیه شتافت و التماس علیا واجب الاحترام آورده داخل
العتبه عرش مطاف بجای آورده نظارهٔ ریاض و لالهزار بارگاه و مهب العطایا مسلک کرده بطرف پل خاتون که محل نزول اردوی همایون بود و انشد بعد از وصول منزل الموقف عرض رسید که در دار
هرات قحط و تنگی عظیم دست داده و تقدیر ملک قدیر ابواب بلا بر روی متوطنان آن دیار گشاده و تبیین این مقال آنکه در خلال احوال گذشته خواجه عبدالله خطیب نسبت بخواجه قطب الدین طاوس تقریر
بعرض خاقان رسانیده خواجه طاوس مقید و محبوس شد و مبلغ سیصد هزار دینار کپکی از او بر سبیل مصادره مقرر شده و خواجه عبدالله بجای او در منصب اشراف دیوان اعلی دخل کرده در این اوقات که مردم
از سایهٔ معدلت چتر همایون درمانده بودند خواجه عبدالله که باتفاق خواجه نجیب سمنانی در هرات بسرانجام مهام دیوانی اشتغال داشت و بعجزه و رعایا زیاده حواله کرده تا

دو دو ماه از جلیه مسلمانان مظلوم مواد نبوده کار رعایا باضطرار رسید و مهم باینجا انجامید که عوام الناس هجوم نموده بوقتیکه خواجه عبدالله در دار العداله میرزا شاهرخ نشسته و ابواب انصاف
بر روی خلق بسته سنگ باران کردند و او بیکی از خانهای مدرسه گریخته بهزار حیله از آن مهلکه جان بیرون برد و چون در منزل بل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان
آستان سلطنت نشان بموجب فرمان واجب الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبدالله را بند کرده باردوی همایون رسانید مقارن این حال خاقان سعود خصال امیر نظام علی
شیر را جهت تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هرات ارسال داشت و نشانی درباب استمالت متوطنان آن دیار شرف اصدار یافت و میر علی و امیر علی شیر
بدان بلده فاخره شتافت و بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و بقدر مقدور باستمالت مظلومان و ستمدیدگان و استیصال اهل ظلم
و عدوان پرداخت و فرمودتا آن نشان را در جمعه بر منبر خواندند لاجرم خلایق مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دولت خاقانی و ازدیاد جاه و جلال سلطانی گشودند و چون
نظام الدین امیر علی شیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار مقید و بلی اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس بار دیگر بر مسند اشراف دیوانی نشست
بعد از آن اغروق همایون از پل خاتون بصوب قلعه تیره تور روان شدند و خاقان منصور بطرف دار السلطنه هرات نهضت فرمود و بتاریخ یازدهم ذیحجه بباغ نظرگاه نزول
فرموده در مقدم ماه از آنجا بالنگ تشر توکه در برابر پل مالان است شتافت از آنجانب یادگار محمد میرزا چون از مراجعت موکب ظفر انتما وقوف یافت بوصول عروس مملکت
خراسان امید وار گشته تا مشهد مقدس عنان بکران باز نکشید و هم دران ایام که میرزا سلطان محمود از آب آمویه گذشته در حدود بلخ دخان طغیان باوج آسمان رسانید این
اخبار در اردوی ظفر آثار انتشار یافت طایفه که پرده شقاوت بصر بصیرت ایشانرا پوشیده بود قدم در بیابان بی پایان فرار نهاده این معنی موجب پریشانی خاطر منیر
خاقان گشت و مناسب چنان نمود که چندروزی از مقابله و مقاتله اعدا تغافل ورزیده از النگ تشر تو بدشت ساق سلماق نقل فرموده و درین منزل نیز بسیاری از مردم بیعاقبت از
موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باردوی خاقان کردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت ساق سلماق براه تغور رباط متوجه
تیر تو گشتند مصلحت آنکه روزی چند اغروق همایون را در انحصار که مانند قلعه سپهر دوار از کمند نوایب روزگار محروس و مصون است مضبوط سازند و نفس نفیس همایون بهر جانب
که مناسب داند تازد و رایت توجه را برافرازد و بعد از وصول بدان موضع احمد قوچی که از خاک برگرفته آن حضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی بایکه و تنها تشریف
می آورند در قلعه رامکشاییم و الا طریق اطاعت مسلوک نمی نماییم خاقان منصور از شنیدن این سخن برآشفته شد و عنان بکران بصوب امیرهای انعطاف داد و چون بمقصد رسید جمعی از
تراکمه و میرزا ابراهیم و میر علی و یار علی و قاسم از مردم ماوراء النهر و سلطان بایزید غلان و سلطان ارغون و شیخ درویش توقین مسالک طریق فرار گشتند لاجرم حیرتی عظیم ضمیر جهانگیر
طاری شده متردد گشت که بکدام راه توجه نماید درین اثنا قاصدی یوسف نام از نزد میر مظفر برلاس به رکاب کردون اساس رسیده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه توقع از
بندگان خدمتکاری و مخلصان اختصاص آثار چون امیر برلاس با چهار فرزند ارجمند و جمعی کثیر از مردم دولتمند در نواحی قیصار بهوا داری موکب نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع آیه
انجم حشم میکشند امیدواری آنکه پیش ازین مهجوران بر افق مقصود نور افشان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع انجامد این التماس بعز قبول مقرون شده بهوای قیصار از
غبار سم سمند پادشاه کامکار مشک آثار گشت و امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سرافکندگی بجای آورد و نسیم عنایت خاقانی از مهب
مهربانی بر ریاض آمالش وزیده بحصول ثمره مقصود و محصول شجره بهبود امیدوار گشت و از قیصار نهضت همایون بمیان دو آب اتفاق افتاد و امیر محمد با ولادو احفاد بتقبیل قوایم سریر
اعلی قیام نمودند و بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز و سرافرازی یافته و از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بکوچ بهجت و چهارباغ قصبه میمنه مطلع کوکب اقبال
همایون گشت و از گرد و اطراف جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت سده بلند مرتبه رسیده بمکارم اخلاق خسروانه سربلند گشتند و بمزید مرحمت و اشفاق سرافراز گردیدند حضرت خاقان هم دران منزل
اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت بستقر کرامت بر افراشت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان شمه از حیف و تعدی امرای عراق و آذربایجان

داوانی که خاقان منصور عالی شان ابو الغازی سلطان حسین میرزا از النگ تشر تو بصوب قلعه تیره تور کوچ کرده بود ابو المظفر میرزا یادگار محمد بولایت طوس رسیده
با عمه شاهزاده پاینده بیکم بتجر یکسان پرسید و نزول امیر حسن بیک شیخ تیمور بسر و سلطان احمد چهارشنبه از منزل که بیرون هرات است دست بشهداء آن بلده فاخره را جهت برادرزاده ضبط نموده نقاره شادی فرو کوفتند و دوم
ماه محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه خطبه بنام میرزا یادگار محمد خواندند و دران ایام مولانا حسن شاه قصیده در مدح پاینده سلطان بیکم در سلک نظم کشیده که مطلعش اینست سبحان فضل
حق خاتم سلیمان رسید ملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید چون میرزا یادگار محمد بولایت جام رسیده اکابر و اشراف هرات استمالت نامهای روان گردانیده اهتمال نموده گذشته از عقب سلطان
حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط آن حدود تعیین نموده رایت عزیمت بستقر دولت و عظمت بر افراشت از راه رباط سنجاب بسوی هرات در ساوات قضات و اکابر و اعیان
بمراسم استقبال استعجال نمودند شاهزاده به تعظیم ایشان قیام فرموده همه را بنوازش بدیع سرافراز ساخت از درفتند در طریقه محرقه بود که بالنگ کهستان نزول کرده و روز چهارشنبه نهم محرم الحرام که
روز دیگر بیع تحسین بود بباغ زاغان شتافت و سریر خاقان سعید را که چندین از فروغ طلعت اولاد آن حضرت عاطل مانده بود از پرتو جبین آفتاب قرین منور گردانید امرای آذربایجان
که قرابتان ابو النصر امیر حسن بیک بودند که تک شاهزاده بوده و در خراسان میل اقامت نموده نداشتند بهمه را در باغات و بساتین سلاطین جنت آئین فرود آورده نهایت حمایت و مدارا ایشان
بتقدیم رسانید و چنان مقرر شد که در خطبه نخست دعای دام دولت امیر حسن بیک بر زبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد بعد از آنکه بر سریر جهانبانی منصب اشراف دیوان را
بخواجه قطب الدین طاوس ارزانی مسلم داشت زمام سرانجام مملکت را بقبضه اقتدار پاینده سلطان بیکم بازگذاشت چون آن شاهزاده ساده ببساط عیش و عشرت مشغول بود و اکثر اوقات بتجرع اقداح باده گلرنگ

و استماع نغمه عود و چنگ صرف مینمود و چون سلطان پروای نظم مملکت و ضبط امور لشکر نداشت هر کس ظلمی صادر میشد شرط بازخواست بجای نمی‌آورد و امرای ترکمان در اطراف و ولایت خراسان ابواب
جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشادند طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان حسین خلیل و امیر حسن بیگ در النگ رادکان خیمه اقامت
افراشته متعرض متوطنان آن حدود گشته ظلم و تعدی امرای برادرش زنبیل بیک که در ولایت قهستان بودند از حد اعتدال در گذشت و در خلال این احوال امیر حسن شیخ تیمور که بحکم ضبط
کنار آب آمویه متعین بود بواسطه کدورتیکه از امیر علی جلایر در خاطر داشت از راه شبرغان بجانب سلماق و چرمکان که سیورغال او بود توجه نمود و ظهور این امر موجب آن شد که کرت دیگر
آفتاب دولت خاقان از افق دار السلطنه هرات طلوع فرمود

در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت و کرامت بعد از تقریر مشورت با امرای صایب رای وافر تجربت

در آن ایام که قصبه میمنه آمینت مقدم معز السلطنه ابو الغازی سلطان حسین میرزا غیرت افزای فضای فردوس اعلی بود علی
التعاقب و التوالی بمسامع جاه و جلال میرسید که میرزا یادگار محمد از نشاء باده عشرت در نهایت بیشعوریست و از تواتر تجرع شراب انگور گاهی مست و گاهی مخموریست و هرگز خیال ضبط ملک
و مال در کاخ دماغ نمیگذراند و هیچ وقت نقش لشکرکشی و دشمن کشی بر لوح دل نمینگارد و از سوء عدالت اعیان حضرت او صورت فراغت در بلاد خراسان مستور گردیده و فضلات
ارکان دولت و مبانی شرع شریف و قواعد ملت حنیف بانهدام و انعدام نزدیک رسیده بنا علیه آن خسرو منصور مظفر لوا بمیامن پیکر فتح و فیروزی واثق گشته رای جهانگشا بر آن قرار
داد که یکبارگاه بجانب دار السلطنه هرات تازند و بصرصر حمله قیامت اثر نهال اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد براندازند پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی غیر بسته بود با نظام الدین
امیر علی شیر ابواب مشورت و تدبیر گشوده شمه از مکنون خاطر خطیر با آن امیر شیر ضمیر در میان نهاد آن جناب شرایط آفرین و تحسین بجای آورده در خفای امر وصیت فرمود که اگر این سخن با من نیز گفته نمیشد
بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب اینهمه الحاح و مبالغه در این باب چیست امیر عالی جناب جواب داد که عدم افشای آن از جمله واجباتست زیرا که مردمی که از موکب اعلی گریخته نزد میرزا
یادگار محمد میروند اگر از این داعیه وقوف یابند بشبهه کیفیت عزیمت همایون بعرض او رسانند و هرگاه که پرتو شعور شاهزاده بر مکنون ضمیر آفتاب تاثیر قدسی سالک طریق حزم و احتیاط شود و
آنچه مقصود ماست بحصول نه پیوندد القصه بنابر تاکید امیر ستوده خصال شهریار بیهمال بدون آنکه این راز را بر سایر امرا ظاهر سازد رایت نهضت برافراخته از میمنه کوچ فرموده بطرف آب
مرغاب روانه شد و پس از قطع منازل در توکن نزول فرمود آنگاه امرا عالیمقدار و نوئینان جمشید اقتدار را بمجلس جانفزا نشانده مافی الضمیر خویش ساطع ساخت و بمقتضای کلمه کریمه و شاورهم
فی الامر بجای آورده باب مشورت برگشت تمامی آن جماعت متفق اللفظ و المعنی عرضه داشتند که در خواطر عالی ما آن قرار یافته بود و تحسین کردند و بطوع و رغبت اظهار انقیاد نموده لوازم دعا و ثنا
بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بوثوق تمام و اعتماد ما لا کلام از توکن روانه شد سه پل مالان از فر نزول همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید در آن مرحله امیر بدرالدین و امیر سارنبان
با چند نفری بموجب فرمان واجب الاذعان بجهت حراست و محافظت اغروق همایون توقف فرمودند و سایر امرا و ارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت منزلت بتصمیم
عزیمت فرمودند

ذکر نهضت رایات ظفر مآل بجانب دار السلطنه هرات بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر ملک متعال

سلاطین که کشورگشائی کنند / بتوفیق حق پادشاهی کنند
چو تائید یابند از لطف حق / شود حال ایشان بیکدم نسق
نباشد چه دیگر کسان کارشان / بود بو العجب حمله کردارشان
نترسند از دشمن کینه خواه / ندارند باک از جهانی سپاه
چو سازند اعلام دولت بلند / ببندند خلقی بخم کمند
و گر فکر تسخیر کشور کنند / بیک حمله ملکی مسخر کنند
بهر سو که تازند بهر ستیز / برآرند از عالمی رستخیز
شبی گر خیال شبیخون کنند / بیکدم جهانی دگرگون کنند

موید این معنی و مصداق این دعوی آنکه
در آن ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هرات در نهایت حشمت مقام و آرام فرموده بودند چند هزار سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمت مینمودند و از خراسان تا بغداد کو
پی در پی دشت و هیچکس را خیال انتقال این دولت بر آیینه خاطر نمیگذشت ابو الغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت عدت و عدد او نیندیشیده با اندکی از ملازمان کامیاب نصرت
انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار فرموده و عنان یکران از آن صوب منعطف داشته مانند فلک افلاک در شبانه روزی عالمی پیموده بیک ناگاه سحری بباغ زاغان نزول اجلال
کرده میرزا یادگار محمد را بجهان دیگر روان فرمود

شنیده ام که شه مشتری جبین بهرام / که پشت رایت او بر فلک سرافرازی
رسید و بر سر خاقان چین شبیخون زد / که تیغ او بسر خصم کرد سربازی
هزار بار از آن قصه عجیب ترست / که ساخت حضرت سلطان حسین ابو الغازی

شرح این واقعه چنانست که چون خاطر حضرت خاقانی جمهور
ملازمان موکب انجم سپهر کامرانی بر تصمیم این عزیمت قرار گرفت در کنار آب مرغاب جیبه قسمت کرده ششصد و پنجاه سوار اجرا که بنوک سنان جان ستان کاف از روی ماه
ربودندی و بزخم پیکان دیده دوز خون از شریان شهاب ثاقب گشودندی تیغ آختگان پاک عنصر بر تیغ نوشته باب النصر در غایت استعجال بجانب مستقر سریر جاه و
جلال ایلغار فرموده بعد از طی منازل نیم شبی در باغ رباط فرود آمده روز دیگر چاشتگاه از آنجا براه لنگر بابا خاکی توجه نموده از جمله مویدات فتح و ظفر که در اثنای راه موجب شوق
شاه و سپاه شد یکی آنکه قدوه اهل حضور بابا خاکی که از ایام شباب تا ظهور آثار شیب از اختلاط شیخ و شاب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوهی بهر تحصیل عبادت نشسته و بر ده بود چون خبر
وصول الوای کشورگشای همایون شنود بخلاف معهود از ملاقات خاقان خجسته صفات شده خود را منتظر نظر آن حضرت گردانید حلوی و گوسفندی و کاچی پیشکش فرموده التماس نمود که ساعتی نزول
... منور سازند خاقان منصور التماس او مبذول داشت ... که حضرتی شیخ ... آورده بابا خاکی تا قله کوهی که مرسل ظفر اثر بود ... کرده ...
خاقان منصور را در نهایت غضب بطرف هرات سه نوبت اشارتی کرد ... خاقان منصور ... قوت صوری و معنوی ... عالم نور ...
... میرزا یادگار محمد ... بموکب همایون رسیده ...

بوضوح پیوست که مخالفان دولت تا بره‌ای توجه لوای جهان پیما اصلا خبری ندارند لاجرم خاقان ظفرنشان در طی مسافت بتیزتر سعی فرموده و همان لحظه از نهر دشترم قصد ولد
معتمدی رسید و خبر رسانید که تا چشمه میرزا دوک فهم و غیر غفلت و عدم شعور از مردمان خبری ندیده و نشنوده‌ام و آن شب شب شنبه بیست و یکم صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نمود تا چه
علم اعتاب شیم پرتو وصول بر چشمه میرزا دوک انداخت و دران موضع سپاه نصرت پناه جیبه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس
و درویش علی ارلات با صد و پنجاه مرد شجاعت صفات جهت گشادن دروازه بزرگ باغ زاغان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو بزبان گیری از عقب امرای الیغار در حرکت
آمده تا نزدیک باغ زاغان پیشتر رفته بازگشت و عرضه داشت که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت بانبخت خود بخواب است خاقان منصور از استماع این خبر مسرور و خوشدل شده براه کوچه
خیابان بسان سیل شتابان روی براه آوردند و بعد از آنکه بدار العلاء رسیدند میرزا کیچیک را بکومک امیر مظفر ارسال فرموده دولت بیک اوزبک را با جماعت ازبکان بر آن
دروازه باغ که متصل بمدرسه مهد علیا گوهرشاد بیگم است حراست نامزد گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن دروازه که بطرف مزار سر مجرد ابو الولید احمد است روانه ساخت و امیر ناصر
الدین عبد الخالق و امیر مبارز الدین ولی بیک را بجانب امیر فیروزشاه که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد و بنفس نفیس با شصت نفر از لشکر قیامت اثر از عقب امیر مظفر نهضت فرموده و چون در
اثنای راه میرزا کیچیک خود را پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرای عظام دروازه باغ زاغان را بسان بنای دشمنان درهم شکسته درآمدند لاجرم آن حضرت از باغ زاغان مانند شاه
باز تیز پرواز شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان یکران باز کشیده در خرگاهی که در نواحی آن باغ مرتب گشته بعضی از مخصوصان را اشاره کرد که دران خرگاه درآیند
و هر کس در آنجا یابند بملازمت رسانند مقرب حضرت سلطانی امیر علی شیر قدم پیش نهاده و امیر بابا علی ❊ ❊ ❊ ❊ که در آن زمان نوکرش بود بدرون خرگاه
فرستاد و بعد از احتیاط تمام باز آمده عرض کرد که در این خرگاه هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور کوشک را ملاحظه کرده ملازمان موکب همایون را بصعود آن امر فرمود اما هیچکس
جواب نشنود زیراکه وهم بر ضمایر این جماعت استیلا یافته بود و آخر الامر امیر نظام الدین علی شیر اجازه طلبیده خود را بامیر علی بابا سپرده و شمشیر کشیده مانند عصا بدست گرفت و از راه [illegible]
معهود آغاز بالا رفتن نمود بعد از آن خاقان ظفرنشان امیر علی را نیز بدین مهم مامور گردانید مقارن این حال مهتر اسمعیل فراش از باغ بیرون آمده دسته شمعی بدست آورده روشن
ساخت و بباغ درآورده بدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون برافروخته بسوختن خرمن عمر دشمنان و زندگانی بدخواهان واثق گشته از محل مقصد برآمده در قصر برآمده و حاجی
علی پناه میرزا یادگار محمد را بر وساده تنعم و ناز خفته دید دست کرد امیر علی شاهزاده را از آنجا که امیر علی شیر صعود نموده پایان رود و کشان کشان بنظر پادشاه عالیشان رسانید تو را
که گفت که در باغ عیش و مسند ناز می‌شاید خفت و عیش صبحگاهی کن خاقان منصور بواسطه مرحمتی که جبلت همایون او بدان مفطور بود با میرزا یادگار محمد آغاز تکلم نموده میخواست که از سر خون او
بگذرد اما امرای عظام که بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود میدیدند تجویز تجاوز این معنی ننمودند لاجرم همان لحظه اجل خانه تن بپرداختش پس از تخت بر تخته انداختش جهان کار
ازین گونه بسیار کرد زمانه بختیاری ازین کار کرد همانست این چرخ فیروزه فام که گرد بدیگر دهد جام جام همانست این زال کوژ نقاب که در عهد جم بود و افراسیاب مولانا عبد
الواسع در تاریخ میرزا یادگار محمد گوید شاه شهید صفر شهید و هم شهر صفر از سال شهادتش مده باخبر چون این خبر غریب و حادثه عجیب بمسامع تراکمه که طایفه در باغ بسر برده اقامت
تعهد رسید همان شب عنان عزیمت بطرف رایت فرار داده مضمون سیهزم الجمع و یولون الدبر وصف الحال ایشان گشت و عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی اکراد ظل
لوای خاقان کشورگشا گریخته بمیرزا یادگار محمد پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل گردانید اما علی جلایر را که راتق و فاتق مهمات شاهزاده بود در روز
دیگر بیاسا رسانید والعظمة والکبریاء لله العلی الحمید

ذکر جلوس میمنت مانوس خاقان منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال یافتن بعضی از سالکان جاه و جلال

روز دیگر کز سر زد آفتاب برگرفت از چهره زیبا نقاب مهر تو اقبال بر عالم فکند بر سریر سروری شد کامیاب خاقان عالی جناب ابو
الغازی سلطان حسین میرزا بتخت سلطنت و جهانبانی از طلعت خورشید سیما غرت افزای سپهر خضرا ساخت و در استمالت خاطر اکابر و اصاغر لوازم جهد مرعی داشته و پایه بساط عدل
و انصاف فرامین مطاع بعنان رسانید و خاتم شهریاری که دست بدست بقرار میگشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرار گرفت و روزگار ناسازگار که غبار از بنیاد اهل صفا و کبار میگشت
نهایت پذیرفت و سادات عظام و قضات اسلام علمای عالی مقدار و فضلای روزگار که در تضاعیف این روزها ستمها بعاکف را نشسته بودند از اقبال پادشاه کامگار رایت شتافته مراسم تهنیت
فتح و فیروزی ادا کردند و سوختگان نایره حوادث خاک نشینان وادی نامرادی با فاضه انعام و لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار گشته مضمون آیه همایون فانظر الی آثار رحمة الله کیف
یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و بی شایبه تکلف سخنوری و غایله تسلف مدح گستری مردم هرات را آن روز مانند عید سعید بود و بسان ایام نوروز خرمی و فیروزی نمود
جهان کهنه از نو زندگی یافت ز فیض طلعتش فرخندگی یافت شد از برج شرف خور عالم افروز زمستان رفته آمد باز نوروز خاقان منصور بهار نو و متوجه تدارک اختلال احوال
مظلومان گشته بالدحضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسن النقیبی حکم نمود که رعایا و پیشه وران و ارباب حرفت بلده و بلوکات تا سه سال از
وجوه خارجی و زواید بکری معاف و مسلم باشند و عمال دیوان جهت طلب آن وجه نباید بر دل محرومان و درویشان نیاشند و آن پادشاه والا جاه روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه جهت زیارت
تربت متبرکه حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بگازرگاه تشریف برده روی نیاز و اخلاص بر آن سده سنیه سود و نسبت بسجاده نشین آن مکان لوازم نوازش بجای آورده در منزل شریف مولانا
جمال الدین شیخ اثر خود در نزدیک مسند طلبیده و فتوای دار السلطنه هرات را بدستور زمان سلطان سعید ضبط نماید و اگر نفس من بخلاف دین با فرزند در شرعی متوجه شود دلجویی آن نیز حسب ساید نمود برابر فیاض خاقان منصور
بابت نشانید سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاع عنایت رسانید و در شهر مقیم مساعی جمیله مبذول داشت اساس خیر بر مردم مسجد اکرانید هم دران وقت بسامع

جلال پیوست که میرزا الغ بیک ولد سلطان ابوسعید میرزا بجانب مرو تاخته و شعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر صرصر قهر خاقان والا گهر در اهتزاز آمده و رایت ظفر طراز خجسته استقلال نهال اقبال نهال خلافت بصوب مرو نهضت فرموده و چون نهد چرکس از فرزندان همایون رشک افزای سپهر مقرنس شد بوضوح پیوست که اعدای دولت روز افزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند خاقان منصور بسرعت هرچه تمامتر از بیابان معبر مانند باد از آب گذشته متوجه مرو گشت میرزا الغ بیک تاب و تاب مقاومت آن حضرت را در حیز قدرت خود ندیده ببیان جلیل النجم که قبل از طلوع خورشید بدون ستیز گریز اختیار نموده عنان بصوب فرار گردانیدند هنوز خسرو خورشید روی نموده ستارگان بگذارند جاه و بگریزند و خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی بمروا آمده آن زمستان را انجا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات خجسته ساعات را بتعمیر بلاد و ترفیه عباد و تمشیت امور سلطانی و تربیت سالکان مسالک سپاهی مصروف ساخت

ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ بتسخیر میرزا سلطان محمود و بعضی از وقایع که حضرت خاقانی در قشلاق روی نمود

از ریاض کلک صفحات سابقه شمایم این خبر بمشام جان مطالعه کنندگان میرسد که در آن اوقات که میرزا یادگار محمد تا نیامده امیر حسن بیک مظفر گشته روی بتسخیر خراسان آورد و بحسب اتفاق میرزا سلطان محمود از آب آمویه عبور نمود و فتح بلخ را پیش نهاد همت کرده امیر مغول و سلطان علی کنجکه بموجب فرمان خاقان منصور در آن بلده بودند ذخیره بسیار جمع گردانیده با سلطان محمود میرزا اظهار محاصره فرموده چند گاه از جانبین جلادت و مردانگی بظهور رسانیدند و در این اثنا محمد که پرورده و تربیت کرده سلطان محمود میرزا بود به دلالت بخت و هدایت طالع از آن شاهزاده جدا شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ رعایت خسروانه برافروخت بانواع اصطناع اختصاص یافت اما از سرداران بلخ سلطان علی کنجکه بفریب نفس ظلمانی تابع و منقاد وساوس شیطانی شده قدم در طریق غدر و مکر نهاده با طغیان و اظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نموده دروازه خواجه عکاشه را بر روی سپاه شاهزاده بگشود لاجرم میرزا سلطان محمود در فتح بلخ مسرور گشته و میرمغول را دستگیر کرده مصحوب یادگار که از جمله معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه نمود و یادگار در اثنای راه مایل بخدمت خاقان عالی جاه شده در حقوق تربیت میرزا سلطان محمود در ابطال نسیان نهاده بموافقت میرمغول عنان عزیمت بصوب مرو انعطاف داد هرکه باشد ز هوای سرکوی خبرش نتوان برد به زنجیر ز سوی کرمش از بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول جمعی در مجلس بزم نشسته بود جمعی از اهل اخلاص و ندمای بارگاه اختصاص بهر جانب سخن در میگفتند در این اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول بر خاطر انور خطور نموده اظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر نیت مخلص او فاتحه قرائت فرمودند در همان لحظه میرمغول و یادگار به بارگاه در رسیدند از حسن اتفاق حضار بزم ارم نظم متعجب ماندند و در آن زمستان امیر مبارز الدین ولی بیک بایالت مشهد مقدس نامزد گشته و رخصت توجه یافت و به سر سیاست سلطانی برو جنایات احوال محمد معین و عبد الهادی که در عمل شرارت پای نهاده بودند تافت و در اوایل حوت بمسامع جلال رسید که فوجی از امرای سلطان محمود و میرزا ابابکر باسپاه جلادت انتما بر سم ایلغار بسر غارت تاخته اند و برادر امیر محمد برلاس و امیر مظفر برلاس و امیر کریم غالب گشته ایشان را اسیر پنجه تقدیر گردانیده اند بنابر آن آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت و عزم قتال سلطان محمود و میرزا ابابکر جزم کرده عنان یکران بطرف آب غاتیافت

دربیان نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چلکین

چون خسرو خاوری پانزده درجه از منزل حوت قطع کرده امتزاج فصلین و ست داد جنود شتا و ربیع در هم آمیخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب آمد نهنگ لجه شجاعت و هژبر بیشه سلطنت و خلافت ابو الغازی سلطان حسین میرزا با دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم در تلاطم آمده در اخر ماه مبارک رمضان باقبال و دولت بمضان از یورت قشلاق بکنار آب غاتیافت نهضت کرده در وقتی که هلال عید انگشت نمای لب تشنگان گشت آن مهر فلک سرافرازی بمنزل سار قبازی رسید و در آن مقام فرخ انجام به ادای عید صیام قیام و اقدام نمود و سه روز بلوازم جشن و سور مراسم عیش و سرور پرداخته آنگاه اسباب نظم و نسق در هم نوردیده رزم اعدای دولت وجهه همت عالی نهمت گشت مقارن نهضت سپاه رعد خروش صاعقه پاش سلطان جنود ریاحین از نیستان افق فضای دشت و کهسار کشید و چتر لعل بیکر لاله بر افراخته بساط زمرد اثر سبزه بسوط خاک گردانید سلطان ربیع رایت افراخت از لاله علم ز گل سر سنان ساخت افواج سپاه سبزه و گل شد عازم سیر کابلی چون منزل خجسته از فرزند دل همایون نظارت مرغزار سپهر مقیم یافت شاهی علی که در اوایل جلوس همایون برسم رسالت از نزد امیر حسن بیک به درگاه خاقان عالی جاه آمده بود در وقت استیلای میرزا یادگار محمد مراجعت نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربایجان مشتمل بر سخنان محبت نشان بموقف عرض رسانید و باصناف الطاف خسروانه مباهی گشت و از انجا معاودت کرده اعلام نصرت اعلام از نجده موضع کل بامان شتافت و از انجا بچکلتو خرامیده چند روز بجهت اجتماع جنود عالم سوز در چکلتو توقف فرمود و از آنجا چتر همایون فال نقل فرموده خاقان بهمال در منزل المال جیه بخش کرده روی بولایت اندخود آورده موضع چلکین محل نزول سپاه صف شکن شد خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامحدود از حدود بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از پل چراغ گذشته بمیمنه منزل گزیده و خیالش آنکه اعقاب مواکب کواکب طنطنه را بدو قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق این خبر رای اضاءت گستر چنان اقتضا نمود که اردوی همایون بسوی المجزوان شود تا سپاه مخالف بسبب عبور بر کران آب و ابادانی دو دست شکسته آید بنابران از منزل چلکین کوچ واقع شده خواجه دوکه وارد معسکر ظفر قرین گشت و از انجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق مشورت سلوک داشته توجه بلجزاودرجین تاخیر انداخت و عنان مرحمت انعطاف داده مصاف اعدا را وجهه همت بلند نهمت گردانیده از خواجه دوکه آنشب کوچ کرده نماز شامی بد و فرسخی چلکین رسیده بنابر قرب جوار در باغی با بشارت علیه آنشب نزول و ثار و خدام موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم رسانیدند و تهیه اسباب مقاتله کرده خود را مستعد معرکه رزم و پیکار کرده صباح روز دیگر که خورشید بیضا علم اعنی جمشید انجم حشم بعزم رزم جوشن زرنگار ظفر آثار در پوشیده و قدم در فضای معرکه سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت شب را مغلوب و منهزم گردانید صباحی آفتاب افروخت رایت رسانید اوقات ظلمت را بغایت میدان را نورانی مواکب تیغ افشانده سرهای کواکب طنطنه کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر و سورن که از زمین تا منزل ساخت غریو بانگ کوس درنده مغز بپای تکین درآورده نغز دو دریای خونین در آمد بجوش برید مغز سر از تیر و دوش خاقان مظفر معز ظفر را بر سر نهاده جوشن حراست الهی پوشیده بار گیر همت

متوجه تعقیب سپاه کینه‌خواه گردید و در اتفاق خسرو فیروزی غلام بایقرا میرزا که برادر بزرگتر بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی کثیر از اول تا آخر معاونت آن حضرت را پشت و پناه ساخت و جوانغار بشوکت میرزا سلطان احمد استحکام گرفت و شیخ عبدالله عباسی و امیر عبدالخالق فیروزشاه و بابا بیابانی از سپاه بهادر و امیر احمد برلاس و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابوسعید خان درمیان و میر مغول بهادر دلی مقرر گشتند و از جانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشکر آراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بدلاوران خنجرگذار و شیران بیشه کارزار مستحکم ساخت و بفضای معرکه پیکار خرامیده لوای مقابله برافراخت دو صف نای رویین در آمد بجوش دو دریای لشکر بر آمد بموج یلان قرعه جنگ انداختند بمردانگی تیغ کین آختند سپاه پادشاه حسین سهم غازی لقب تیغ خون افشان پهلوی پهلوانان میبریدند و لشکر سلطان عالیشان محمود عاقبت محمود خدایگان خاک کارزار بدل شیران بیشه کار میرسانیدند و شمشیر الماس گون رشک اعدا میگذاشتند در این اثنا امیر علی امیر آخور بهیغانی فوجی از سالکان مسالک تهور از جوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده بر امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند و مرجان تیرانداز از آشیانه کمان رم دادند و مرتبه در تشبیه مبالغه نمودند که از سهام سهم خون آشام ایشان بهام شد بدلا انتقام سپر زرنگار آفتاب در کشید یلان کمان دار بهنگام جنگ کشادند از شست تیر خدنگ چنان گشت پیدا باران تیر که گفتی کمان گشت ابر مطیر در آن محل امیر شیخ تیمور از غایت تهور با مردم خود و سپرها و تورها در پیش و بکار اصلا دیده باز نداد با استعمال آلت قتال بپرداخت و این معنی بر ضمیر خاقان مظفر لوا ظاهر گشته چنان گمان برد که امیر حسن با دشمنان ساختگی دارد که تیغ کین از نیام انتقام بیرون نمی‌آورد شاه بابان بهادر و امیر نظام الدین علی شیر امیر دلش علی را با امیر محمد علی اکه و بخشیکه و شاه بقلی قلعان و دوست محمد چهره و علیکه و قتلیق علی و سیصد نفر از بهادران رستم نژاد برسم قوشون بجانب او فرستاده تا اگر اراده داعیه فرار داشته باشند بزخم پیکان آتش بار خرمن حیاتش بسوزند چون قنبر علی امیراخور و موافقان او هر تیری که در ترکش جلادت داشتند انداختند و سپاه را بکثرت جولان مانده ساختند حسن شیخ تیمور باتفاق فارسان مضمار تهور تورها و سپرها در کشیده و شمشیر تارک شکاف از غلاف برکشیده و بسان شیر ژیان که در گله آهوان افتد بر دشمنان تاخته جمعیت ایشان را که ثریا وار مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان ساختند بیک حمله آن شیر مردم شکار بر آورد از خیل دشمن دمار بدین قیاس از جوانغار لشکر نصرت آثار سلطان احمد میرزا و امیر شیخ عبدالله و امیر عبدالخالق و دولتخواجه و یکی از امرای او امیر مظفر برلاس با سایر بهادران ظفر قرین حمله آوردند و آثار روز سخن ظاهر گردانیدند و آن پلنگان قبه جلادت و مردانگی و نهنگان لجه بسالت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان ستیز و آویز بود بجای آوردند مردم میرزا سلطان محمود نیز پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی عظیم در پیوستند که چشم بسیط غبرا از شدت صدمت سم ستوران بصفت بهار و منشور اسباب بهوا کرد و نعال مراکب مواکب انقدر گرد و غبار برانگیخت که آفتاب جهانتاب در نقاب غبار مستور گشته چهره ننمود و لمعان سنان آتش فشان صاعقه سان خرمن زندگانی پیر و جوان را میسوخت و پیکان سهام خون آشام برق کردار آتش جانسوز در کانون سینه‌ها می‌افروخت و شمشیر الماس از ریختن خون با غبار پیکار را مینشاند و گرز گران سنگ گردن گردان نرم ساخته ایشان را از پشت زین بر روی زمین میرسانید چنان شعله زد آتش کارزار که دل سوخت بیخ را از شرار چنان بیخت خون تیغ الماس گون که روی زمین گشت دریای خون عاقبت مبشر اقبال مژده و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خاقان مظفر لوا رسانید و علامات عجز و انکسار بر صفحات احوال سپاه سلطان محمود میرزا بوضوح انجامید و جنود مظفر ورود خاقانی رایت فتح آیت نصرت و فیروزی افراخته اعلام انهزام مرتفع ساختند جمعی کثیر از ایشان را کشته ندای فالحمد لله رب العالمین در عالم انداختند و در آخر جنگ قریب بیست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا اسیر وقت بایقرا رسیده و شاهزاده نامدار بدفع ایشان مشغول گشت ناگاه یک تیر بر سر وی آمده و آن جناب از پشت زین بروی زمین افتاد و یک انگشت پایش شکست دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا آن خسرو عالی نژاد را گرفته بر گردانیدند چون قریب بچند قدمی بطرف لشکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان تحقق انجامید دست از میرزا بایقرا برداشته و پای بطریق فرار نهادند و آن جناب خجسته نیز بطرف نواب کامیاب رسانید خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید القصه خاقان منصور بعد از مشاهده دلکش فتح و ظفر و فرار دشمنان وارون اختر در منزل بهشت اثر نزول اجلال فرمود و امرا و اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار را که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باصناف عواطف پادشاهانه بانواع عوارف خسروانه مفتخر و مباهی گردانیده و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر و منزلت ایشان را بفرق فرقدین رسانید از آنجمله مشتاق را که پای جرأت در میدان جلادت نهاده بود و چند زخم برداشته بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در ضمان حمایت قادر بیچون از منزل چکمن بسوی اندخود بازگشت و روزی چند در آن جا محل اقامت انداخت والحمد لله المنعم الکریم والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله اجمعین

ذکر وصول میرزا ابابکر ولد سلطان سعید بملازمت خاقان منصور صاحب تائید

چنانچه در اثنای بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر شاهزاده شجاع بلند همت بود و در ایام پدر بزرگوار بمملکت بدخشان حکومت مینمود و بعد از واقعه قتل اباغ امیر جلال الدین مزید ارغون ببدخشان رفته غاشیه متابعت شاهزاده بردوش گرفته بدین واسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آن ولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت چون در موضع چکمن بعنایت داور ذوالمنن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت میرزا ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت اندازد و دم از موافقت و اتحاد زده کریمه از دودمان پادشاهی را بحباله عقد در آورده و امر منتظم سازد بدین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و شمه از مکنون ضمیر بنواب درگاه عالم پناه پیغام داد چون سفیر شعور خاقان منصور بر این صوب اقتضا نمود بعنایت بسیج و سرور گشته بعد از استشاره و استخاره مقرر گشت که مقرب حضرت سلطانی امیر علی شیر بخدمت شاهزاده رود و او را بعنایت خاقانی امیدوار گردانیده نوعی سازد که بملازمت سده رفیع منزلت شتابد امیر علیشیر بحسب فرمان بدرگاه شاهزاده [illegible] رفته چنانچه از کمال ذات و وفور کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت فرموده از محاسن شیم و مکارم اخلاق آنحضرت و سلاطین آفاق انقیاد بعرض رسانید که شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات شد و از آب جیحون گذشته در ده قاضی شرف تلاقی دست داد خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور شفقات و انعام و شمول عواطف اکرام نوازش فرموده چنانچه

و بزم جشن و سرور و عیش و حضور بپرداخت و محفل نشین تتق عفت و حشمت سلطان بیگم را نزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را خرم و فرخناک ساخت و بعد از انقضای ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن حضرت بصوب خلافت متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کرةً بعد اخری بپوشیدن خلاع طلادوز و بخشیدن اسبان کردون توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر بدرغون را با سایر خواص شاهزاده بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه و دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت چون شاهزاده بولایت ختلان رسید از امیر بدرغون رنجیده و باغوای جمعی که ختلان را عبارت از جای بابارت شعار موافق مزاج ایشان نبود ولد بدرجه شهادت رسانید لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافته و میرزا سلطان محمود بطمع تسخیر مملکت بدخشان کرده شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آن حضرت بفراغت گذرانیده در حین مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایت آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی **ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بصحرای وجود و ظهور** در آن اوان که بواسطه استیلای میرزا یادگار محمد بعضی از امرا خراسان مردم کوتاه اندیش از موکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف نموده طریق فرار پیموده اند میرزا محمد عمر بن سلطان خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران دیگر نوبت دوم در ذیحجه سنه اربع و سبعین و ثمانمائه از دشت قپچاق سلماق ازار ده همایون روی گریز بجانب سمرقند باز گردانیدند و بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظمای امرای سلطان سعید بود در قندهار حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت داد میرزا محمد عمر پای بر مسند سروری نهاده در اوائل که خاقان منصور بدفع میرزا سلطان محمود اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندهار بقهستان شتافت و اقتدار ظاهر ساخت و شرار بیداد لشکر شرم کانون دود و دمان متوطنان آن ولایت تافت و در وقتی که خاقان منصور از اندخود معاودت کرده میرزا ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان داد میرزا مظفر منصور بچکچکتو خرامیده بیت الاقامت برافراشت خبر عصیان و طغیان میرزا محمد عمر در آنجا متواتر مسموع گشت خاقان منصور استیصال نهال اقبال او را پیش نهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول بمنزل اخته چو عنایت ملک العلام خاقان بلندجناب را بسر اسر شایسته افسر فرمانروائی و فرزندی از زینت تخت کشورکشائی عنایت فرمود ابوالفوارس شاه غریب میرزا از صبیه بیگم آغا که بموجب شریعت غرا بحباله نکاح خاقان سعادت انتما درآمده بود تولد نمود و این معنی باعث نشاط خاطر همایون شده جشنی ترتیب بساط نشاط و عشرت پرداخت چون از مراسم جشن و طوی پرداخت از آنجا کوچ فرموده بعد از طی مراحل و منازل بهلی خواجه محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آن مرحله بموضع سعید کرده داخل ولایت قاین شتافته خبر قرب وصول رایات نصرت آیات استماع فرموده فوجی از مبارزان مساعدت جلادت بر سر ایشان فرستاد تا آنکه اسیر ساختند و بپایه سریر خلافت مصیر آوردند آن حضرت از آن جماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاهزاده در ظاهر قصبه قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد دامنکاه خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت شعار برگزیده بسبیل ایلغار متوجه آنجانب گشت چون این خبر بمیرزا محمد عمر رسید فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت ماثر او را تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که شاهزاده بمقوامته رسیده عنان عزیمت انعطاف داده در ضمان عاقبت بموکب خاقانی پیوستند و آن حضرت بدار السلطنه هرات خرامیده زمستان در آن بلده جنت نشان بکمال دولت و اقبال بگذرانید و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید با میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبتی دیگر لشکر جرار فراهم آورده بطرف قصبه فراه تاخت و این خبر بسمع شریف خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و دیگر از امرای ظفر شعار را با فوجی از سپاه ظفر انتما بدان جانب فرستاد و بین الجانبین مهم بمقاتله انجامید در اثنای کر و فر تیری بمقتل شاهزاده خورده مملکت قندهار بتحت تصرف خاقان جم اقتدار درآمده و آتش فتنه بآب شمشیر تیز فرو نشست **ذکر سرافراز شدن بعضی از ارکان دولت جاوید مدت و کشته شدن امیر حسن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد آن**

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علی شیر را که بانتساب خیرات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر منیر و نظم نثر باعلی مراتب جاه و جلال رساند در اوائل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرگ همایون را بعهده آن جناب کرده امیر نظام الدین علی شیر بعد از چند گاهی که بلوازم مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس کرد که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد خاقان منصور این ملتمس را بعز اجابت مقرون داشته در شعبان سنه ست و سبعین و ثمانمائه پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را بمنصب امارت عالی مراتب دیوان اعلی سرافراز سازد امیر نظام الدین علی شیر نخست از قبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که من حالا در جرگه بندگان سده سریر خلافت انتظام دارم و صاحب منصبی نیستم از جمیع امرای عظام بر سر پایه جلالت مقام نزدیکتر می‌نشینم هر گاه متصدی منصب امارت گردم مقرر است که بحسب قدر بعضی از امراء برلاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود و پس تخلف از امارت دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را نپذیرفت و حکم همایون بانصرام غایت بغایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچیک از امرای چغتای اسامی بر امیر علیشیر مهر مقدم نزنند بنابر مقرب حضرت سلطان بر طبق فرمان خطه ثنای خاقان جناب منصب امارت کشته بپوشیدن سه جامه طلادوز و کمر و کلاه نوروزی مفتخر و سرافراز شده و تصور فرق امام چنان بود که امیر علی شیر بر حسب واجب الاعزاز هم بر سایر امرا مهر خواهد زد اما چون در آن روز تا آن بستان جناب او نکرد علی الرسم بساعتی چند مهر نزد از غایت تواضع و کسر نفس در جائی مهر زد که از آن پایانتر کسی از امرا نمانده بود نه انقش برازد زمانه و نبود نکنی چنانچه در این تصور نتوان نمود و این حسب استحسان خاص و عام گشته باعث از دیاد اعتقاد پادشاه اسلام و شرفا موضع که از آن مهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیر شد بجائی رسید که هر کس که مهر داد زند لاش بود مهر ستعد ما گر که هم آنجا مهر زند و حقیقت کلمه شرف المکان بالمکین بمنصه ظهور پیوست جناب حقایق پناهی مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی جهت تاریخ مهر زدن نظام الدین علی شیر گوید شعر فلک جناب علی شیر کز شرف حاضر بود در رکه کمالات او خرد دیوان نشست آخر شعبان بلاد عدل از لطف شاه عادل و الحق چنین سزد چون مهر زد بدولت سلطان روزگار تاریخ شد همی که علی شیر مهر زد هم در آن روز که امیر علی شیر بر مسند

برمسند امارت و دیوان نشست امیر حسن اردشیر نیز بدین منصب سرفراز گشته هم در آن سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در منصب وزارت دخل فرموده خواجه قوام الدولت و
الدین وزیر نظام الملک مولانا شهاب الدین اسمعیل بود و بجناب بقضای بعضی از قصبات ولایت خواف قیام مینمود و در اوایل حال خاقان بیهمال خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه میرک را
منظور نظر کیمیا اثر عنایت واسعه گردانید و حکم همایون شرف نفاذ یافت که خواجه فاضل ملازم متصدی منصب پروانه رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی مهر زند و هرگاه پادشاه در دیوان نشیند
آنجناب در پایه سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و وقایع سخن دادخواهان و احکام که در باب مهام ایشان صدور یابد بقلم گرداند و در روی فرامین مطاعه و برابر مهر بزرگ همایون اطلع
علیه توقیع نماید و خواجه مجد الدین محمد در زمان سلطنت ابوسعید میرزا در منصب با نظام الدین عبد الحی خشتی شریک بود و در اوایل اوقات سلطنت خاقان منصور بوزارت میرزا کیچک قیام نمود و
چون وفور قابلیت و کمال صلاحیت او بر ضمیر انور همایون واضح گردید و در آن شاهزاده طلبیده بمناصب گوهر سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر نظام الدین علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین
محمد امور سلطنت و پادشاهی تجدید رواج و رونق گرفت و مهام سپاهی و رعیت بنازکی صفت نظام و انتظام پذیرفت شعر از عدل آن دو میر نکوسیر زمان تا زمان ملک معمورتر زه بیران خوشتر
یادگار این انسان ایالت بغایت متین و مقارن رعایت و تربیت آن جماعت امیر حسن شیخ تیمور بجزای اعمال سیئه خویش گرفتار گشته دست سیاست خاقان بود و نامه بدکاری آن شیر بشیر
در نوشت و حسن شیخ تیمور در زمان میرزا ابوالقاسم بابر یساول بود بواسطه وفور قوت و کثرت شجاعت او آن پادشاه عالیجاه روز بروز رتبتش می افزود امیر حسن بعد از میرزا بابر بمناصب علیه
مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم امرا انتظام یافت و اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی از اکثر مردان و شجاعان ممتاز داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق و لیاقت نعم مقصور بود
پیوسته نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر مینگاشت و در زمان سلطنت سلطان ابوسعید در زمره غاشیه خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفته با آنکه آن حضرت در تربیتش عنایت و شفقت بجا آوردی
بیجهتی فرار بر قرار اختیار کرده بملازمت سلطان ابوسعید رفت و بعد از وقعه قراباغ باز بر آستان خاقان گیتی ستان شتافته بمکارم عاطفت خسروانه یافت و رقم عفو بر جرایمش کشیده ایالت ولایت سبزوار
بوی ارزانی داشت و بار دیگر همان طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد نیز رنجیده از کنار آب مرغاب بولایت سلماق و جرجان
رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بتفصیل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسید و کرت بعد اخری ملحوظ نظر عنایت و تربیت گردید و جوانسمرد مراحم و اشفاق شاهانه
کفران نعمت دیده بصیرتش پوشید تا در خلال احوال گذشته بخیال الخیال غبار فتنه قلعه خبوشان را که تعلق به و مسدت بجمیع ذخایر نقل قبایل و عشایر استحکام داد و با معتمدان خویش مقرر
ساخت که شبی از ظاهر بلده فاخره هرات قدم در وادی فرار نهاده باین داعیه یکی از دیوارهای منزل خود را که بجانب صحرا بود رخنه فرموده و شخصی الوکرانش مروانشاه حقیقت این حال را
بوسیله یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته حسن در قلعه اختیار الدین مقید و بی اختیار شد و بتهدید رحم اقتدار در باب مهم آن غدار با امرای کبار
مشورت بجای آورده میرزا ناصر الدین عبد الخالق گفت رخنه کر ملک سر نشکنید و در روز دیگر حسن بسوی بالای که یکی از دوستانش جو بر رسانیده بود به بند و سوزانیده
کمند حیله از بالای قلعه بپائین گریزد که قاطع آمال تیغ سیاست رشته حیاتش بگسیخت و خونش از شریان بر خاک ریخت فلک کودر مهر ور دو کین است درین محنت سرا کاری
باست یکی را بکشد چو نخورد بر افلاک یکی را افکند چون سایه بر خاک

ذکر بیان نهضت رایت آفتاب اشراق جهت دفع فتنه و فساد احمد مشتاق بعون ملک خلاق

چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ بامر ایالت پرداخت بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس استقلال انداخت و بجد و جهد تمام در سبیل بالاکلام
و آلات خلاف و عناد بهم رسانیده قاصدی نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاد و خود را در سلک دولتخواهان ایشان منتظم گردانید و چون این خبر در دار السلطنه هرات بسمع
یافت ای جهانکشا چنان اقتضا نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورده عنان اختیار آن قصبه را از قبضه اقتدار او نکذارد بنابر آن امیر عبد الخالق را با جمعی از سرداران موافق بجانب
قبة الاسلام بلخ فرستاد و ایشان را گفت که چون بآن بلده درآیند با احمد مشتاق چنان ظاهر سازند که ما را بجهة ... روانه کرده اند که اگر از جانب ما وراء النهر لشکری از آب عبور
فرماید دفع آن بسهولت میسر گردد و بدین وسیله احمد مشتاق با ایشان در آمیخته مطمئن خاطر گردد آنگاه فرصت نگاهداشته او را مقید و محبوس کرد آنگاه امیر عبد الخالق بعد از ظهور ... از بلخ در آمده
احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه بزیارت خواهم کرد تا آن تخم
فتنه و فساد عرض کرد و ... ذمه ... و چون امیر عبد الخالق به ... از احمد مشتاق دیده و شنیده معروض موقف خاقان منصور گردانید تصور چنان بود که احمد مشتاق
هادی توفیق از بادیه خلاف و شقاق بجاده مستقیم و وفاق آید بعد از آنکه اثری از وعده که کرده بود مترتب نشد خاقان منصور تادیب او را بر خاطر عالی مآثر قرار داده رایات ظفر آیات را به
عزیمت فتح قبة الاسلام بلخ بر افراشت و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان را بحکومت دار السلطنه هرات مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت احمد مشتاق از توجه
خاقان باستحقاق وقوف یافته بسیج و باره بلخ را مضبوط و مستحکم گردانید و خاطر بر تحصن قرار داده ایلچیان ... نزد سلطان احمد میرزا و برادرش سلطان محمود میرزا ارسال داشته طلب یاری و مدد نمود
حالیا بخیال تسخیر بلخ افتاد و متوجه امداد احمد مشتاق شد سلطان محمود بنفس نفیس عازم کنار آب شد و سلطان احمد میرزا اگرچه بمحل خود نهضت نمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بجانب آن
فرمود و چون رایت علم نصرت شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و کیفیت تحصن و فساد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چتر ... مبارک افکنده بترتیب آلات محاصره و
محاربه امر فرموده اطراف شهر را بامرا قسمت کرد و هرکس بمحل خود نزول نمود و فرمان فرمای خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزید و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در
شیرخوار را معسکر گردانید و سایر امرا و ارکان دولت و عساکر مریخ صولت آن حصار سپهر کردار را مرکز وار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته بسیار چیان جهت ...
آغاز درخت افکندن و کشیدن خاک و خاشاک کردند در این اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه نصرت انتما کنار آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت ساخته

بلند نهمت گردانید و بنابران فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر انتما بمعبر ترمذ رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمهٔ اقامت برافراشت
و لشکر بمعبر نقد و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقاتله و مقابله برافرازد و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود میرزا بآنجا چون قوی دل و مستظهر خاطر گشته و قدم در وادی خلاف
و نفاق استوار گردانیده بیرون بر باد نخوت و غرور آتش جنگ و جدال برافروخته نهایت شجاعت و پهلوانی بظهور میرسانید و هر صباح گرشاسب تیز گذار آفتاب کمند همت بر تسخیر حصار سپهر دوار
می انداخت خاقان منصور بر بادپای کوه پیکر نشسته فتح القلعه اسمان گرد اما بتنبیه او خاطر اقبال مآثر فیاحت و صدای نقاره و نفیر بدره کر با اثر میرسید و غریو کرنا و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید
بهادران موکب همایون سپرها و چترها بر سر کشیده پای در میدان قتال مینهادند و بدست جلادت عقابان تیز مرکب تاثیر را از آشیانهٔ کمان در پرواز آورده از مغز سر دشمنان طعمه میدادند
ازان جمله روزی امیر سعید بدر که ماه تمام فلک مردانگی بود بمزید قوت و جرات از پهلوانان رستم نشان بمتانت و ستیز ممتاز مینمود با فوجی از دلیران معسکر ظفر قرین جنگ پیش برده بنوک پیکان لخت
جمعی را که در فصیل به انداختن تیر و سنگ میپرداختند منهزم ساخت و از خندق و فصیل گذشته پای تهور پیش نهاد و تا بکنار خندق شیر حاجی که در میان خاکریز است رسید و خواست که از خندق
بگذرد و بکمند شجاعت بر برج شاه حسین برآید احمد مشتاق چون حال بران منوال دید جمعی از دلیران لشکر خود را از باره بیابان فرستاد و با ممانعت امیر سعید بدر آغاز مقاتله کردند و آن سعید
بلند قدر بسر پنجهٔ پهلوانی نیزهٔ یکی را گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بروی درافتاد و آنگاه بر زبر او نشسته خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده
بنیزه حمله کرد و آن جناب بهمان نشسته دست دراز کرده نیزهٔ آن شخص را نیز گرفته بدستور سابق کشید تا از پای درآمد و هر دو را کشته سرهای ایشان را برید بنظر خاقان منصور رسانید و فرستاد
لاجرم آن حضرت از بیدرو لا حیدر کرار باصناف الطاف پادشاهانه و انواع عواطف خسروانه نوازش فرمود و بانواع انعام از اسب و زر و خلاع قیمتی و اشیاء سر افراز گردانید و در
علو قدر و منزلت فایق ساخت القصه بنابر کمال متانت و حصانت شهر قلعهٔ بلخ و بسیاری ذخیره مدت محاصره به چهار ماه کشید و در اکثر اوقات از بام تا شام نایرهٔ قتال مشتعل بود و از شام
تا بام نعرهٔ حاضر باش از ایوان کیوان در میگذشت و در ان لیالی ترکمانی که مشهور بود بقرا اجارچی هر شب بر زبر برج شاه حسین آمده در برابر دولتخانهٔ همایون می ایستاد و زبان بفحش و دشنام و هذیان
میگشاد و خاقان منصور و جمهور ملازمان موکب ظفر نشان از دشنام میرنجیدند آن حضرت رای صایب و فکر ثاقب بر دفع شر آن بد اختر گماشته شبی چهار قدر انداز را فرمود که در مقابل آن برج
نزدیک بیکدیگر ایستاده و سهام خون آشام در زه کمان نهادند چون قرا اجارچی بعادت هر شب دشنام کرده بهنجار ارش یکبار بیکبار شصت گشادند و این تیر موافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن شریر
خورد که از پس سرش بیرون رفت چنانچه از پای درآمد و تا تحت الثری هیچ جا قرار نگرفت و این معنی موجب شکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشاد مقارن این
احوال امیر مظفر برلاس در کنار آب لوای محاربت برافراخت و امری در غایت غرابت روی نمود حضرت خاقان منصور از وقوع آن حادثه متغیر گشته بدان جهت اوامر فرمود و شرح این قصه
آنکه دران ایام که امیر مظفر برلاس در کنار آب لوای محاربه برافراخت لشکر ماوراءالنهر را از عبور مانع می آمد گاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان آب دریا میرفتند و ازانجانب نیز مخصوصان
امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر برندق بن امیر جهانشاه بن جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند و در روز نهم ازین قرار گرفت که ازین طرف امیر مظفر برلاس
و ازان طرف امیر محمد و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته بمیان آب رفته بتوسط گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را محکم سازند و بر بموجب تقدیم رسانیده در اثنای قیل و قال ناگاه بادی تند
وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر برلاس بسوی مخالفان برد هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت مردم سلطان محمود میرزا که بکنار آب بودند غلغلهٔ فرح و شادی
و سرور باوج سموات رسانیدند و سورن انداختند امیر مظفر برلاس در بحر اضطراب سرگردان شد چاره منحصر دران دانست که خود را در آب اندازد شناکنان بسوی اردوی خود رود مخالفان آغاز
تیر کرده هر تیر که در ترکش داشتند انداختند بنابر آنکه مشیت ایزدی مقتضای انطفای آتش حیات او نشده بود هیچیک از پیکانهای آبدار سهام اعادی برو نرسید و بوسیلهٔ اسبی که یکی از نوکرانش
در آب افکند آن جناب بساحل نجات خرامید

گر از گردون ببارد خنجر و تیر — نیاید کارگر بی حکم تقدیر
وگر عالم سراسر آب گیرد — یکی بی حکم یزدانی نمیرد

امیر مظفر برلاس بکمال
نیکبختی عاطفت یزدانی و قوت دولت خاقانی از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی کثیر و جمی غفیر از سرداران سپاه که در کشتی با او رفیق بودند در قبضهٔ اقتدار امیر شفیق بودند بدست لشکریان
سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند و وهمی عجیب و اختلالی غریب بحال سرداران و سپاه روی داد حقیقت حال کیفیت واقعه را بالتمام بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت نمودند و اجازت
و دستور خاص معاودت و مراجعت طلبیدند چون به توشیح خاقانی بر مضمون این عریضه افتاد حکم همایون از مصدر جاه و جلال صادر گشت که امیر مظفر با سرداران دیگر و آحاد و افراد
لشکر بموکب گردون ماثر پیوندند و در این اثنا بواسطهٔ امتداد ایام محاصره قحط و غلای تمام در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان از جهت عدم وجدان قوت و قوت بیکار و
پای حرکت و رفتار مفقود شده سرکشی مجال فرار و فرصت گریز یافت و این الفرکویان بجانب وطن مالوف تحویل رانده چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نمانده بود
بعد از وصول امیر مظفر برلاس بموکب گردون اساس اردوی ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان از پایهٔ سریر خلافت مصیر شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه
بهشت فرسای هرات رفته بقدر وسع و امکان در فراهم آوردن غله از ولایت و روانه کردن باردوی کیوان شکوه سعی بلیغ و اهتمام کامل معمول و مبذول دارد و امیر نظام الدین
علیشیر حسب المرموز عمل نموده و سه هزار خروار غله و حبوبات حاصل ساخته شتران تمام عرب را بکرایه گرفته و غلات را بجانب بلخ روان ساخت و در آن ایام که امیر علیشیر در مشهد
بود میرزا ابوالخیر میرزا که در سلک شاهزادگان انتظام داشت از هرات بگریخت و متوجه حضرت سلطانی او را تعاقب نموده بگرفت و در قلعهٔ اختیارالدین محبوس گردانید

ذکر توجه خاقان منصور کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب مرغاب و فرار کردن میرزا ابابکر از منزل خاریات و تعاقب نمودن موکب ظفر نشان او را تا موضع کرمان

چون بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا لشکر بمدد سلطان محمود میرزا فرستاد [illegible] و بر اردو هجوم کردند [illegible] امداد جمهور [illegible] قدم [illegible] اقبال [illegible]

اتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشورگشا بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب نمای توجهات لشکر بسریر دار السلطنه هرات و سایر ولایات خراسان ارسال داشته امرا و خدمتگان را گفت
که جنود آن حدود را مجتمع ساخته علی اسرع الحال بموکب ظفر مآل پیوندند از آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که از سپاه ظفر پناه بر کنار آب کسی نمانده امیر ایوب با هزار سوار جرار سوار گرداند و بعبور نمایند
و بمعسکر نصرت اثر شبیخون برد و او متوجه گشته با خود قرار داد که بپای جلادت از نهر مشتاق بگذرد و باردوی همایون رسیده دست باستعمال تیغ و تیر برآورد و بحسب اتفاق مرغی نواب همایون
خاقان علی بر باره کوه پیکر نشسته کرد و موچلیار می‌آمد در اثنا نظرش بر پل نهر مشتاق افتاده تخریب آن فرموده در همان شب امیر ایوب با آن هزار کس بکنار آب نهر رسید چون دید که پل ویران گشته خیالی
که کرده بود بظهور نتوانست آورد و از همانجا سوران انداخته باز گردیدند روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت را بجگامیشی فرستاد تا بعضی از برنالیهای میانش را باز گردانیدند و بعد از وصول
امیر ایوب بکنار آب سلطان محمود میرزا با لشکر بلا انتها آغاز گذشتن کردند و خاقان منصور از جرأت اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد و پس از اجتماع جنود ظفر ورود
عنان یکران بحرب مخالفان تابد بدین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ کرده از راه دره گز بسا و چهار ... خراسید از آنجا نهضت فرموده حدود فاریاب مخیم معسکر ظفر مآب گشت و میرزا ابابکر در
آن منزل قدم بطلان برحقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرار نموده و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بکنار آب مرغاب رسید چنان معلوم کرد که سلطان احمد میرزا از آب گذشته
لمرفقه اند اما بخلاف منصور احمد مشتاق که ابواب شهر بر روی ایشان نگشوده و برادران از تسخیر آن بلده مایوس گشته بقصد دست برد از عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمدند لاجرم خاقان
منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب را جبه پوشانیده از کرانه چلچتو رفته از آنجا متوجه سرپل لان شده در اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول با دو هزار پیاده و سوار از جانب
هرات رسیده موجب استظهار شاه و سپاه گشتند و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فراز پشته‌های کنار آب معسکر ظفر آیات ساخته در آن منزل الهامات ولایت مدد حاجی باغیس
در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بغایت ارزان شده و لشکریان از قحط و غلا بحسب فایت ... مقارن
همایون بکنار آب سر رود فوج فوج از ولایت خراسان با حکام و سرداران بلدان بملازمت پایه سریر خلافت مصیر رسیدند و زبان شاکران ... ساخته مهیای جنگ و پیکار میکردند
زهی کشوری لشکری تیغ زن پی خدمت شاه بسته میان بدرگاه عالی رسیدند شاد گشاده بمدح و ثنایش زبان و از آنجانب احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل کرات رسیدند
و بر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافته و مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر آمد که میرزا ابابکر که از موکب خاقان منصور فرار گزیده چون ببدخشان
رسید سپاهی مجتمع ساخته و تسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت گردانیده بنابران برادران از تکامشی موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراء النهر منعطف ساختند و چون خبر
مراجعت ایشان بصحت پیوست امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه مواکب کواکب گردون اساس متعاقب اعدا مامور ساخت و امیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران باز
نکشید و اگرچه سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا رسیدا بعضی از لشکریان ایشان را متصرف گردید ناگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاده او را نصیحت کرد که زیاده از آن راه خلاف و شقاق نه
پیماید و بجاده وفاق مستقیم و اتفاق آید چون احمد مشتاق از آن عناد و استکبار بغایت نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرأت ... آن بود که ... تا در قید بلا اندازند و ... بین
الجانبین عهد و پیمان در میان آمده احمد مشتاق قبة الاسلام بلخ را بامیر مظفر سپرده روی توجه بجانب اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را با ایلدکان پایه سریر اعلی عرضه داشت کرد
چون عریضه در کنار آب مرغاب بنظر انور همایون رسید خاقان کامیاب ظفر عنان بحضرت اند رکاب بجانب مستقر سریر سلطنت کوچ فرموده مقارن وصول بلده فاخره هرات
احمد مشتاق با تیغ و کفن باستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سوده گرد انفعال بجمال حالش نشسته بلطف مرحمت ... از حرکات ناپسندیده
شرمسار و بغایت لطف بدیع شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت غریزی ذیل عفو و بخشش بر جرایم او پوشیده و از جامه خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام
و احسان در قامت قابلیت او پوشانید نزد کسی که بقامت به است ز مجرم کشی جرم بخشی است

گفتار در عقد ازدواج خانم سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید و بدیع الزمان میرزا

چون خاطر عاطر خاقان منصور از وجه تسخیر قلعه بلخ فراغت یافت و زمام حکومت مملکت را در قبضه اختیار شهریار کامکار میرزا ایبک قرار نهاد
و از آن جانب شتافته امیر مظفر الدین برلاس باستان آسمان اساس باز آمد و بعد از چند گاه بواسطه حلول اجل طبیعی درگذشت و در خلال این احوال امیر شجاع الدین محمد برندق
برلاس باتفاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردان شده بدار السلطنه هرات خرامیدند و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و امیر محمد منصب امارت
یافته در دیوان مواجی و مالی مقدم بر جمیع امرا شدند و مقارن وقایع مذکوره ضمیر منیر خاقان کشورگیر مایل بان گشت که خانم سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله را در سلک ازدواج بدیع
الزمان میرزا انتظام دهد بنابراین ترتیب اسباب طوی و بستن چهار طاقها از رفعت نشان غیرت افزای باغ جنان گردانیدند و هر صنفی از اصناف محترفات تعبیه حرفت خود
بظهور رسانیدند و در ساعتی که اختر شناسان حکمت اقتباس اصطرلاب فکرت اختیار نموده بودند سادات و قضات و علما در مجلس اشرف مجتمع گشته قمر را با ستاره عقد بستند امرا
شاه و سرداران سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و شادمانی نشستند ساقیان حورنژاد ساغرهای خوشگوار بگردش آوردند و مغنیان خوش نوا از خرمن نشاط می‌پرستان زیاده گردانیدند و خوان سالاران
از انواع اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه آن مقدار معد و مهیا ساختند که رسم جوع از میان برافتاد ... و بعد از آن خاقان عالی مکان روی توجه بسوی معظمات مهمات
ملک و مال نهاده در شهور سنه احدی و تسعین و ثمانمائه خواجه فضل الدین محمد که از وزیرزادگان کرمان بود و در زمان سلطان ابوسعید بلوازم منصب استیفا قیام مینمود ملحوظ عین عنایت خاقانی گشته بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز
شده ... در ترقی تمام ... و باتفاق خواجه نظام الملک سخنان از بابت تصرف و تقصیر خواجه مجد الدین بعرض خاقان کشورستان رسانیدند آن کلمات موثر افتاده خواجه مجد الدین مواخذه گشت و میر عبد الله ...
مقرر گشت هم در آن ایام خاقان منصور بر پرسش القضیه ... خواجه نظام الملک و خواجه فضل در پایه سریر سپهر نظیر با خواجه مجد الدین محمد مقام تقریر آمده آغاز قیل و قال کردند و ... فرمود که طریقه انصاف

که یک یک را بوسیدن کند و با نفاق تعلق نورزند و خواجه مجدالدین محمد بآن عنایت مستظهر گشته برخواست از انو زد و بعضی از مقربان چون این صورت مشاهده نمودند خاموشی گزیدند لاجرم در ان
مجلس جرمی بر خواجه محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور با طلاق وصد و ریافت و چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار کپکی برسم شکرانه جواب گوید و شکرت محمد علی لکھی و اجی
بود و در جهات دیوانی مدخل ننماید تا شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه حال خواجه مجدالدین محمد بدین منوال جریان داشت بعد از ان نوبت دیگر ترتیب یافته اعلام عمل استقلال برافراشت چنانچه
مرقوم قلم تحقیق شیم خواهد گشت انشاء الله تعالی **ذکر آمدن میرزا ابابکر از بدخشان بجانب خراسان و مغلوب گردیدن و رشته حیات او انقطاع یافتن** میرزا
مظفر الدین ابابکر که در منزل فاریاب از رکاب ظفر انتساب خاقان کامیاب تخلف جسته بجانب حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت سلطان محمود میرزا از عقب
موکب خاقان تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکر فراهم آورده متوجه خراسان گردید و بنواحی مرو و شاه جهان آمد چون این خبر بعرض [illegible]
امیر ناصر الدین عبدالخالق فیروز و معز الدین سنابول و امیر احمد یار را با هزار کس از مردم کارزار بدفع شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از ان لشکر شکست یافته از مرو بجانب بلخ گریخت و از آنجا راه کابل و
سیستان پیش گرفته و از سیستان عنان بیکران بطرف کرمان و بیکبارگاه کرمان را فرو گرفته از آنجا بطرف شهر تغیر و کرابی در میاند و غره بوسورن باوج فلک نیلگون رسانیده و دارالملک کرمان شهریار را
اختیار نموده میرزا ابابکر بشهر درآمده چند با عیش و نشاط روزگار گذرانید با رعیت معاش نیکو نمود پادشاه عراق و آذربایجان سلطان یعقوب از اطلاع برین واقعه یکی از امرای تامدیر را با لشکر بسیاری از اهل تهور به
استخلاص کرمان نامزد فرموده و شاهزاده مقابله و مقاتله با سپاه [illegible] خیر گشت خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت فرموده و چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس در پای حضرت
خاقان منصور مستولی دارد و بنابر ان با نفاق بیرام بیک و میرعلی ترکمان و سایر امرا لشکریان بر جناح استعجال متوجه دارالسلطنه هرات گشت خیال ممکنان آنکه خاقان منصور از میمنه فاریاب العان
کرده میرزا بابا را که محمد را گرفتار کنند گردانید ایشان با ایراد آن حضرت را [illegible] اقتدار و تسلط بتدریج و عنا عیلا کردانند ندانستند که شیر ژیان بمکاید روباه ناتوان از پای در نیاید و شاهباز
قلعه معالی از قصد صعوه ضعیف نهاد [illegible] عنقا شکار کس نشود دام باز گیر کانجا همیشه باد بدست است دام را القصه بعنایت مهیمن غفور خاقان منصور از خیال محال شاهزاده
وقوف یافته با وجود شدت مرض در محفه نشسته با پانصد سوار جلادت آثار که در آن زمان ملازم آستان اقبال آشیان بودند از مستقر عز و جلال متوجه قصبه [illegible] شد و تواجیان باطراف ممالک
محروسه فرستاد و فرمان با جماع سپاه نصرت پناه داد و از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات وقوع یافت و با بواسطه میرزا ابابکر و بیران شد عنان بصوب [illegible] اتفاق آنکه
جان احمد چولی که از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست و سخندانی اختصاص داشت قبل از شیوع خبر توجه ابابکر میرزا از ابواب [illegible] سریر اعلی اجازت یافته جهت تحصیل علوفه خود بجانب فراه توجه
نموده در جد و سبزوار شبی [illegible] اولان میرزا ابابکر باز خورده در ساعت او را گرفته نزد شاهزاده بردند و چون ان جناب از حال حضرت خاقانی سؤال فرمود بالهام ملهم غیب جواب داد که
در این ایام آن حضرت از کیفیت اندیشه خدام موکب عالی خبر یافته با هزار کس در نواحی بلده هرات در کمین نشسته تا هرگاه علم نصرت شیم سایه وصول بر آن حدود اندازد و پای جلادت
پیش نهاده بسبب مخالفان باز دارد و میرزا ابابکر این خبر را مطابق واقعه تصور کرده جان احمد چولی را بانعام اسب و جامه نوازش نمود و عزیمت هرات تغیر داده روی بطرف بادغیس نهاد و جان احمد شب با شاهزاده
همراه بود و بوقت فرصت با مدد مجال فرار یافت و در نواحی قریه [illegible] بملازمت رسیده شرح قضیه را معروض گردانید و آن حضرت لوازم تحسین و احسان بجا آورده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت
نمود و میرزا ابابکر بر توجه موکب همایون وقوف یافته در غایت خوف و باشتر راه نهاده در هر منزلی جمعی از آنجانب میگریختند و در هر مرحله فوجی از سپاه شیردل باردوی خاقان عادل می پیوستند و آن
حضرت در طی مسافت بشتابه مسارعت نمود که میان آن حضرت و میرزا ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسید با معدودی چند از آب عبور نموده در طرف دیگر
بسبب ماندگی و کثرت بارندگی فرود آمده بخفت و بخواب رفت اما خاقان منصور در آن شب از آسایش اجتناب نموده قلب و میمنه و میسره آراسته راه می پیمود و علی الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زرانداود خورشید را
در بحر خضر فلک بکشتند [illegible] بکنار آب گرگان رسید بخت امیر علی میر آخور و ملک [illegible] بهادر و شیخم ایداغلی و یار محمد با سپاه حوالی و پیاب از آب گذشته متعاقب موکب کوکب
گردون مراتب عبور نموده میرزا ابابکر که تا آن وقت مانند بخت خویش در خواب بود از نفیر و سورن بیدار شده [illegible] سوار شده مجال فرار یافت و جمعی بهادران موکب نصرت نشان بگاه فشی مامور گشتند
و از آنجمله امیر احمد [illegible] سبقت گرفته نزدیک میرزا ابابکر رسید و شاهزاده چون دو را نهایت [illegible] عنان باز گردانیده تیر بر حلقش زد و امیر حیدر نیز خود را بان جناب رسانیده و دست باستعمال سیف و
سنان برد اما مغلوب شده میرزا ابابکر بدبستان شتافت و در خانه یکی از کلانتران آن قریه فرود آمد و پیچ طلبید و خود را از گرداب بلا بساحل نجات رسانیدن تشخیص تخت قبول دیده نهاده آن
جناب را مطمئن گردانید و جمعی در خدمتش باز داشته در ساعت متوجه پایه سریر اعلی گشت بعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور شیر علی جلادر را با فوجی از شجاعان
جلادت نهاد بگرفتن میرزا ابابکر بدبستان روانه و بیکباره گرد خانه که محل نزول شاهزاده بود محیط گشتند و در اواخر رجب سنه اربع و تسعین و ثمانمائه آن جناب را گرفته رشته حیاتش بتیغ بی دریغ انقطاع یافت
و بسبب آنکه میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورده طریق غدر مسلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهرات برده خاطر اکابر و اصاغر انام را
که و خدمه تمام داشته از ان اندیشه فارغ گردانیدند و میر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آن خبر بهجت و مسرور گشته نذور و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ امر
آن خطب کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و در زمان صحت و عافیت بباغ جهان آرای رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت **ذکر آمدن امیر
ذوالنون بپایه سریر دولت روز افزون و تفویض نمودن خاقان منصور ایالت ولایت غور و زمین داور را بآن امیر** امیر
ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر شجاعان کثیر الصف ممتاز بوده بصفای عقیدت و وفور عبادت از مشاهیر ارباب زهاد مستثنی بود در زمان میرزا سلطان
ابوسعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر میبرد و بهنگام گیرودار و ایام رزم و پیکار باستعمال سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجا می آورد بنابران

بر آن منظور نظر عنایت و تربیت و رعایت گشت و باصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده بمرتبه که از مراتب اقربا و اخوان درگذشت و بعد از وقعه قراباغ امیر ذوالنون بهرات
شتافت و بزمین خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید اما چنانچه طمع میداشت منصب نیافت بنابر آن خاطر بر فرار قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان متوجه یادگار محمد میرزا بود
از قلاج خبوشان عنان یکران بصوب ماوراء النهر منعطف گردانید و بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافته و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد از آن بسبب منازعتی
که درمیان امرای ترخان و ارغون بوقوع پیوست نوبت دیگر روی توجه بخراسان نهاد و چون بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور
و زمین داور بوی تفویض نمود و حال آنکه در آن ولایت اقوام هزاره و نکودری در آن حدود استیلا داشتند و بکل اندیشه و خیال نفس سرکشی و استقلال در لوح خاطر مینگاشتند و امیر ذوالنون
فی شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه با لشکر اندک و امید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آن جماعت محاربه فرموده بقوت دولت خاقانی و نهایت شجاعت
پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایت مذکوره را در حیز تسخیر و تصرف درآورد و نکودرانی بهنگام کارزار و یک سوار از هزار سوار پیکار خونریز و شمشیر تیز
برادروار دشمنان را مسخر اقوام هزاره و نکودری چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بخط اخلاص و فرمان برداری نهاده دیگر پیرامن خلاف نگشتند و مال و
خراج بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار درگذشتند و نیکوخدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام رتق و فتق امور مملکت قندهار و فراه و غور و ساخر و تولک
نیز در قبضه اقتدار او نهاد و اما چند سال بعضی از شاهزادگان را بنوبت باسم حکومت قندهار میفرستاد و بالآخر امیر ذوالنون در ایالت آن ولایت استقلال یافته و لوای نهمت و شوکت افراخته
پرتو انوار عدالتش بولایت شال و مستونگ تافت و بی شائبه تکلف و غایت تصلف شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات رعایت سعی و اهتمام می فرمود از
صبح تا شام در اقامت آئین معدلت و احسان گذرانیدی و از بام تا شام در اقامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی و در میدان جدال و مصاف قتال روح رستم و اسفندیار بر
وفور جلادت و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین بجا آوردی بروز از پی شیر صولت کارزار بود
شب از بهر طاعات بیدار بود ز شمشیر خونریز او روز جنگ همه روی صحرا شده لاله رنگ و چون امیر ذوالنون بجمع نفایس اموال و افزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی
ممالک مذکوره را ملک خود تصور کرده در ادای مال مقرر شرایط تغافل بجای آورد و حکومت قندهار را بپسر بزرگ خود شجاع بیگ تفویض نموده و داور و نکی ساخر و تولک را [illegible]
عنایت و ریاست غور را با میر فخرالدین و امیر درویش مفوض ساخته خود در زمین داور ساکن شده در آنجا بعمارات عالیه پرداخت و اهل غرض و سعایت فرصت یافته خبر کثرت بعرض خاقان
جمشید منزلت رسانیدند که امیر ذوالنون بوفور خزاین و نقود و فسحت ولایت و اتباع و جنود مغرور گشته و نخوت عظمت و کبر و حشمت او از حد اعتدال درگذشته لایق دولت آنکه پیوند جهان بنیاد
کرد قبل از آنکه اندیشه کفران و سلوک در وادی مخالفت در ضمیرش رسوخ یابد یکی از شاهزادگان عظام بایالت آن ولایت منصوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد بنابر آنکه در اکثر
یورشها امیر ذوالنون با لشکر قندهار در زمین موکب فیروزی اثر پیوست خاقان منصور مدت مدید بسخن اهل غرض التفات نمیفرمود تا آخر الامر بحکم من لم یسمع تحمل قصد کرد که بموجب
استصواب آن جماعت عمل نماید و در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود و امیر ذوالنون که از تلاطم دریای غضب خاقانی بغایت هراسان بود بکنکاش موافقت شاهزاده
التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این سخن در محل خود مسطور خواهد شد

گفتار در طرح بنیاد خاقان منصور قبه فلک ارتفاع ملک بقاع مرقد جنت مرتبت اسد الله الغالب را در قریه خواجه خیران

در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه که معدن السلطنه و الخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و عزت
بر ذروه مرتفع گردانیده از وادی ستار غیب صورتی در غایت غرابت روی نموده شرح این حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبتش بزبده عرفای کرام سلطان بایزید
بسطامی اتصال می یابد در سنه مذکور از طرف کابل و غزنین در قبة الاسلام بلخ شتافت و بشرف ملازمت میرزا بایقرا دریافت و تاریخی ظاهر ساخت که از اد در زمان سلطان سنجر ملکشاه
سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن کتابت مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمده اصفیا محیط انوار و مواهب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه در قریه خواجه
خیران در فلان موضع است بنابر آن میرزا بایقرا سادات و قضات و اشراف و اعیان بلخ را جمع آورده با ایشان مشورت کرده بقریه مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافت است تشریف
فرموده در آن موضع که در کتاب تعیین یافته بود گنبدی دید که قبری در میان آن موجود بود و فرمود تا آن قبر را حفر نمایند لوحی از سنگ سفید پیدا شد که بر آنجا منقوش بود که هذا قبر اسد الله
الغالب اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران بایوان کیوان رسید همگنان روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذورات بمستحقان رسانیده ابواب نیاز و اخلاص
برگشودند و این خبر در ولایت اشتهار یافته اصحاب امراض مزمنه روی امید بدان آستان جنت نشان آوردند و بروایت ائمه مجاوران آنجا بسیاری از آن طایفه صحت عاجل یافته بمقتضی
المرام باوطان خویش مراجعت کردند لاجرم ازدحام خاص و عام در آن سده سدره مقام بمرتبه واقع شد که مزیدی بر آن متصور نتواند بود و کثرت نقود و اجناس که بر سبیل نذر می آوردند
بدرجه انجامید که عقل از وجود ذره وجوه متعجب مینمود و میرزا بایقرا چون حال بر این منوال دید قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هرات فرستاد و صورت حال واقعه را عرضه
داشت به ایستادگان پایه سریر اعلی کرد و خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریب متعجب شده احرام طواف آن قبله امانی و آمال بست و با فوجی از امرا و خواص
بدان جانب نهضت فرموده پس از وصول نهایت نیاز و اخلاص بجا آورده و قبه بکمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت نهاده در اطراف آن ایوانها و بیوتات طرح انداخت و در آن
قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و گرمابه بنیاد نهاد و یکی از انهار بلخ که حالا آن نهر بنهر شاهی مشهور است بر آن مزار فیض آثار وقف ساخت و امر نقابت آستان علیه بسید تاج الدین
اندخودی که از جمله اقربای سید برکه بود و بعلو همت و سمو مرتبت اتصاف داشت تفویض نمود و مهم شیخ الشیوخی بشیخ زاده بسطامی عنایت کرده جهت موقوفات و نذورات عملا تعیین فرمود و خاقان عالیجاه

مراجعت بصوب مستقر سریر عز و کرامت انعطاف داد و در ضمان صحت و عافیت ببلده فاخره هرات شتافت و ابواب لطف و مرحمت بر روی برو کار سپاهی و رعیت بر گشاد القصه
ظهور مرقد پر نور شاهی بوسیله رمز حضرت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات در اطراف آفاق اشتهار یافته هر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدان جانب برافراشت و
در چند گاه آن بلده شد خلایق آن عتبه کعبه مرتبه مشابه بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس بر انجا می آورده و شیخ و نقیب و عمله آن فرخنده مقام از اموال اصرف ضیافت زایران
و راتبه خوار آن عمارت میکردند و قریه خواجه خیران از کثرت عمارت و زینت صفحه مصر جامع گرفته باندک زمانی انعقاد جمعیت در نواحی بلده به مرتبه رسید که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنا
بران یکی از اهل کرد و بر که و سالک را ایجاز دارالسلطنه هرات انتظام داشت خود خیال نمود که واقعه ساخته مردم را فریب دهد و بوسیله آن مزور زر و جواهر بدست آورد و پای بر معارج عزت نهد بنابر
شام در کاریزگاه که نزدیک است به انصاریه بانگ صیحه زدن و جامه دریدن کرد و چون مردم بر وی جمع شد کیفیت حال از پرسیدند جواب داد که حالا چهار شخص بصورت اعراب با اسبان تازی نژاد سوار در صحرا
ظاهر شدند و گفتند که روضه فیض بخش حضرت شاه ولایت پناه اهل بیت رضی الله عنه در فلان موضع است اشارت بتجدید کرد که خطیره شمس الدین تراش بود مردم بمقتضا الحی بان بخت رفته فی الحال جمع کثیر از
قلندران و لشکر ایشان بدو جمع آمدند و صورت قبر بقعه ساخته نماز و ذکر و غوغا کردند روز دیگر که این خبر ببلده هرات اشتهار یافت خاص و عام از رجال و نسا روی بکاریزگاه آوردند و خاک قدم الحی را مانند توتیا در
دیده کشیدند و بسان آب حیات فرو بردند تو انستند بر وی نثار کردند آن مزور را از موضع آن قبر خاک گرفته هر کس که منسوب آنکس عنایت میسر بود و عوض زر و جواهر بسیار اخذ مینمود و ظهور قبر امام در میان طبقات انام
مشهور گشته بهره و خلقی بیهانات از معلولات و مرضی از موضع می آمدند و شفا می یافتند که از نیره روی نیاز بر زمین میسودند و چون کوری بالتکلف سر از قبر بسیدی چو در از خاک فکنده بی قلندران و توابع الحی از روی مسرت
که در ضوع صحت شدیا ناکرمیکیت بل صلوات بر میفرستادند و دار نعره و فغان به اوج آسمان میرسانیدند و اکر بزبان میراند که علت من بحال خود است آن بیچاره را بالکل از مرم میساختند و
دشنام فحش و نقل و حرف سزا داد القصه الحی در عرض ده پانزده روز بدین وسیله زر و جواهر و اجناس نفیسه دیگر زیاده از آنچه در خزانه خیال گنجد بر سبیل نذر گرفته مرجع خاص و عام شد و جمعی از مردم بهنر را
این هوس در سر افتاده امثال این واقعات در وجوه ساختند و هر یکی در محلی از محلات بیرون و درون هرات بعضی از ولایات صورت ظهور امام و در افزاد الحی چون حال بدین منوال بطول رسید و رسوائی رسید متوهم
گردید و سلطان این جماعت د خاقان منصور و علما و اعیان هرات ظاهر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین تادیب ایشان مامور شدن جناب الفرقه را گرفته و الزام کرده تازیانه زد و جمعی را حبس فرمود تا غوغا
شور تسکین یافت و دیگر کسان آن اندیشه باطله بر کاریزگاه شیخ ابوالحسن را نیافت اما شارع خواجه خیران تا نهایت معموریست و مطاف جمهور خلایق نزدیک و دور والله اعلم بحقایق الامور

ذکر بحج رفتن و آمدن محمد سلطان همشیره زاده خاقان بیمال و نهال فرخ بخش و بصرصر فنا از پای در افتادن

شاهزاده محمد سلطان خسرو دیحسن صورت و سیرت و صفای
طبع و نقاوت سیرت موصوف و بجلادت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده موصوف و نصیحت علما و فضلا بغایت مایل بهمت مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع
و اصول علم متفرد و منفرد و در تکمیل فنون معقول و مفهوم مستثنی و مجرد و شرح فضایل عقلا نسبت بکمالات بسیارش بشجی از عمان و وصف مقالات بلغا قیاس با لفاظ امدرش قطره از بحر بیکران رباعی
اندر دل جه مصباحش کشف کشاف و فتح مفتاحش عقل او ز قیاس عقل بیرون نقش او ز مقام رمل افزون وان در درج کامرانی با وجود حصول اسباب جهانبانی و اصول مراتب
کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسن شرایط مطالعه کتب متداوله بجای آورده و از باطن قدسی متوطن شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت میکرد
چنانچه سابقا مذکور شد بعد از وقوعه قراباغ مصحوب الده و والده خویش که خواهر کلانتر خاقان عالی گهر بود از قراباغ بهرات آمده در ظلال عاطفت حال ستوده خصال آرام یافته بود و بر توجهات
آنحضرت بروجات احوالش مبالغت و زمام اختیارش از ملک و مال و رتبه اقتدار قرار گرفت و عظایم مهمات سلطنت و اقبال بین توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال
بدین منوال بگذرانید بعقل و دست خویش مغرور شده آثار خیال استقلال از اقوال و افعال او واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنابر ملاحظه خاطر همشیره عزیزه روزی چند تغافل پادشاهانه
شعار روزگار همایون ساخت و منتظر آنکه شاید که میرزا کپک مقتضای عقل و خرد کار فرموده وی از جاده مستقیمه عبودیت انحراف ننماید تا بادیش بیرون جهت هر شاخ پایدار کراتست سر بلند هکن بیت
خویش که آن هم شکست لست و در اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق آن شاهزاده مغرور بکازرگاه شتافت و لوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بجای آورد و عنان عزیمت
بصوب مستقر سریر خلافت تافت و شاهزاده جلادت شاه بجهت دفع حرارت خورشید برقع حرارت نمود و حال آنکه خاقان کامیاب نزدیک دولتخانه طی مسافت میسر نمود در شاهزاده آن حرکت
ادب نا پذیر غضب شاهانه التهاب و اشتعال گشت و خاقان منصور بعد از نزول میرزا در منزل همایون باخذ میرزا کپک فرمان داد که از بلد اد گذشته امرای عظام و ساعت شاهزاده را گرفته بقلعه اختیار
الدین و بیکی از بروج آن سپهر عروج محبوس گردانیدند و بمحافظت شاه سپردند چنانچه است بسم سپهر بلند قرین شد اقبال او را گزند کل از لیت باغ دنیا که چید که سیب از خار کشید چون
میرزا کپک چند گاه مانند لعل در صحیم کان و در جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی و رحمت جبلی حضرت خاقانی در حرکت آمد او را مطلق العنان گردانید بعد از آن شاهزاده در مقام
انفعال در ملازمت بیدرگاه جلال آمد رفت میکرد و از فعل و اقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذار و استغفار بجا می آورد اگر کنا به بخشند شرمساری هست عاقبت الامر عزیمت گذاردن
حج اسلام و ادراک شرف زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوه و السلام در ضمیر منیرش پیدا شده بمبالغه تمام و الحاح ما لا کلام اجازت حاصل کرده با طایفه از افاضل
انام و بدان مقام فیض انجام آورده قافله توفیق بادشاه مشعل برفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقه مالک الملک لایزال همعنان مواکب کواکب احتشام توفیق رفیق و بخت همراه
اقبال ندیم گاه و بیگاه و چون هوای تبریز از غبار شبهه بر آن خسرو صافی ضمیر عنبر سرشت گشت پادشاه مظفر لوا یعقوب میرزا مقدم شریفش اعز و مغتنم شمرده با رسال تحف و هدایا و ساختن
و تبرکات بایسته مبادرت نموده شرایط مهمان نوازی بر وجهی که از خو همت عالی نقش بود بجا آورده و التماس ملاقات شریف فرمود میرزا کپک جواب داد که چون من احرام طواف بسته ام و زبان
حال و قال را با ذکر لبیک اللهم لبیک با اسم منهال ایم اگر حضرت لطف غریب نوازی فرمایند بمنزل این ضعیف تشریف آورده و بمقتضای حدیث العازم نزاعمل نمایند از طرف بنده بر کمال انقصان

و درین طرف تشریف زور کار رها باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطه ناموس پادشاهی این التماس را ملتمس بقبول نکردانید و میرزا کیچک میرزا پای همت در دامن استغنا کشیده چند روز درین گفت و
شنود در گذشت آخر الامر مهم بران قرار یافت که میرزا کیچک یکروز بزیارت یکی از مزارات تبریز رود و سلطان میرزا بدان جانب تشریف حضور ارزانی فرماید و در روز موعود در مقام محمود میان
ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم با تمام رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کیچک را در آغوش مرحمت و لطف کشیده صنوف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید و آن
شاهزاده بتوفیق رفیق بعزت و احترام از تبریز بولایت شام رفته و از انجا بمصر شتافت و میان آن حضرت و ملک مصر [illegible] ملاقات وقوع یافته و میرزا کیچک از مصر متوجه
حجاز گشته بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف روضه طیبه رسول علیه السلام عنان باره خوشخرام بصوب خراسان انعطاف داد و چون در زمان آمدن آن حضرت واهب العطیات
نزدیک بدار الملک هرات رسید گوش هوش میرزا سلطان احمد و آکه بیگم خبر وصول فرزند ارجمند شنید و حدیقه امید ایشان از آبیاری سحاب عنایت حضرت باری ثمره سعادت جاوید بار آورد
گشت و در ریاض تمنای ایشان گل وصال که هنگام فراق پژمرده بود شکفته مضمون این مقال بزبان حال و قال ایشان درگذشت بازآمد طلعت خورشید سیما میرسید چشم
روشن شد که نور دیده ما میرسید سلطان احمد میرزا و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را بقدم اشتیاق استقبال کرده عیونی را که در بیت الاحزان هجران صفت ابیضت عیناه من الحزن گرفته بود
از شمیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بسلامتی ذات خجسته صفات شاهزاده عالی مقام بتوفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجا آوردند و صدقات
بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضات و علما و موالی و امرا و وزرا و صدور و اهالی هرات مراسم استقبال بشرایط نیاز و نثار قیام نمودند و کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساخته خاقان
منصور نیز میرزا کیچک را چند فرسخ استقبال فرموده انواع عطوفت و مهربانی ظاهر گردانید که زیاده بران متصور نبود و میرزا کیچک در غایت فرح و سرور بوطن مالوف خود درآمده [illegible]
مدتی با فوجی از علمای خجسته صفات بفراغت صحبت میداشت و بیشتر اوقات فرخنده ساعات بتحصیل فضایل و تحقیق مسائل گذرانید همت بر کسب سعادات اخروی گماشت نسبتی با
دانش و علم و کسب کمالات حسنی مرام [illegible] چون محال است که سپهر غدار درین مرحله پایدار ارباب وفا را آسوده گذارد در
شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه مرض حصبه عارض ذات آن شاهزاده بلند مرتبه گشته معالجه و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاد و کار از ترتیب اغذیه و اشربه درگذشت داعی والله یدعوا الی دار السلام
ندای یا ایتها النفس المطمئنه بگوش هوش میرزا کیچک رسانید و شاهزاده خاطر از تبعات دنیوی فارغ گردانیده بضیافت جنانهای ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین خرامید و نهال آرزوی گل
زار اقبال بصرصر فنا از پای درافتاده و روی آفتاب نوربخش رخش که برج استقلال بود و از اوج کمال روی بحضیض زوال نهاد خورشید سپهر عدل و انصاف از اوج کمال بمغرب نقصان
زان اختر برج عز و تمکین از دیده بخت گشت پنهان والد بزرگوار و والده عفت شعار آن شاهزاده عالی مقدار را دست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره گردانیده خود را بخاک راه
افکندند و سیلاب اشک بتحت الثری و دود آه باوج ثریا رسانیدند بیت غم گریبان چاک کردند ز دیده خاک را نمناک کردند ز خون دل زمین را کرده گلگون ز دود آه گشته آسمان
تیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاهزاده مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا و همشیره عزیزه را پرسش نموده بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود اعاظم امرا و ارکان سلطان
و ایستادگان پایه سریر آسمان اشتباه آن پادشاه سلاطین مکنت آیین بلکه بتجمل و حشمتی که خامه بلاغت قرین از تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازه مغفرت اندازه شاهزاده را در محفه نهاده بر دوش گرفتند
و تمامی سادات و علما و اشراف و اکابر و اعیان و خاص و عام از طبقات ایشان پیاده بمشایعت دوان و از راه کوچه خیابان بعیدگاه شتافتند و بر تابوت مغفور رحمت حی لا یموت
نماز گذاردند و آن گوهر کان پادشاهی بحظیره که در کازرگاه جهت مهمان مصلحت بنا یافته بود و طریق سنت سنیه خیر البریه علیه الصلوة و السلام بمجاور خاک سپردند ای سپهر جهان حرامت
از کینه نیست بیداد گری عادت دیرینه تست ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه تست اصحاب این مصیبت در تعزیت چنانچه معهود است چند روز باطعام
فقرا و مساکین و ضعفا و ختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه و تعالی قیام نمودند و روح مطهر شاهزاده والا گهر را بصنوف صلات و صدقات شاد کردند و گنبد مقبره منوره را بانواع تکلفات
زیب و زینت دادند و افزودند فضل انام مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی دران ایام برای کتابه آن گنبد قصیده در سلک انتظام داد مطلعش این است خشت و جرم خور که برین سبز طارم است
قندیل گور خانه شاهان عالم است و ایضا جهت نقش سنگ شاهزاده این رباعی را منظوم گردانید آید نشد از سلطنت عالم تنگ وی آمده از محنت ایام فلنگ بیرون زده رخ
زین جهان فانی اورنگ بر روی زمانه در [illegible] ذکر آمدن بدیع الجمال بیگم همشیره خاقان از ولایت جرجان بصوب خراسان و ازدواج
خاقان زاده خانم مظفر حسین میرزا چنانچه در ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد بدیع الجمال بیگم که همشیره خاقان منصور بود در زمانی که ولایت جرجان از حضرت سلطان
سعید باز گشته در خطه آن رایت آفتاب اشراق بر افراشت در سلک ازدواج پیر بوداغ سلطان احمد خان که از جمله خوانین دشت قبچاق بمزید شوکت و کثرت اتباع امتیاز داشت آن درة التاج
سلطنت را بحباله نکاح خویش درآورده بدیع الجمال بیگم از وی پسر و یک دختر متولد گشت و آن خاقان عالیجاه رخت سفر آخرت بر بسته مهد علیا جهت ملاقات برادر بصوب خراسان حرکت
آمده و پسر کلانترش سلطان محمود خان در مقر سلطنت آبا و اجداد توقف کرده پسر خورد تر با مادر [illegible] خان نام داشت و [illegible] را فرمود و چون محفه [illegible] مهد علیا چند
هرات رسید خاقان منصور جمله نشینان تتق خلافت و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت را باستقبال مامور گردانید و بدیع الجمال بیگم را بحرمت هرچه تمامتر بعز و کرامت رسانیدند و لوازم نیاز و نثار بجا
آوردند و [illegible] حضرت خاقانی [illegible] عطوفت و مهربانی همشیره عزیز [illegible] شرایط انعام و احسان مرعی داشت و در خلال این احوال رای همایون خاقان
[illegible] فرمود که سلطان بایقرا میرزا [illegible] حکومت آن مملکت [illegible] امیر نظام الدین درویش علی کوکه [illegible] وصول بایقرا میرزا بهرات
[illegible] شاهزاده عالی مکان مظفر حسین میرزا [illegible] طوس [illegible] باغ زاغان [illegible] شاهزادگان

و در میان دیگر در آن حوض باغ کوثر مثال که از آب عذوبت زلال بود چارطاقی که از غایت زینت و زیب غیرت رواق سپهر خضرا نمود بر سوی آن حوض که ذکر شد و حشمت
چارطاقی دیگر مزین بهای روم و فرنگ ز خارش بروز بهشت رنگ بهر یک نشسته مه جبین چو در قصر باغ جنان حور عین ز مردم ربوده دل و دین بهم [illegible]
جابجای عکس همه صنایع و مخترعات رشک کوچه در باغ آنکه از حوض از ساحت چارطاق پایه برتر بود کاخ عرابات آئین نگارخانه چین و رشک افزای بروج چرخ برین که بعد هم
بهم و کاکین شماره شد بهیا برابر چه دل خواسته و خاقان منصور از باغ جهان آرای ان منزل دلکشای تفضل فرموده قریب دو ماه هر روز وقت نماز پیشین با زمرهٔ از مقربان بارگاه سلطنت
آیین در چهار طاق خاصه بایون که بطلا و لاجورد منقش و مصور گشته بود بزم عیش و نشاط می نشست و هر یک از امرا و شاهزادگان در چهار طاقهای خود قرار گرفته بجرع راح ریحانی دماغ
الحان اغانی قیام نموده و ان فسحت و سرور در خاطر ذیالیع دور سرایت کرده و مهندسان هنرپیشه و صناع نیکو اندیشه انواع تعبیه های غریب و اصناف امور عجیب بظهور رسانیدند
و هر طایفه مناسب حرفهٔ خود صورتها در و پیکر بدیع ماثر ظاهر گردانیدند و در آن اوقات از ارباب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب هنر هر روز و هر شب در مجالس ارباب عیش و
طرب جمعی کثیر حاضر بودند و نغمات دلکشای و ترنمات فرح افزای نشاط خاطر برنا و پیر و صغیر و کبیر را می افزودند فروغ جامهای بلورین که از شراب مالامال بود و بزم می پرستان را نور و صفا
می بخشید و تاب عارض ساقیان زهره جبین که بانوار آفتاب برابری میکرد می افزودند و محفل مستان را چون فضای سپهر برین روشن میگردانیدند پریچهرگان نغمه پرداز که لعل ساکنان
گه آواز نوای عیش و عشرت میسرودند تماشا باده می نوشان می نمودند در ان ایام بهجت انجام نگارخانهٔ گلستان فلک احتشام هر ساعت مائده های تمام بعد از گرد که چرخ فیروزه فام معد و مهیا
و از وجود اطعمهٔ لذیذه و کثرت اشربهٔ لطیفه رسم آز و جوع از همه عالم برمی انداختند به بزم خسروی سر دم کرد شدی خوانهای نعمت روح پرور به خوان نعمتهای شاهی مهیا بود حسب الحکم
فرود روزی که طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی که اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نموده بودند نسبت مظفر حسین میرزا باتمام و تقدیم رسیده دست عنایت حضرت خاقانی امرای دولت نوئینان
و مقربان حضرت سده مرتبت را خلاع نفیسه پوشانید و بعد از انقضای اندک زمانی از ان جشن و سرور وصول مظفر حسین میرزا به حد بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه ان شد که خانم
خانم دختر بدیع الجمال بیگم را با وی در سلک ازدواج کشد و فرمان همایون در ترتیب اسباب زفاف دیافت و کره دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان امیر بستن چهارطاق و سایر موجبات
سرور و سور بوقوع پیوست و در اوایل سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه بساعت مسعود و زمان محمود سادات و قضات و علما در مجلس اشرف عالی اجتماع نموده جناب شیخ الاسلام مولانا سیف الدین
احمد التفتازانی ان دو گوهر کان کامرانی را بایکدیگر عقد بست و در ان محفل شرایط نیاز و نثار و الباس حضار صحبت بهشت آئین چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و هم در این لیالی میمون
ابو النصر مظفر حسین میرزای گورکان و خانزاده خانم لوازم زفاف بوقوع انجامید چو جان و تن پیوستند از انسان که جان از تن نشد فرق و تن از جان و چون سنت ایزد تعالی الحکم
ولن تجد لسنة الله تبدیلا همواره مقتضی ان بود که در دار نامدار دنیا هر راحتی کمتر از جراحتی باشد و هر محنتی مستلزم محنتی و هر سوری قرین عزای و هر سروری متصل بغم جانکاهی بود در خلال این
احوال پادشاه حمیده خصال ستوده خصال بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت غفور علا انتقال و این معنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیهمال شده چنانچه که بدستور بسوگواری
و تعزیت عزای اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا و ایتام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اولاد امجاد سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان منتسبان ان حضرت را به خلعت
گرانمایه از لباس تعزیت بیرون آوردند و در زمستان ان سال بقشلاق مرو و در باب تمهید بساط عدوان و تشیید اساس صلاح اهل بطلان بدستور معهود اهتمام کردند گفتار در سبب
افراز گردانیدن خاقان منصور وزیر منظور بارای و تدبیر امیر کبیر علیشیر را به حکومت استراباد در زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه که خاقان عالی مکان
در مرو شاه جهان طرح قشلاق انداخته بود رای ممالک آرای چنان اقتضا نموده که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیک والی جرجان شده بود و از ان مملکت باستان اقبال نشان
آمده در خدمت باشد و مقرب الحضرت السلطان امیر نظام الدین علیشیر متقلد حکومت دار الفتح استراباد سرافراز گردد و چون مکنون ضمیر امیر صایب تدبیر در میان نهاد و نبار بر فور
میلان خاطر عاطر بعام تکفل مهمات خاقانی و کثرت شغف بسلوک طریق مرضیات سبحانی بقبول این امر زبان نگشاد و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا بجنبانیده روی توجه بدان جانب
آورد و از ملازمان بارگاه عالم پناه امیر بابا علی و امیر بدر الدین همراه بود و چون نزدیک استراباد رسید امیر مغول شهر را بازگذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت گلفشان استراباد از فر ورود
امیر عدالت پناه غیرت افزای گلستان ارم گشته سادات و علما و اشراف و اعیان و اکابر و کلانتران جرجان باصناف الطاف ان امیر ستوده اوصاف مفتخر و مباهی شدند و رعایا
و مزارعان یمین انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند و حکام ولایات مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آن
جناب شنودند رقبه بربقهٔ اطاعت در آوردند و رسل و رسایل باستراباد فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود در طبق عرض نهادند و دران اوقات که خطهٔ استراباد مستقر
مسند عزت ان امیر با حشمت و داد بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلاع فاخره و تنسوقات وافره بان جانب روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز
و مناشیر محبت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید و مقرب سلطان الیجان و تمامی سالکان مسالک جهانبانی اسب انعام داده بجامه زر نوازش کرده فراخور همت بلند همت
خویش و حسب بیعقوب میرزا و حکام گیلان و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نموده در غایت تجمل و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر آن مملکت تمکن فرموده جناب نقابت مآب
فضایل پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت امیر معدلت دستگاه گوید آن میر علیشیر که دارد اوصاف برون ز حد و تقریر چون کرد قبول از امارت تاریخ
شد امارت میر و در ان زمستان خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور فایض السرور منور داشت و نوبت دیگر خواجه مجد الدین مسند وزارت را بنهاد و علم اعتبار و اختیار برافراشت
مفصل این مجمل آنکه از ان زمان که خواجه نظام الدین و خواجه فضل الدین محمد کسان بر تخت نشستند نسبت بخواجه مجد الدین سخنان تقریر امیر بر زبان آوردند و ان جناب از مناصب معزول گشته بود

کرد و معاودت نمود بنابر این صفت تسیر برفت شاهزاده محمد معصوم بخلوت خانه خاص خرامید و نیم تکلیف زهر جبینی او در کشید و کام از او حاصل کرد و انیه روز دیگر که فراشان قضا
و قدر شاهانه زنگار آفتاب از فضای نیلگون سپهر بنا برافروختند از فروغ طلعت خورشید عرصه ربع مسکون را منور و مزین ساختند روز دیگر که بر مکان سپهر گشت از ذیل طلعت
بر خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه در طوی خانه بخت بر تخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط چون جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت آیین آرایش یافت فروغ جامهای
ارغوانی و شعشعه طلعهای لاجوردی صفحات جشن را لمعان تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق آن محفل را نور و صفا بخشید و نغمات دلفریب مطربان خوش الحان حضور و سرور
باده پرستان زیاده گردانید چو گل گون گشت از وی روی ساقی نماند هوش مستان هیچ باقی سعی زلالی روح پرور برقص در گردون بدور طباخان چرب دست خان
سالاران شیرین زبان اغذیه لذیذه و مطعومات لطیفه از هرچه در حوصله گنجد افزون و آنچه باحاطه دایره احتمال درآید بیرون آوردند و فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون کشیدند و قافله جوع را از
معده خاص و عام انام بر وجهی که رجوع ممکن نبود بیرون کردند بهر جنس خوردنیها هرچه خواهی ز مرغ آورده حاضر با جا هی و بر این نهج چند روز بساط عیش مبسوط بود و خاقان منصور
در بزم خرمی و دوستکامی نشسته بلوازم جشن و سور قیام نمود و چون از آن کار فراغت دست داد بطی بساط ملاهی و مناهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت
پناهی گشوده **گفتار در عصیان نمودن امیر مغول از جاده مستقیم و مخالفت نمودن سپهر آیین بجهة خواجه فخر الملة والدین** ساقیان خامه دولتی نشان
بتقریر آن زبان کشاد که چون امیر علیشیر از ولایت استرآباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت را با امیر مغول که در جرجان بامر فرمانفرمایی اشتغال داشت رجوع
نمود و فی شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمائه حکم همایون صادر شد که جناب عالی القاب سپهر خلافت مصدر متشابه چون آن جناب حسب مثال لازم الامتثال دارالسلطنه هرات رسید
بنابر سعایت بعضی از اهل شر ایشانرا در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس کردند و فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد آل عباسی و امیر سلطان احمد جوکا کبجی و امیر درویش محمد
بوجه استرآباد شتافته ضبط جهات خواجه فخر الدین پردازند و اولاد و اقربا و وکلای آن جناب را مواخذه و مقید سازند و داعی عظام جرجان تا امیر مغول در سند موافقت نهم با ایشان
موافقت کرد و آخر الامر بواسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصا عصیان و نافرمانی بر میان بسته و بخواجه شمس الدین یحیی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین دست یافته
گرفتاران را از بند کمند نجات داد و بشیری ابواب فتنه و فساد برکشاد عالیجناب سیادت مآب نقابت قباب سید کمال الدین که بعلو نسبت و طهارت ذیل اتصاف داشت و بگذارش
حج اسلام فایض شده شتافت و چهار مرحله از مراحل آن بادیه را طی کرده بود بدرجه علیه شهادت رسانید و خواجه شمس الدین کرد را که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود و دران اوان بضبط سرکار
خاصه شریفه آن جناب اشتغال داشت از عقب سید کمال الدین با بند و دام اجل ساخت امیر محمد امین و رفقا چون این حال مشاهده نمودند از الفتح استرآباد متوجه هرات گشته کیفیت حال عرضه داشت
نمودند ... خاقان منصور از کفران نعمت امیر مغول تعجب نموده زمام سلطنت استرآباد را در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و
آن حضرت روی توجه بآن صوب آورده امیر مغول بجانب عراق و آذربایجان گریخت و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه سلطان یعقوب میرزا او را منظور نظر عنایت و التفات گردانیده در سلک
امرای عظام انتظام داد و بعد از آن که امیر مغول چند ماه در ظل تربیت میرزا بایسنقر بسر برد روزی که شاهزاده را با بعضی از اعادی دولت مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق
بیوفایی نهاده بمخالفان پیوندد و اما در وقت تسویه صفوف وخامت کفران نعمت شامل حال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل کرد راتق و فاتق مهمات میرزا بایسنقر او کیفیت عزیمت
او را استماع نموده در ساعت آن نمک حرام را پیش خود طلبید و بضرب شمشیر فرمانداد رخنه کرد و سر تخت **گفتار در تقریر مواخذه کردن خواجه مجد الدین محمد**
خواجه نظام الملک را دران وقت که خواجه مجد الدین محمد در کمال اقتدار بتمشیت مهمات ملک و مال می پرداخت اگرچه خواجه نظام الملک چندگاه در متابعتش روزگار میگذرانید
آخر الامر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاده عریضه در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاده آن حضرت بنابر التفات و عنایت آن صحیفه را بخسبه تسلیم معتمد
السلطنه نمود چون بر آن شعور خواجه مجد الدین محمد بر مکر و کید وزیر خواجه نظام الملک افتاد و همگی همت بر دفع شر او مقصور داشته جمعی از اشرار عالم را بتقریر او اغوا نمود و ایشان بمقام
قیل و قال آمده و مدعی استحقاق پادشاه مدهوش شده خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع و اشیاع مقید و مواخذ گشت محصلان بیرحم صولتان جماعت را در شکنجه تعذیب
کشیده خواجه را جهت مزید اذلال و اهانت یکروز در چهارسوی بلده هرات قید کردند و چون ایذا و اضرار خواجه یوسف شعار از حد تحمل درگذشت تمامی جهات و متملکات و اسباب
او تنخواه وجوه برات دیوان گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم کرده اشارت فرمود تا بنابر پناهی خواجه نظام الملک برو بخشند و امیر مطلق العنان که نتیجه مقاربت این حال را بیرون تشکیک جسید
در کار از درون امرا و ارکان دولت از آن اشتغال کرده باهم اتفاق نموده و قواعد عهد و پیمان از انعقاد ایمان موکد ساختند که خواجه مجد الدین را از دخل در امور سلطنت مانع آیند و این صحیفه
بسمع خواجه معتمد السلطنه رسیده بخاطرش خطور کرد که چون عزیمت از سر انجام مهمات اعلی سلطانی باز دارد محتمل است که نویسندگان عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام
الملک را بر سر وزارت نشانند و خواجه نظام الملک را در خلوت طلبیده گفت که من کرت دیگر ترا بمسند وزارت متمکن میگردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی در قبضه
ولایت تو مینهم بشرط آنکه لوازم عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من نپردازی و بر جاده خدمت و متابعت همه وقت ثابت قدم بوده با مخالفان و دشمنان من طرح
موافقت و یگانگی نیندازی خواجه نظام الملک این معنی را فوزی عظیم دانسته بنظر تو مصلحت با خواجه مجد الدین بیعت کرده و اساس معاهده را بتقدیم رسانید بعد از تمهید ... بسر انجام مهام وزارت
اوردهیم دران ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجد الدین محمد نسبت ببرادر امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف و عناد مسلوک
میدارد بوقت مجال و هنگام فرصت در مجلس اشرف همایون زبان بتعییش کشاده و محاسن اعمال ملازمان امیر صافی ضمیر مستور داشته خصال را بصورت مقابح اعمال

نهضت همایون شده و کفت دشمن از عقب خود کذشتن از نهایت طراوت جرم سپرون ... خسرو شاه که ذو النون منتظر فرصت نشسته که سابق آمویه را بجا محافظت خواهد نمود و ...
جهت عساکر نصرت مآثر از عبور مانع خواهد آمد بنابر آن خاقان منصور در باب مضایق این عزیمت مترددگشته ناکاه امیر وست داده و اصابت رای امیر محمد بوضوح پیوست و حرکت رایت
نصرت آیت بجانب قندهار اتفاق افتاد و تبیین این مقال آنکه امیر ذو النون شجاع الدین ارغون بموجب فرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت
آن حضرت از بلخ با فوجی از سپاه تیز جنکبان بلده رسید از غایت غرور و پیش از آنکه تتمه سپاه برآه توکه پیوسته با شصت نفر از دلیران جلادت اثر رو بار منک نهاد و خبر توجه قلت
لشکر امیر ذو النون بقندز رسید امیر علی با پنصد مرد کمل مسلح سر راه بان جناب بکرفت و امیر ذو النون بعد از وصول بدان جا اکثرت عدد دشمن بیندیشید و متصدی رزم و پیکار کردید
هرچند جمعی از دولتخواهان کفتند که چون مردم ما در غایت قلت اند با این سپاه رزم خواه قدم در میدان قتال نمی باید نهاد و این سخن بجائی نرسید آن شیر بیشه شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام
آخته قلب لشکر امیر علی تاخت در حمله اول جمعی را قتیل و جریح کردانید بر خاک خذلان انداخت اما چون اعدا بسیار بودند ملازمان امیر رستم نشان قرار بر پیکار اختیار کردند و سپاه
قندز آن جناب را در میان کرفته مصدوقی زخمی بر سر رسید و چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده او را دستکیر کردند و امیر علی قضیه مطلوب را در وفا
خود کرفتار دیده عنان بصوب قندز کردانید و جان طلبیده بمعالجه زخم امیر ذو النون اشارت فرمود و چون این خبر بعرض خاقان رسید از شرف علی بر آن قرار یافت که
نخست بتطهیر قندز شتافته مهم برادر خسرو شاه را منفصل و آنکاه روی به سلطان محمود و لاجرم از وادی کیهان پوی از اهنک کوچ کرده متوجه قندز کشت بعد از طی منازل بظاهر بلده
رسیده بکنار آب سنکی مضرب سرادقات سلطنت و اقبال شده عساکر ظفر مآثر قندز را در میان کرفته در برابر قلعه مقابل سرکوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که قمر عالم
افروز بر سینه از نیلکون حصار کرده و ن تیغ زرنکار از نیام افق برکشید تا وقتی که سپهر سیمین هلال بر سپهر ظاهر و هویدا میکردید دلاوران لشکر منصور بپای جلادت نزدیک خندق
رفته صف قتال می آراستند و مردم شهر بر زبر برج و باره از سر جان کمر مساعی بسته تیر کمان از شست ... بر تارک سرکشان رسید و خشت و پیکان خار اکذار شعله
جانسوز در فضای هوا می افروخت غریو کمان رعد صدا می ترک نکومش ... بر دلان میرسانید تیر آن تا خون شریان سریان کرده جانها را از مسکن تن میرسانید
بیت: بباریدن تیر همچون تکرک ... بهر کوشه برخاست طوفان مرک
ز غریدن کوس در حال لی دماغ ... نهان کشته در روی گیتی چراغ ... و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان
منصور را از اهنک معلوم نمود قصه محاصره و محاربه قندز را شنوده دو هزار سوار از دلیران روزکار بمحاربه آن جناب فرد کرده سردار این سپاه محمد الیچی بوغا که از سایر امرا بحضا
مزید جلادت و مردانکی امتیاز داشت مفوض کردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبیخون زده دست برد نماید محمد الیچی بوغا متکفل آن خدمت شده در نهایت سرعت قدم در راه
نهاده و از معبر غیر مشهور از آب آمویه عبور نموده نیم شبی در کنار اردوی همایون رسید و چون لشکریان موکب کردون مراتب بموجب فرموده خاقان قریب دون فرزند دیک یک بکر فرود آمده بودند
و خیمها را طناب بیطناب کشیده محمد الیچی بوغا نتوانست که معسکر فیروزی اثر در احتیاط آنکه هرگاه سورن انداز و شاید جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند و بدان جهت
تفرقه در اردو وقوع یابد غاز قربانی کرد و چون آواز سورن بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تواجیان چار بامداد بها دران رسانیدند که صلا از خیام خویش بیرون نیایند و بعزم دفع
معاندان توجه ننمایند و چون محمد الیچی بوغا دید که فایده بر آن غوغا مترتب نشود دم و شید و عنان را بصوب کنار آب کردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادکان امرا و سرداران تعجیل ساخته عطف
التفات بجانب ابو الحسن میرزا انداخته فرمان داد که شاهزاده بسعادت و متندالیا انعام آب کو بیکر هامون نورد سر افراز کردانید فرمود که با سه هزار تیغ کذار از عقب محمد الیچی بوغا نهضت نمایند
ابو الحسن میرزا حسب فرموده روی براه آورده پادشاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیکر ارسال داشت و ابو الحسن میرزا در کنار آب بمخالفان خذلان نشان رسیده در ساعت دلیران
موکب عالی بیا حمله آتش قتال را التهاب دادند محمد الیچی بوغا تاب مقاومت نیاورد شکست خورده دید و عنان بوادی فرار کردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریا بجانب ساحل نجات رساند و در محلی که قدم در
نهاد تیر عمر فرسا از شصت قضا کشاده یافته در وقت حیات او را غرق لجه فنا کردانید و نسیم فتح و ظفر از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابو الحسن میرزا وزیده اتباع محمد الیچی بوغا قرین شکست و تفرقه در کنار آب بسیار شدند
و جمعی دیکر بر زخم پیکان قادر اندازان دلاوران روی بعالم عدم نهادند دریای جیحون از خون کشتکان بر نک لعل بدخشان کرفت و ریک هامون از بسیاری جثه ابر در بر کشتکان شبیه تسا و دید پذیرفت و شاهد مظفر را
خرمن زندکانی دشمنان را باتش قهر سوخته و جهار همایون با نوای فتح و فیروزی اثر وجه معسکر همایون معاودت نموده خاقان منصور سبیح و میسر کشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزکار شاهزاده شیرانه
پیش بر کشود و چون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا در نتیجه تقدیر اسیر و دستکیر شده بودند بخشید و از کنار آب سنکی کوچ فرموده در چهار باغ خسرو شاه که بیرون قندز است منزل کزیده کریختکان معرکه
محمد الیچی بوغا بار دوی سلطان محمود میرزا رسیدند و نزد پادشاه سعادت انتما بتحقیق انجامید که دمیاغت خاقان منصور غیر ضرر فایده متصور نیست هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را
رنجه کرد و امیر بزرک را که در آن زمان از سایر امرای خاقان بمزید جاه و جلال و افزونی حشمت و اقبال امتیاز داشتند خاقان منصور فرستاد و ان بزرک مکاتبت و ملتمس مضمون کلمه همایون
همایون وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما عمل نموده بپایه سریر اعلی شتافت خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشت جناب مرتضوی انتساب شرح رسالت باز کذاشت
و در باب تمهید بساط مصالحه بلیغ الفاظ و لطایف معانی آراسته کردانید خاقان منصور بنابر کمال ارادت آن جناب و دو دمان سیادت سبحان را بسمع قبول اصغا فرمود و بیان تقریر
شاکه سلطان محمود میرزا صبیه صلبیه خود را که در پس پرده خلافت مستور دارد در سلک ازدواج خواهرزاده خود جهت محمد میرزا کشیده دار السلطنه هرات فرستد و عجالة الوقت او اقندز
انچه دستاویز شان با ان رسیده بسبیل پیشکش ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون را از قید غم نجات داده معزز و مکرم بپایه سریر عالم پناه رسانند انکاه موکب کردون مرتب
روی بمستقر سریر جاه و جلال آرند و سلطنت مملکت حصار شادمان و بغلان و بدخشان و قندز را بدستور معهود بمیرزا سلطان محمود کذارند و چون این خبر بهجت اثر برادران خسرو شاه

شاهزادهٔ سلطنت آگین بشارت لشکر کامیاب رسانید مؤمن الحال امیر شجاع ذوالنون ارغون را از مجلس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و بمراسم عذر استغفار قیام نموده پیشکشهای لایق و تنسوقات در آن موقف ساختند و مصحوب جناب امارت مآب امیر محمد باقی که شوهر خواهر امیر خسرو شاه بود بدرگاه خاقان والاجناب فرستادند حضرت امیر ذوالنون اخطوط نظر عنایت کرده فرمود و پیشکش فرموده آن جناب بتقبیل قوائم سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان بنیاز شفاعت امرای قندهار بگشود ملتمس او مبذول افتاد و امیر محمد باقی از افعال اقربا شرمسار شده پیشکشها را پیش آورده در بساط بوسی دریافت پیشکش کشیده پرتو انوار عاطفت خاقان بر وجنات احوال آن تافت و دست عنایت خسرو پرورش بر خلعت عفو و امان در قامت قابلیت امیر محمد باقی پوشانید و جنابش را در خلعت طلادوزی فرستاد و امیر باقی را جامهٔ خاصه و افسر مرصع اختصاص داد و خصوصیت مرجعیت ارزانی داشت هم در آن ایام امیر بزرگ ... اسب زر و نفایس تبرکات دیگر مفتخر و مباهی وقصی المرام و بی آرزو میرزا سلطان محمود داور د بنابرآنکه در باب صلح مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود از پادشاه عالیجاه بر جناب سیادت پناه مشمول انعام و احسان بیکران گردید و چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از این واقعه و امور فراغت یافت عنان عزیمت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار از ضمیر فیض آثار سر بر زده امرا و لشکریان تمام صحرای تسلم و هرم و سایاغ را احاطه نمودند و جرگه را انداخته چند روز جانوران شکاری را راندند و در منزل باباشاهو جرگه بهم رسانیده ده یا پانزده هزار آهو بحیز جرگه گشت و شاهزادگان عظام و امرای مریخ انتقام حسب اشارت خاقان گردون غلام بنوبت در آن حکم فرموده تا از زخم تیر و تیغ و شمشیر خونریز شکاری بسیار بر خاک هلاک افتاد بعد از آن سایر لشکریان را مامور ساخته تمامی آنجانوران را عرضه قد بجون ساختند و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافت و حکومت آن بلده را بدرج کامگاری حسب محمد میرزا ارزانی داشت و امیر مبارزالدین محمد ولی بیک را جهت تمشیت مهمات آنجا در ملازمت شاهزاده گذاشته آنگاه رایات نصرت آیات کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامکار و کامران از آب مرغاب عبور فرموده و از تیجه گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرموده و بعد از آن باندک زمانی انامل تقدیر ایزد تعالی نیل ملال بر رخسارهٔ اقبال شهمال کشید و سلطان اویس میرزا چند ماه بعلت بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور از وقوع این مصیبت محزون و متألم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح لطیف شاهزاده را باطعام و ختمات کلام علام شادمان ساختند و از سلطان اویس میرزا یک پسر ماند محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطان بیگم بنت خاقان منصور در حالات شاهزاده با والدهٔ خود در قید حیات است و در ظل عنایت پادشاهی ظهیرالدین محمد بابر بسر میبرد

ذکر سرانجام مهمات دیوانی را خاقان کرام ناصرالدین در قبضهٔ اقتدار خواجه نظام الملک گذاشتن و خواجه مذکور در انتقام خواجه مجدالدین محمد کوشیدن

چون بسبب اتفاق امرا ابوالغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجدالدین را از دخل در امور ملک و مال معاف داشت و تمام امور دیوانی و سرانجام مهام سلطانی بکف کفایت خواجه نظام الملک باعلی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبهٔ وزارت برتر نهاد و روزی چند بمنصب اشرف دیوان اعلی مشرف شده بعد از آن در جرگه امرای عظام مهر زد و دست تصدی او در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و مقربان و ایچکیان طوعا و کرها مراسم اطاعتش بجای آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش بسر برده دفتیان و فرامین مطاعه بلقب شرالامین الدولة القاهره قلمی میکردند و بی شائبه تکلف خواجه نظام الملک بصفت علم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر میکرد و هرگز حاجب و دربان بر در خانهٔ خود نمیگذاشت و هر کس را مهمی عارض میشد هر گاه میخواست پیش خواجه رفته حال خود را عرضه میداشت اولاد و احفاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشیدالدین عبدالملک و جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و نهال وجود ایشان از صفات ذمیمه و صفات دنیه پیراسته و خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و سماحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشیدالدین با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاهگری گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و این دو برادر نامدار در زمان امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلک ایچکیان مقربان خاقان عالی مکان منتظم بودند و همواره حاجت فرق انام بعرض رسانیده و مهمات خاص و عام را سرانجام مینمودند چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش درجه کمال یافت بنابر آنکه از خواجه مجدالدین محمد در خاطر داشتند دفتر عهد و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایهٔ سریر اعلی گاهی زبان بغیبتش میگشادند و محاسن افعال آن خواجه ستوده خصلت و حمیده بصیرت را در صورت مقابح باز مینمودند و کمال تمول او را شرح میدادند و بحکم من یسمع یخل بعضی از آن سخنان در خاطر خاقان عالی مکان جای گرفت و قواعد سلطانی نسبت بخواجه مجدالدین محمد سمت اختلال پذیرفت و در آن زمستان که خاقان در بلخ قشلاق فرمود منشی از اردوی همایون کیفیت تغیر مزاج آن صاحب تخت و تاج بخواجه مجدالدین قلمی فرمودند و آن جناب متوهم شده در گوشهٔ اختفا منزل گزیده و بعد از آن با سپه علم ستاره حشم از آن مستقر جاه و جلال بجانبی دیگر نواخت خواجه مجدالدین محمد خفیه با امرای برلاس شجاع الدین محمد برندق و مبارزالدین جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد و برلاسیان در مقام معاونت آن جناب آمدند و چون خواجه نظام الملک از این معنی وقوف یافت تقریبات نصیحت و تعلیم تدبیر بر لوح ضمیر میکاشت که در یورش قندهار امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان اویس میرزا بیعت نموده بودند که هر گاه استقلال مبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد او را بسلطنت بردارند و سپاس داری سپهر خلافت و کامرانی را کان لم یکن انگارند و حال آنکه خاقان منصور از امیر برندق بسبب سخنان درشت که در اثنای یورش مذکور گفته بود از او بسیار در خاطر داشت و استماع قضیه مذکوره ضمیمه رنجش گشته گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود مصمم گردانید و با وجود این دو امیر خواجه مجدالدین محمد از غایت دوراندیشی بحمایت امیر محمد و امیر جهانگیر با اظهار عنایت جهانگیر صاحب تاج و سریر قانع نگشته به جناب افضل الانامی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی رجوع کرد و آن جناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارت لایق معروض داشت که دخل خواجه مجدالدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خوشنودی رعیت و سپاهی است و از ترتیب پایه نموده سخنان ارباب غرض و ارباب اوهام بایشنود و خاقان منصور زبان بقبول گشاد و جناب مولوی

سحاب ارکان السلطنت جماعتی از عظام امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استرآباد دست داد یکی آنکه عالیجاه معالی دستگاه خواجه فخر الدین احمد حسین قلعه اختیار الدین
مسافت وطن مألوف شتافته بود در اثنای آن خواجه شمس الدین محمد از فرمان صدور یافت که مواخذه کنند و شربت شهادت چشید و چون خلقی کثیر از مردم جرجان در زمان دو خواجه عا
عالیشان رعایت و جمعیت یافته بودند و سالک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد رشید خواجه شمس الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی
الدین محمد ولد خواجه سیف الدین مظفر بتکچی منظور نظر عنایت سلطان حسین میرزا گشت و در مسلک امرا انتظام یافت و در اندک مدتی در زمان شجاعت شامل حال امیر محمد امین عباسی شده
بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی میرزا بدیع الزمان را بد آموزی کرده بسلوک طریق مخالفت ولایت نما ترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه دارد که از آب
[illegible] عبور نموده خراسان گشاید بنا بر آن فرمان واجب الاذعان باسم میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و شاهزاده در امتثال آن مثال
تکاهل و اهمال نموده آخر الامر بموجب استصواب زمره از خواص که اعتبار امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبود ذکر قتل جناب امارت مآب فرمان حسین علی جهاکش بموجب فرمان عمل
نموده بند گران بر پای امیر محمد امین نهاد و او را مصحوب خود گردانیده متوجه دار السلطنه هرات گشت چون خاقان منصور خبر آوردن محمد امین شنود نشان بنام حسین علی خان فرستاد
که سر او را از تن جدا کرده بیاید سر را علی فرستد و این نشان در [illegible] با سر حسین علی رسید حسب الحکم آن امر را بتقدیم رسانید امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین
[illegible] در سلک نظم کشیده [illegible] طالع [illegible] سوی شهر آوردند سر آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود و چون خبر قتل امیر محمد امین رسید خواجه شمس الدین محمد بنا بر وفور اتحادی که
با جناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت [illegible] بصوب قندز برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا من حیث الاستقلال بصاحب السیف والقلم خواجه جلال
الدین [illegible] مفوض گشت مقارن این احوال رایت همایون خاقان بجانب حصار شادمان در حرکت آمد سلطان بدیع الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب شد نقل الله تعالی منه گفتار

در وفات سلطان احمد میرزا در سمرقند و عزیمت نمودن خاقان منصور بصوب بلخ و از آنجا بجانب حصار شادمان

درین نوبت که صوت [illegible] زند
هر کس نوبت کوس هستی [illegible] بستان [illegible] رسید [illegible] زمانه بهار این گل نخندد [illegible] مصداق این سیاق آنکه سلطان احمد میرزا که
سلطان سعید میرزا بود در بلده فاخره سمرقند سلطنت می نمود در ۱۹ ذی القعده سنه ۸۹۹ از داعیه سرای احسن بسرور انتقال کرده میرزا سلطان محمود از حصار علم نهضت افراشته بسمرقند تشریف
فرمود و در ماه محرم سنه تسعمائه از پادشاه عالیجاه سر در گذشت و پسر رشیدش بایسنقر میرزا در سمرقند پادشاه فرمان فرما گشت و برادر خود میرزا سلطان علی داعیه مخالفت داشت کرده میل
[illegible] شخصی که مباشر آن امر شنیع بود آسیبی نرسیده شاهزاده رسیده و پسر بزرگتر میرزا سلطان علی محمود سلطان مسعود میرزا که در حصار شادمان قائم مقام پدر بود و چون بر فوت
آنحضرت وقوف یافت در ولایت سکه و خطبه بنام خود کرده تمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسروشاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر مزید ارغون انتظام داشت [illegible]
[illegible] سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده و در اوقات سلطنت آنحضرت در مملکت قندز و ختلان اعلام ایالت می افراشت بعد از فوت [illegible] داعیه استقلال پیدا کرده
و اگر چه روزی چند نسبت بسلطان محمود میرزا مراسم اطاعت بجای آورده اما آخر الامر بسیاری ابطال رجال و افزونی اسباب حشمت و استقلال مغرور گشته از حکم فرمان سلطان محمود میرزا
گردن پیچیده و نخوت و جبروت عظمت باد بروت او از حد و عد بیرون بود چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایت شد و پس از اجتماع سپاهی
که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بود و [illegible] با شیران و پیل دمان دعوی مقاومت می نمودند بتاریخ اوایل سنه احدی و تسعمائه عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف
داده [illegible] بصوب استرآباد فرستاده سلطان بدیع الزمان میرزا پیغام فرمود که با سپاه جرجان متوجه کنار آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد و باتفاق سایر شاه
زادگان در دفع اعدای قاهره کمر سعی و اهتمام بمیان جان بندد و چون ایلچی بدرگاه شاهزاده رسید و نشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] در اطاعت
فرمان واجب الاذعان تعلل ورزیده آخر الامر ملاحظه رعایت حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید و زمام امور ولایت جرجان را در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار
محمد مومن میرزا نهاد و بساعتی مسعود از استرآباد بیرون آمده عنان بکران بصوب آب آمویه انعطاف داد تا خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل نموده بحدود قبة الاسلام بلخ رسید شاه
زاده سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته ملحوظ
عین عنایات پادشاهانه و منظور انظار عاطفت خسروانه گردیدند و چند روز الکای [illegible] بیکی که [illegible] معسکر نصرت اثر گشت اردوی کیهان پوی از آنجا بنیت
عبور از آب در حرکت آمد و در ولایت [illegible] رفته در آن منزل بعرض خسرو عالی رسید که خسروشاه لشکر علاوت اثر [illegible] مراسم آورده و داعیه کرده که بعد از گذشتن
لشکر دشمن شکوه از آب گذرها را مضبوط سازد و بقصد نهضت و تاراج ممالک محروسه اعلام قیمت برافرازد بنا بر آن خاقان عالی مکان با امرای عالیشان مشورت فرموده صلاح دولت در آن
دانست که بعضی از شاهزادگان رستم توان با فوجی از جنود مظفر لوا جهت دفع شر خسروشاه بجانب قندز ارسال دارد و آنگاه از آب عبور نموده ممالک حصار شادمان را بحیز تسخیر در آورده و در آن
اندیشه بود که آن خدمت را بکدام یک از اولاد امجاد مرجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی رسیده بشرف دستبوس والد بزرگوار استسعاد یافته موجب مزید عز اعتضاد شاه سپاه
گردید خاقان منصور نور دیده سلطنت و جهانبانی را سردار فوجی از امرای [illegible] و بسیاری آن و لشکر قیامت هراس کرده جهت مقابله و مقاتله خسروشاه بجانب قندز روانه ساخت
و سردم آنجا بهواداری سلطان محمود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده بسر انجام پیشکش و ساوری قیام ننمودند لاجرم نایره غضب خاقانی اشتعال یافته شاه نصرت نشان
[illegible] در آن قریه بیاد غارت و تاراج برداد و منقولست که سلطان مسعود میرزا چون بر تقریب وصول موکب همایون اطلاع نمود در قلعه حصار با امیر محمد باقی و بعضی دیگر از [illegible] امیر محمود برلاس در

و درویش علی جانبازان سپرده خود و اهل شهر توقف کردند با صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت میگذرانید خبر بیابانی شاهزاده بعرض خاقان رسید از آنجا جناح استعجال بجانب
حصار ایلغار نمود و پس از قطع منازل صبحی که لوای ضیای آفتاب بر فضای سپهر خضرا مرتفع گشت با جمعی از رایت ظفر آیت بر الانگ خوری که از آنجا تا حصار یکروزه مسافت
بود وصول یافت و سلطان مسعود میرزا خبر شنود با چند معدودی از ملازمان طرف دروازه رفت خاقان منصور بر افراشتن شاهزاده اطلاع یافته ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا با بعضی از امرا
و ایلجیان فوجی از عساکر نصرت نشان بکابیش دشمنان تعیین فرمودند و شاهزادگان ایلغار نمود و سلطان محمد میرزا خود قراول ایشان بوده در دروازه اول جنود سلطان مسعود رسیده میان
الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافت و سلطان محمد بجاهلی بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر کرد و امجد التقدیر تیری از اعدا بپای او آمده از پیش شد و مخالف
الواقعه شاهزادگان آنجا رسیدند و مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بلطائف الحیل بیرون شده چنانچه در بلندیها از منزل خیل برابر نمی بایست صعود
نموده و چون در آن کوه برف بسیار بوده از جنس پلاس هرچه داشته بر زیر برف گسترده از آنجانب بجانب ایشان شتافته عنان عزیمت بشهر یافته بنا علیه ابو الحسن میرزا صلاح در مراجعت دانسته روز
چهارشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر باردوی اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از وقعه سلطان محمد میرزا آخور بسیار متأسف گشته اقربا و اتباع او را بانواع نوازش و مراحم شاهی سرافراز گردانید
و همان بعد امیر عمر بیک و سلیمان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت استمالت متوطنان توجه نموده خاطر دور و نزدیک را بعواطف بدیع تسلی بخشیده بغایت عنایت و عدالت خسروانه
امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت حصار شادمان عنان عزیمت باردوی همایون یافتند و التماسیده سجده اتمام کرده در ظل الطاف جهانبانی بیکران از آفتاب حوادث
نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع بنفاذ انجامید که هیچکس از اعلی و ادنا از سپاه انجم جاه بیک دانه جو و برگ کاه متعرض احدی هیچ آفریده نگردد و اگر خلاف حکم بظهور پیوندند
در عوض بهشتی سدی بجرم هر ضرری بسر وری تلف خواهد شد و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی نصرت پیکر از الانگ خوری کوچ کرده موضع سمجک محل نزول و نصب سرادق
اوقات سلطنت و استقلال شد همان روز حکم جهان مطاع نفاذ یافت که از لشکریان ظفر اثر سه هزار مرد در سایه علم شاهزاده فریدون حسین میرزا و امیر نظام الدین محمد ولی بیک
و امیر ابراهیم جغتای و امیر سعید ارغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و آنحضرت از آنجانب آب و مظفر حسین میرزا از این طرف توجه نموده همت سازند
و باطفاء نائره مخالفت آتش عناد امیر خسروشاه پردازند و روز شنبه بیست و ششم یکی از نوکران مظفر حسین میرزا بپایه سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاهزاده مکنون که سلطان بدیع
الزمان میرزا فرستاده بود رسید مضمون آنکه خسروشاه قدم جرأت و جسارت از قندز بیرون نهاده و خود بر مقابله و مقاتله سپاه نصرت و ظفر پیکار قرار داده اکنون بهر نوع حکم قضا
مطاع نفاذ یابد در انحطاط رایت شوکت او طریق اهتمام سلوک دارد و چون پرتو شعور خاقان منصور بر آن صوب افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا از آب گذشته بسلطان بدیع
الزمان میرزا پیوندد هر دو پادشاه باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه روند و صورت جمعیت او را به پریشانی مبدل گردانند و روز یکشنبه بیست و هفتم قاسم سلطان ولد سید کر خان که از
اعاظم خوانین دشت قبچاق و اکابر سلاطین عرصه آفاق است اقبال وار بدرگاه خاقان جم اقتدار رسیده بتقبیل انامل فیاض سر مفاخرت افراخته در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردید
و در همین روز امیر مظفر برلاس ولد امیر شیخ عبد الله که در دیوان امارت میرزا سلطان محمود میرزا مهر بود بآستان سلطنت آشیان یافت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک اقران خویش انتظام
یافت و در روز سه شنبه بیست و نهم موکب همایون از سمجک نهضت نموده موضع قباش محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و در آن منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر
حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان میرزا پیوست خسروشاه از مقاومت عاجز شده روی هزیمت بلکه هزیمت بجانب حصار قندز آورده شاهزادگان توشیدان او را تعاقب نموده
آن قلعه را مرکزوار در میان گرفته اند و بمحاصره و محاربه اشتغال دارند اما در میان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا کورکان اندک نفاری واقع است زیرا که چون خسرو
شاه بعد از پیوستن میرزا مظفر حسین میرزا به بدیع الزمان میرزا عنان از معرکه قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت می نماید و می خواهد
که در چنین سوانحی نقاره زده با برادر کلان در ابواب مساوات برگشاید چون پرتو شعور خاقان منصور برین صوب افتاد مهم حصار بصلح فیصل داده روی بقندز نهاد و چنانچه مرقوم
مرقوم قلم خجسته رقم میگردد من الاعانة و المدد

گفتار در توجه نمودن خاقان گردون اقتدار نصرت نشان بمحاصره حصار شادمان

در آن اوقات و اوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن میرزا و اجنان بود که امیر محمد تابع محمود برلاس و درویش علی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقه اطاعت
در گوش کشیده غاشیه متابعت بر دوش گرفته بپایه سریر خلافت مصیر شتابند و بلوازم نیاز و نثار پرداخته در سایر بندگان درگاه انخراط و انتظام یابند اما انجماعت رعایت حقوق تربیت
سلطان محمود میرزا و اولاد او از این امر مانع آمده پای در دامن استغنا پیچیده پشت بدیوار حصانت حصار باز نهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند صباح که شاه متحصنان قلعه
سپهر اخیره ساخت و شعشعه بیرق جمشید خورشید لوامع تسخیر بر ساخت حصار فیروزه رنگ زرنگار گردون انداخت فرمان قضا نفاذ مطاع واجب الاتباع نفاذ یافت که از امرای
انجم سپاه ناصر الدین عمر بیک و محمد علی اتکه و شاه حسین جان سپار و عبد اللطیف جانثار و حسن علی قراق و یوسف ایوب و امیر بیک ترکمان و شکری بیوی مهاجی و سلیمان ترکمان و بیت
محمد یحیی و حمزه قراول با غلبه بسیار از پیاده و سوار گرد قلعه حصار را محل نصب خیام ظفر انجام سازند و سوچها تقسیم نموده از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پردازند الحق آن
حصاریست که در رفعت و حصانت شبیه قلعه خیبر و سد سکندر و خندق عمیقش لسان عرصه همت ارباب کرم عریض و پهناور قضا کنگره اش از برج حمل ببالا برآورده و چندین محل
ته خندقش از زمین در مغاک و چندانکه از حیح تا روی خاک القصه سپاه نصرت پناه آن قلعه رفعت دستگاه را مرکزوار در میان گرفتند و اسباب حصارگیری
ترتیب دلوه عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ بانداختن محاصره و محاربه بجا آورده کما هاهنا رعد غرش آمده آتش در خرمن دیوان انداخت و عقابیه

آب آمویه نامرغاب با سلطان بدیع الزمان میرزا استسلام داشت و عازم دار السلطنه هرات شده بر جناح استعجال رایت نهضت بطرف شاه بهار افراشت و بعد از وصول بمستقر سریر حشمت و عظمت و تمهید بساط عدالت و کرمت سلطان مسعود میرزا حسب الفرموده بقرار خود ... جبد میرزا بود ... نموده بدار السلطنه ... خاقان منصور با امرای عظام و وزرای کرام بترتیب اسباب سور و تهیه موجبات جشن و سرور مامور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها ساخته شده و تقیمها بعرض ظهور آمده و به روز صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهره برج سلطنت را با برجیس سپهر خلافت بمقتضای شریعت غرا مقارنت کرده مابین الجانبین طریقه محبت مرعی گشت و چون بحسب تقدیر قدیر سبحانه و تعالی و زوار با پایدار فنا ظاهر سوی مانی و عقب ابد سروری را الی متعاقب هر نهار لیلی در پی و هر لیلی نهاری در همان سال که بتاریخ هجری نهصد و دو رسیده بود شاهزاده جلادت شعار ابو الغوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور هنر و کیاست از سایر برادران امتیاز داشت و با افاضل و شعرا و اعاظم فضلا صحبت و مصاحبت نموده همت بر ترتیب این طایفه میگماشت بعلت فجاءه در گذشت و بموجب کلمه ... اولاد ما اکبادنا رحلت شاهزاده موجب ملال خاقان مسعود و حصال شده چنانچه معهود است لوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت

گفتار در مخالفت نمودن بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار بجهة تقار میر او در خود مظفر حسین میرزا

چنانچه سابقاً مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان عنان عزیمت بصوب آب آمویه انعطاف داده زمام ایالت آن مملکت بکف قبضه اختیار و اقتدار ولد ارشد خود محمد مومن میرزا نهاده چنان طمع میداشت که خاقان منصور همان دستور آن مملکت را بدان نبیره سعادت مند مسلم دارد و اندیشه عزل را پیرامون خاطر عاطر نگذارد اما انجاح مقصود آنحضرت در روزی که سلطان بدیع الزمان میرزا را خلعت پوشانیده و عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام سرافراز گردانید و در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهة تفویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانید بنابر آنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود دخل ولد ارشد را تصور نمود از این معنی بغایت متغیر گشت و با افراد مخصوصان خود طریق مشورت را مسلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار در گذشت و بعد از آن که خاقان منصور از قبة الاسلام بلخ بدار السلطنه هرات شتافت بدیع الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق و باد بدار الفتح استراباد فرستاد و به محمد مومن میرزا پیغام داد که لشکرهای مملکت جرجان را فراهم آورده بترتیب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد امر حکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتله او را پیش نهاد همت خود سازد و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نزد امیر خسرو شاه و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از ما فی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صایب التدبیر پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هر یک سلاح بنا و خدمتکاری اندوختند و حقیقت این اخبار در دار السلطنه هرات اشتهار یافت خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا بعث گردانید و شرایط النصیحت بجا آورده لیکن فایده نداده لاجرم خاقان منصور متحمل شده قصد فرمود که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در زمستان لشکر نصرت نشان بجانب بلخ رساند و بدیع الزمان میرزا را تادیب بلیغ نموده از اطراف عقوق منزجر گرداند اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده ببلخ رفته میرزا بدیع الزمان را نصیحت نمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیه دل آزاری پادشاه راه خدمت گذاری آید این معنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاده و چون نزدیک بان بلده رسید شاهزاده استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را مغتنم شمرده در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم رافت و ضیافت بجا آورده امیر صایب التدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمان را نوید داده از طریق سلوک خلاف تهدید نموده برعایت والد بزرگوار و امر رضای خاطر خطیر کامگار تحریص فرموده آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان مؤثر افتاده میخواست سرکار بلخ را به مظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطانی را با حصول آمال و امانی رخصت انصراف دهد که ناگاه بحسب تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه بیکبارگی در گذشت و صورت حادثه آن که در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود و بصیقل جواهر کلمات حکمت آیات زنگ اغبار از مرآت خاطر همایون میرزا بدیع الزمان میزدود خاقان منصور بنابر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که منحوس شدند که امر مصالحه بسعی امیر علیشیر صورت پذیرد بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال قلعه بلخ بود نشانی ارسال فرموده به مضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار بیرون رود باید که دروازه را بر کشیده نگذارد که دیگر بآن بلده درآید تا بمزید عنایت و التفات ما اختصاص یابی و این نشان بنابر اقتضای قضا بنظر بدیع الزمان رسید از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داده از مقام موافقت در گذشت و مقرب حضرت سلطانی در تخت سفر بپایه سریر خاقانی رسیده آنچه دیده و شنیده بود معروض گردانیده در باب اطفاء آتش غضب پادشاهی که صعب الالتهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلا نتیجه بر آن ترتیب نیافت و خاقان منصور مظفر حسین میرزا با امیر محمد برندق برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک را بجانب استراباد فرستاده بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و در اوایل بهار با لشکری بعدد اوراق ریاحین و ازهار از تخت سفر عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا خبر شنوده ابواب انعام و احسان بر روی امرا و لشکریان گشوده امیر نظام الدین حسین و شیخ علی طغای را بحکومت و محافظت شهر در قلعه مقرر ساخت و در شعبان سنه اثنی و تسع مائه باستقبال والد نامدار از آن بلده بیرون خرامیده رایت قتال و جدال برافراخت و از راه خود خاقان تا النکت پلی ساخته در و بار در پل چراغ قبة الاسلام بلخ بارگاه با وج مهر و ماه رسانید و از انجا مواکب گردون مراتب خاقان نیز از همین گذشته انطرف دره مذکوره را معسکر همایون گردانیده و در آن شب پدر و پسر بقصد یکدیگر کمر بسته تا روز در اندیشه کارزار بودند و دلیران جانبین بتهیه اسباب مصاف پرداخته تسلی و اطمینان خاطر با یکشودند

ذکر وقایع هایله پل چراغ و امنیت و فراغ

صباحی که از اشتراء بهرام قضا و قدر چراغ نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید و از اقتضای مشیت مالک الملک اکبر لوای کشور کشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید خاقان منصور قلب

سینه و جبین و سپاه ظفر اشباه بر طلعت شاهزاده کان آفتاب احتشام و فر وجود نیسان بهرام انتقام زینت و استحکام داده بمیدان جنگ و معرکه فرستاد و متعاقب ایشان بنفس همایون توجه
بسبیل یاقی در حرکت آمده و از آنجانب میرزا بدیع الزمان بتعبیه فتنه انگیز قیام نموده شیر عزم همت بر ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت در میان دو
پل چراغ تقارب فریقین تلاقی انجامید و غریو کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانیده و باد حمله یلان چراغ زندگانی پردلان فرو نشاند
دستان پهلوانان خرمن حیات شجعان را بسر حد احتراق رسانید و گوهر حسام زمرد فام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت صفحه خنجر الماس اثر از حلق افتادگان گونه لعل بدخشان پذیرفت
ز خون یلان رنگ شد لاله گون روان شد بروی زمین جوی خون سر پهلوانان پرخاش جوی بمیدان در افتاده مانند گوی در اثنای حال و خلال این احوال همای چتر همایون
فال خاقان ستوده خصال بال اقبال و سایه بر آن معرکه انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر آن چه لوای کشور گشائی افتاد عنان تمالک تماسک از دست داد و در برابر چنان پدری
از مقتضای رعایت ادب مستبعد شمرده از راه اضطرار باختیار پشت بر میدان کارزار گردانیده روی بوادی فرار آورده لاجرم دلاوران موکب نصرت نشان زنبر اقتدار آغاز سر افشانی کرده شاهی بر
با جمعی از مخصوصان شاهزاده تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمره باسیری گرفته حسب الامر عاده حکم اکثر ایشان را شربت هلاک چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا عنان بکبران بصوب فرار داد بار تافت لوا
تنگی راه و ازدحام خیل سپاه شوکت که بر سبیل سرعت از عرقاب بیچاخور در الساحل حیات نجات رساند با طایفه از خواص که لازم موکب سعادت اختصاص بودند بر پشته صعود نموده از طریق معهود آغاز
طی مسافت نموده ناگاه بر فراز کوهی یک انداز رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا بسواره چه رسد و حال آنکه ابوالمحسن میرزا بحکم خاقان مظفر لوا قصد گرفتن برادر کرده در عقب
در غایت سرعت می آمد لاجرم میرزا بدیع الزمان متحیر گشته و پیاده شده و ملازمان رکاب چند فوطه و دستار بر سر هم بستند پادشاهزاده دست در آن زده بپایان رفت و راقم حروف بعد از
شش سال از حدوث این واقعه در خدمت سلطان بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسیده کیفیت نزول آنحضرت را بتوسط از لفظ گوهرفشان شنیده القصه چون شاهزاده قرین صحت و سلامت
از آن کوه بدامن سنگ پل چراغ پایان آمده کپک خان ازمی که در سلک خدام عالیمقامش انتظام داشت و از راه راست بدانجا رسیده بود در ساعت اسب خویش پیش کشیده و سلطان بدیع
الزمان میرزا پای در رکاب در آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داده اکثر مردم که بر زبر آن کوه خدمت شاهزاده بودند بسلامت پایان آمده از عقبش رفتند الا اهل اسب (؟)
که از آنجا پایان انداختند چراگاه عدم را منزل ساختند و خاقان منصور بعد از دیدن پیکر نصرت فتح نامها باطراف بلاد خراسان ارسال داشته رایات همایون فال بجانب قبة الاسلام
بلخ برافراشت و از نوادر وقایع آنکه شکست بدیع الزمان میرزا در پل چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنین وتسعمائه دست داد و روز دیگر که چهار شنبه غره ماه رمضان بود دلیرش محمد مومن
میرزا در میان لشکر بزرگ و موکب مغلوب شده بود بدست محمد حسین میرزا افتاد چنانچه عنقریب سمت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بتفصیل آن واقعه خواهد تافت انشاء الله تعالی گفتار

در نهضت نمودن رایت خاقان منصور بصوب قبة الاسلام بلخ و محاصره نمودن و بیکار رفتن بدیع الزمان میرزا بولایت گرمسیر و قندهار

چون امیر نظام الدین شیخ علی طغای که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از واقعه پل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازه شهر چنانچه باید و شاید محفوظ و مضبوط گردانید و خاطر بر تحصین
قرار داده مستعد بر افروختن آتش جنگ و پیکار شده رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از پل چراغ نهضت نموده چون سایه وصول بر آن بلده انداخت چریک منصور
آغاز محاصره و محاربه نموده مردم شهر باندا ختن تیر و سنگ و افروختن نیران پیکار و جنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که ضبط برج چهل حجره بعهده
شیخعلی بعهده او کرده بود نقش دولتخواهی بدیع الزمان میرزا را بآب بیوفائی از لوح دل شسته بملازمت خاقان منصور مایل گشت و قاصدی نزد امیر عبداللطیف بخشی که خویش او بود فرستاده
پیغام داد که باید در فلان شب عساکر نصرت مآثر از جمیع اطراف شهر جنگ کنان پیش آیند تا من ازین برج جمعی از شجاعان را بالا آرم و بجهت جهی لوازم خدمتکاری حضرت شهریاری بجای آورم
امیر عبداللطیف کیفیت را بعرض خاقان ستوده خصال رسانید آنحضرت در نماز دیگر شب معهود جنود ظفر ورود را بجنگ سلطانی امر فرموده همان ساعت یکی از امرا که کینه عبداللطیف در سینه داشت
و میخواست که تسخیر بلخ بتوسط او تیسیر پذیرد صورت مواضعه را بر تیری نوشته بشهر انداخت آن نوشته بنظر امیر شیخ علی رسید فی الحال با فوجی از ابطال رجال عازم گرفتن علیکه بخشی گردید و او بیرون
خیال مقاومت نموده آخر الامر خود را از برج چهل حجره در خندق شهر حاجی انداخته پشت او بزمین خورده بشکست بهمان لحظه امیر شیخ بر حقیقت حال اطلاع یافته کسی را پایان فرستاد تا سرش را از تن
جدا کرد و از نوکران علیکه بخشی اکثری کشته بقیة السیف خود را از باره بزیر انداخته باردوی همایون شتافتند و صورت حادثه را معروض داشتند لیکن آتش جنگ در حیز تأخیر افتاد و
چون مدت محاصره بلخ از چهل روز در گذشت شهر در قحط و غلای عظیم واقع شده امیر شیخعلی از محافظت آن بلده عاجز گشته و در تامل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان
منصور استوار گرداند و از امرا و ارکان دولت کدام یک را شفیع جرایم اعمال خود ساخته محصوران بلخ را از بلای غلا بوسعت گاه معیشت رساند در آن اثنا از مطلع لطف ایزدی
ناگاه بنمود فروغ روی زیبا ماهی شد سرور اهل بلخ عالیجاهی نی نی ز عدم بعالم آمد شاهی یعنی نیر وجود فایض الجود شاهزاده سعادت شما سلطان محمد زمان میرزا از افق
ولادت طالع گشت و از امواج جبین مبینش دیده دولت و اقبال روشن شد و طنطنه کوس بشارت از اوج سماوات در گذشت امیر شیخعلی در وزیج کامکاری و قماط عزت و بزرگواری
پیچیده برسم شفاعت نزد پدر بزرگوارش فرستاد خاقان منصور را از مشاهده جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار بلخیان برگشاده خواجه
کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی پیر بکاول را نزد امیر شیخعلی روانه کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرستاد امیر شیخعلی از استماع این حکایت قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شهر شوال
سال مذکور بمصحوب مشار الیه بدرگاه عالم پناه شتافته بسعادت تقبیل بساط جلادت بساط مشرف شده پرتو انوار عاطفت سلطان خاقان نشان بر وجنات احوالش تافت و چون امیر
شیخعلی بخشش روز در ظل عنایت پدر بیدریغ بسر برد رخصت حاصل نمود شاهزاده نورسیده و والده او که صبیه بیهیکت بود با سایر مستورات حرم سرای بدیع الزمان میرزا بعزیمت

عزیمت قندز نمود و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ را بابراهیم حسین میرزا تفویض کرده در حوالی کنار آب مرغاب بود و بدیع الزمان میرزا از معرکه پل چراغ با معدودی چند از امرا
و مخصوصان عنان یکران بصوب قندز انعطاف داده بعد از وصول بدان حدود امیر خسرو شاه تحف خسروانه و تبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و اسبان تازی نژاد و
جواد و استران و اشتران با قطار و نفایس اقمشه و لطایف امتعه و نقود تا سعد و بصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاد و خود نیز متعاقب بملازمت شتافت و بشرف
تقبیل انامل فیاض دریافت نکته خسرو عالیجاه با امیر خسرو شاه و سایر امرای شجاعت پناه درباب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورده چنان مقرر شد که بدیع
الزمان میرزا بطلب قندهار شتافته امیر ذو النون را بجهة لحوق گرداند سپاه آن ولایت را فراهم آورده از آنجا بجهة خراسان در آید و امیر خسرو شاه از این طرف با لشکرهای قندز و بقلان و ختلان
و بدخشان متعرض حدود بلخ و اندخود و شبرغان شده تا آنچه مرخاست بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندهار بود که امیر شیخعلی بخدمت رسیده دری از اوج سلطنت را بپایه
سپهر اشتباه رسانید و آنحضرت دیده بدیدار فرزند ارجمند روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانیده بعد از آن شاهزاده را با جمله تنسیبان تیغ عصمت در قندهار نهاده عنان یکران بصوب قلعه بست
و گرمسیر تافت پس از وصول بدان مملکت امیر شجاع ذو النون با اولاد شجاع بیگ و محمد مقیم بر رسم استقبال استعجال نموده بلوازم نیاز و ثنا پرداختند و بقدر امکان در تحصیل رضای خاطر همایون
کوشیده بکلی همت انتظام مهام آن خسرو عالیمقام پیش نهاد خاطر عاطر ساختند هم در آن ایام بدیع الزمان میرزا مخدرهٔ امیر ذو النون را که ناهید اوج عفت و طهارت بود خواستگاری نموده
بآئین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید چند روز بساط سور و سرور مبسوط بود و بجهة این وصلت مبانی اخلاص امیر ذو النون و اولاد او نسبت بآن حضرت سمت استحکام پذیرفت و قواعد
قصر اقبال شاهزاده صفت رفعت و مناعت گرفت تا در آن اوان جهة دفع اصابت عین الکمال امری در غایت غرابت دست داد بدان سبب امیر شیخعلی را در بند کردند صورت حال آنکه در روزی که امیر ذو النون
بطواف یکی از مزارات زمین داور اشتغال داشت فدائی بطریق دادخواهان پیش آمده کاردی بجامه آنجناب رسانید و ملازمان در زمان او را پاره پاره کردند و آن حرکت را از انگیز امیر شیخعلی دانسته
امیر ذو النون و اولاد او قصد آن بیچاره نموده امیر شیخعلی در سراپرده بدیع الزمان میرزا گریخت و از غوغاییان سه هزار سوار مرکز وار سراپرده را در میان گرفته نزد آنحضرت فرستاده او را طلبیدند
هر چند بدیع الزمان میرزا در باب برائت ذمه امیر شیخعلی سخنان گفته پیغام فرستاد بسمع قبول اصغا ننمودند تا عهد و پیمان با ایمان مؤکد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشند بعد از آن بدیع الزمان میرزا
جناب امارت مآب را با امیر ذو النون تسلیم نمود و او بار دیگر از آنحضرت راضی گشته کمر خدمت در میان بست و امیر مذکور را چند گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانید آخر الامر اجازه داد که بهر طرف
که خواهد برود و آنجناب بدرگاه خاقان منصور شتافته در سلک امرای عظام انتظام یافت و هم در آن ایام که سلطان بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد حادثه محمد مؤمن میرزا اشتهار یافت و
آتش در کانون درون همگنان تافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل میپیوندد

گفتار در گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا بدست ابو المظفر حسین میرزا و از پای در آمدن آن نهال ریاض اقبال بصرصر تقدیر ایزد متعال

سلطان محمد مؤمن میرزا شاهزاده بود که آفتاب طلعت همایونش شایستهٔ افسر هوشنگ و ذات خجسته صفاتش
زیبندهٔ دیهیم داورنگ در میدان رزم چون شیر ژیان اسپ نیچه پهلوانی لباس حیات دشمنان از هم دریدی و در ایوان بزم بلسان ابر نیسان از رشحات دست گهربارش کشت آمال دوستانرا
خضرت جمشیدی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صورت خیرخواهی و مصباح رای منیرش مظهر عنایات الهی گل باغ دولت در درج شاهی فروزنده شمع نور الهی ز انصاف عدلش عیب برده بجود و عطایش
سپاهی سپاهی چو آئینه مرآت طبعش منور مصور در و صورت دادخواهی چون زمانه ستمکار و سپهر مردم آزار میخواست که از مردم ایام و طوایف انام در ظلال معدلت آن دری آسمان مرحمت بیاسایند و از ذره
مکرمت آن گوهر دریای معدلت آسایش نیابند در عنفوان جوانی نهال زندگانی او بتند باد اجل از پای در آمد و در مبادی اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزدی عز و جل از اوج کمال روی بحضیض
زوال نهاد صورت حال بر سبیل اجمال آنکه چون آن شاهزاده سعادت اشتمال از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال نماید و ملک و مال را گذاشته
بجانب قبة الاسلام بلخ توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین میرزا بدیع الزمان بوی رسیده مبنی بر آنکه بهیچ وجه عنان اختیار را از دست ندهد و سپاه جرجان را فراهم آورده قدم در میدان مقاتله
میرزا مظفر حسین نهد بنا بر آن میرزا محمد مؤمن با سپاه جرار از استراباد بیرون خرامید و عنان یکران بصوب معرکه انعطاف داد و از آن طرف مظفر حسین میرزا همراه امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر
اساس را با سپاهی کثیر گروه در روز چهارشنبه غره رمضان المبارک در میان آن دو فریق تلاقی روی داده نفیر و صور در بلند گشته سرپنجه دلاوران ابواب طعن و ضرب بر گشود دو لشکر نمودند آهنگ جنگ کشیدند
شمشیر الماس رنگ ز ابر سنان بخت باران خون زمین شد ز خون یلان لاله گون در خلال این حال امیر عمر بیگ وفادار از جوانغار مظفر حسین میرزا بر انغار محمد مؤمن میرزا حمله آورده صفوف ایشان را
در هم درید و محمد مؤمن میرزا چون بدان منوال بدید با سپاهیان قول چون سیلی که از فراز کوه بنشیب آید بجانب سپاه عم عالیجاه تاخت و علامت روز رستخیز ظاهر ساخت و جمعی از شجاعان را بر خاک هلاک انداخت در اثنای کر و فر تیر
کجروی سپهر بد مهر بشاک بارگیران زیبنده تاج سریر بزم بکمیت و پشت زین بر روی زمین افتاد و یکی از لشکریان خراسان در روی دویده مظفر حسین میرزا بشارت فتح و ظفر رسانیده محمد مؤمن میرزا اسیر سرپنجه تقدیر بپایه سریر
آوردند شاهزاده برادرزاده را تسکین داده در آغوش عطوفت کشید آنگاه باستراباد درآمده او را بند نقره مقید ساخته بعد از چند روز محمد مؤمن میرزا را مصحوب امیر برندق بجانب هراة گسیل کرد امیر برندق محمد مؤمن
را در ماه صفر سنه ثلاث و تسعمائه بمقصد رسانید و در قلعه اختیار الدین حبس نموده روی بملازمت خاقان آورده و در کنار آب مرغاب بشرف بساط بوس مشرف گشت کیفیت حال عرضه کرد و از مظفر حسین میرزا التماس
شاهزاده را استمالت مدعای خود تصور فرموده بکلی همت بر آن داشت که آن تازه نهال ریاض اقبال بصرصر قهر از پای در آورد و خواجه نظام الملک و اولاد او که در آن زمان صاحب اختیار ملک و مال بودند با خود متفق کرده اندیشه
در شبی که خاقان منصور از شراب انگور بیشعور بود حکم قتل آن شاهزاده را حاصل کرده یار علی بخشی و عبد الزمان یساول و دو سه دیگر را بجهة اتمام آن مهم نامزد فرمود صباح روز دیگر که خاقان منصور از خواب
کدورت برخاسته توقف یافته تسرعی که از عقب ایشان ارسال داشت و نشان همایون فرستاد که بجان شاهزاده آسیبی نرسانند تا آن جماعت بکار بپایند تاکید صدچندان کرد آن افراد در غایت سرعت طی مسافت نمودند تا شبی بار
بسته در محلی که محمد مؤمن میرزا با تلاوت کلام ایزد تعالی اشتغال داشت پیش او درآمدند شاهزاده کیفیت حال از آنها جستجو کرد و با ایشان آغاز تلاش کرده آن بدبختان بمعاقبت آنچنان جوانی که در دو دمان امیر تیمور

امیر تیمور گورکان نظر بدولت ملک ساختند و بجهت تسلط مردم از بیخ چاک زبر انداختند گل خسار النسرور یاض علا و شاهی را که بنسیم عنایت الهی شگفته بود بر خاک افکندند بدین سر
که در صد اعتدال بر آید بقامت نرسد که هزار سال بر آید آن چهار نامدار که مرتکب این امر شنیع شده بودند در همان شب متوجه اردو شده در سر خیابان بالچی که نشان
مجلس می آوردند باز خوردند چون قضا کار خود کرده بود و تیر از شست رفته چاره نبود علی الصباح که خسرو خاوری جامه نیلوفری چاک زده قطرات کواکب بجای اشک از دیده
فرو ریخت و از مهابت آن حادثه رخسارش صفت صفره گرفت و با تال اضطراب عقد پروین از هم بگسیخت متوطنان هرات از این واقعه وقوف یافته فریاد باوج آسمان
رسانیدند و سیلاب خون از فواره عیون روان ساختند و از غایت بیطاقتی در خاک و خون غلطیدند والده مغفوره شاهزاده شهید سلطان بیگم خانم بنت سلطان شهید و همشیره
بجارش ... سیاه در گردن انداختند و بجای پیراهن جامه جان چاک کرده از فغان و شیون آثار قیامت ظاهر ساختند در ماتم رود هر کسی شیون کرد لاله همه خون
دیده در دامن کرد گل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری نمد سیاه در گردن کرد بشا به تکلف سخنوری اگر از حیرت آن واقعه هایله سپهر تیز رفتار از رفتار باز ماندی جای آن
آن بود و اگر از صعوبت آن حادثه ماه عالم نورد بر خاک می افتاد لایق مینمود بلکه آفتاب زاهر شاید خواند که بعد از آن طالع گشت و بهرام را شدید الانتقام توان گفت که از سر خون
قاتلانش در گذشت این چنین واقعه حادثه دانگاه هنوز چرخ گردان و فلک روشن و خورشید انور امیر ساربان جنیده که در شهر بود بتجهیز و تدفین جسد مطهرش پرداخته در مدرسه
شریفه بدیعه مدفون ساخت و چند روز با طعام طعام و ختمات کلام ملک علام پرداخته پس از سه روز این مصیبت امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضه مقدسه رضویه رفته بود بمشهد
رسید و از استماع این خبر محنت اثر در بحر اضطراب فرو رفت و سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید در آن ایام چند بار بزبان الهام بیان گذرانید که واقعه محمد مومن میرزا حکم قتل
شیخ مجد الدین بغدادی دارد زیرا که در آن زمان تمامی ولایات ماوراء النهر و خراسان و عراق بسبب لشکر کشیدن چنگیز خان از توران بایران قتل عام یافته ویران گشت در این اوقات
و بنجاه فتنه عظیم که مستلزم تخریب عباد و بلاد باشد بوقوع خواهد پیوست فی الواقع پس از آن باندک زمانی سپاه اوزبک بخراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در میان مردم
انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر و هویدا خواهد گردید چون خبر دلخراش بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بی تحملی آغاز نهاده عزم انتقام جزم کرده باحضار لشکر فرمان داد

ذکر توجه موکب خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت نمودن مقرون بتعب بیشمار

چون خاطر خطیر همایون از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و هم شاهزاده سعید شهید محمد
مومن میرزا بشرحی مسطور از هم گذشت بساط جمشید خورشید که در اول ربیع ملبت الشرف خویش خرامد در اوایل ربیع الاول عنان عزیمت بمستقر کرامت انعطاف داد مقرب حضرت سلطانی
همعنان سادات و قضات و اشراف و اعیان تا دره زنگی باستقبال رفت همگی پرسش و نوازش سربلند شدند و خاقان منصور با مند روحی که بجسد درآید بباغ جهان آرا خرامید و قریب بچهل
روز بساط انبساط مبسوط گردانید در اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرای ارغون با لشکرهای زیاده از چند و چون داعیه دارد که بانتقام محمد مومن میرزا قیام
بمقابله و مقاتله بندها علی هذا در اوایل جمادی الاولی لوای کشورگشای بجانب قندهار در حرکت آمد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون چون بر نهضت آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان
مملکت فراه و زمین داور را فرمودند تا از حصن خورون آنچه در صحرا بود بقلاع آورند و مجموع حصون آن دیار را مردان کاری استوار کردند امیر ذوالنون در قلعه تاشلنک که اکثر مواضع آن
صعود دو نمودی پایش لنگ شدی منزل گزید و بدیع الزمان در دیگری از قلاع سپهر ارتفاع منزل گزیده خود را مضبوط گردانید و شجاع بیک در حصار قندهار مسکن کرد و چنان مقرر
شد که هرگاه خاقان منصور بجانب تاشلنک رود بدیع الزمان میرزا باهنگ جنگ از عقب عسکر ظفر اثر درآید و اگر علم نصرت شیم نخست بدفع بدیع الزمان میرزا پردازد امیر ذوالنون موکب
همایون را تعاقب نموده رایت محاربت برافرازد و القصه چون خاقان منصور ولایت فراه عبور نموده بزمین داور درآمد بواسطه عدم وجدان قوه قوت قحط و غلا در اردوی معلا دست داد
از صعوبت مخالفت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق گشته بقدم متابعت نزد مخالفان روند در آن اثنا مسموع حضرت اعلی شد که در قلعه بست که ضبط آن بعهده عبد
الرحمن ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت میسر شود بنابرآن موکب نصرت نشان بظاهر آن حصار شتافت بنابر وفور عنایت یزدانی نسبت
بحضرت خاقانی خوفی در ضمیر عبد الرحمن ارغون پدید آمده بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم نمود فی الواقع اگر مشارالیه دو سه روزی قدم در میدان مخالفت
نهاده بمراسم قلعه داری میپرداخت هم اشکال تمام پدید میگردد اما بعد از اطاعت او عساکر منصور بقدر احتیاج از قلعه بست غله برگرفته از نعمت بنعمت رسیدند خاقان مصلحت در مراجعت
دانسته از همان منزل بدار السلطنه هرات بازگشت و در اثنای راه بمفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده یکی از منازل امیر نظام الدین ولد امیر علی فارسی
که بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شد علم عزیمت بصوب آخرت برافراشت و موکب همایون در اواخر رجب بباغ جهان آرا رسیده عارضه مذکوره شدت یافت اطبای
مسیحا دم آغاز مداوا کردند ترتیب اغذیه و اشربه مفیده شرایط اجتهاد و اهتمام بجای آوردند بعد از چند روز محض عنایت رب العالمین از دار الشفاء و اذا مرضت فهو
یشفین صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشت و صحیح المزاج گردید روزنامه پیدا از سر ضعفا و صغار و کبار درگذشت باز اعتدال یافت مزاج شهنشهی روز نشاط آمد و
بگذشت شام غم

ذکر رفتن محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بحدود خراسان

محمد حسین میرزا از اکثر اولاد و امجاد خاقان منصور بوفور تهور و جرأت ممتاز بود قبل از این تاریخ بچند سال در وقتی که خاقان بلهال پهلو بر بستر ناتوانی داشت از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق
برادر اعیانی خود ابو تراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت مدت ... در آن ولایت بشکسته بال و پریشان احوال اوقات گذرانیده در وقتی که اختلال باحوال سلاطین آق قوینلو راه
یافت و در ممالک عراق و آذربایجان نوایب متواتره وقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی از ابطال رجال بظلال اعلام همایون فال او التجا کرده آنحضرت با ایشان

بانجاح مقاصد گشت عنان روی بوطن مألوف آورده بعد از وصول بجهۀ خراسان اشتیاق خویش بمعاودت شاهی بوسی عرضه داشت آنحضرت آنکه چون ولد رشید سپرده شده باستمالت او چهار ارسال نموده
و در آن اثنا بعضی از منهیان بپایۀ سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست بلکه از غدر و بداندیشی بدینجانب توجه مینماید بنابر آن خاقان
منصور امیر مبارز الدین ولی بیک را و امیر عمر بیک و میر بابا علی با ده هزار سوار باستقبال شاهزاده روان گردانید و بایشان گفت اگر فرصت یابید در آن اختیار کرده بدرگاه سپهر اقتدار رسانید
چون امرا بمشهد مقدس رسیدند محمد حسین میرزا نیز در این زمین متبرک منزل ساخت و از بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایرۀ غضبش التهاب یافته شبی دست برد بامرای
در رکاب آورد و امیر ولی بیک را نیز تمام در چهار باغ مشهد مقدس مدرسۀ امیر سیدی خود را مضبوط ساخته شاهزاده از رسیدن کومک نا امید شده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر
معروض خاقان والا گهر شد حکم جهان مطاع جهانبان نفاذ یافت که امرا با آن ده هزار سوار عازم استرآباد گشته با ابو المنصور مظفر حسین میرزا که در آن مکان بودند در ملازمت شاهزاده بسر محمد
حسین میرزا روند ایشان حسب الفرموده امر جهان مطاع بتقدیم رسانیدند مظفر حسین میرزا باستظهار آن دو لشکر جرار بمقابله و مقاتله برادر را که در آن حدود خرابی بسیار کرده بود و بتنها خاطر خالی
ساخت از استرآباد بیرون رفت بعد از تقارب فریقین قبل از اشتعال نایرۀ جنگ شاهزاده محمد حسین میرزا گریخته میان ترکمانان آب اترک جنگی عظیم اتفاق افتاد مظفر و منصور باسترآباد مراجعت فرموده
امیر ولی بیک و عمر بیک و امیر بابا علی را مشمول انعام و احسان گردانیده

ذکر وصول خواجه افضل الدین کرمانی بپایۀ سریر خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک با اولاد و اتباع و اقربا بغضب سلطانی

در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته بر ضمیر ارباب بصیرت مبین این حکایات آنکه خواجه افضل الدین محمد در شهور
سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از قشلاق مرو باسترآباد شتافت و از آنجا بآذربایجان رفته بامارت قافلۀ حجاز سرافراز شده چون از آن سفر مبارک مراجعت نمود چند سال بفراغ بال در عراق
و آذربایجان اقامت فرموده بود که گاهی خاقان منصور او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش بتقدیم میرسانید و امیر نظام الدین علیشیر از شوق ملاقات آن نفیس در غایت اشتیاق
اوقات میگذرانید خاطر انجذاب بامیل وطن مألوف گشته بمصحف مجید تفأل نموده در صفحۀ اول سطر اول این آیه برآمد و اذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده
روی براه خراسان آورده و حال آنکه در آن زمان حسب اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه درجۀ کمال داشت و نقش برهم که هیچ کس را
تعلیم توفیق بر لوح مراد ملیکا نگاشت خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلای اعدا اعتماد بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت نمود تا در اواسط ماه مبارک
رمضان سنه ثلث و تسعمائه ناگاه بباغ جهان آرا در آمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند خاقان صافی ضمیر از وصول آن نتیجه صایب تدبیر
بپایۀ سریر خلافت مسیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطۀ سعی خواجه نظام الملک در باب قتل محمد مؤمن میرزا کدورتی تمام از وی در خاطر داشت و در آن ایام اعلام ظفر فرجام عازم
ییلاق بابا خاکی شده سایۀ اقبال بر تخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه افضل الدین بر ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر تافت و در روز یکشنبه ثلث ماه مذکور فرمان واجب الاذعان
با خواجه عماد الاسلام که عمال بیخ اولاد نظام الملک بود و مدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام مینمود سمت نفاذ یافت و آن اول فتوری بود که در سر کار نظام الملک اتفاق افتاد و چون
الکای بابا خاکی از فر نزول آن مهر سپهر شهریاری غیرت کارگاه گردون شد در اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال مجدداً در امور ملک و مال دخل نمود و بعضی
از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند با خواجه افضل الدین موافقت نمودند و خواجه در تفتیش و تفحص معایب امین الدوله و اولاد وی
بر آمده هر روز امری که متضمن تقصیر و تصرف ایشان بود از پردۀ اختفا بظهور میرسید و کیفیت آن بصریح و کنایه بعرض خاقان رسیده مزید سوء مزاج پادشاهانه میگردید خاقان منصور چند روز
بمنزل بابا خاکی بسر برده روی توجه بالنگ نشین آورده در آن موضع بمسامع جاه و جلال رسید که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک و للا امیر ذو النون ارغون با سپاهی افزون از چند و چون
رایت نهضت بطرف عسکر همایون برافراخته بنابر آن حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و خواجه عبد الملک با جمعی از سپاه نصرت مآب روی بصوب اسفزار آوردند مقارن
آن حال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر منیر همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب ایشان با میر علیشیر مشورت کرده خاطر بر مصادره و مواخذه قرار یافت
مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر عبد اللطیف شتافت و نشان همایون را رسانید که فلان روز خواجه عبد الملک را مقید ساخته مصحوب معتمدان موثق بردوی همایون ارسال دارد و نقیب
حضرت سلطانی نیز اجازت یافته بهرات رفت و صباح روز معهود حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد العزیز وقایع نویس که خواهرزادۀ خواجه نظام الملک بود و
با اولاد نظام الدین کرت را که نیز در سلک اقربای خواجه نظام الملک انتظام داشتند در هرات بودند گرفته بند کنند و در اواسط شوال دیگر از مشار الیهم در هرات و خواجه عبد الملک در
اسفزار و خواجه نظام الملک و خواجه نظام الدین که در النگ نشین بودند مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در تحقیق جهات و متملکات آن جماعت پرداخته چندان زر و گوهر و نقود و
اقمشۀ شریفه و اسبان و اشتران و استران بار بردار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیمهای پرتمین و اجناس مصر و فرنگ و روم و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن تحریر
بیان و تقریر خامه و زبان تیسیر پذیر نیست و تمامی آن جماعت در قلعۀ اختیار الدین مقید و محبوس شده بعد از چند روز خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک شبی از حصار فرار
نمودند و روز دیگر عسسان پی بمقر ایشان برده نوبت دیگر آن دو درۀ التاج وزارت در یک برج مانند دو گوهر در یک درج محبوس ساختند و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض
حضرت خاقان رسید آتش قیامت لهب غضب سر بفلک اثیر رسانید حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان باسم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق کلانتر شهر
بود صدور یافت جناب سلطنت پناهی و خدمت امارت دستگاهی در روز وصول نشان که در اوایل ایام اواسط شهر ذیقعده بود سوار شده بر در قلعۀ اختیار الدین رفتند و جلاد را بالا فرستادند
تا نخست خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک را در نظر پدر گردن زدند آنگاه خواجه نظام الملک را بدر قلعه آورده پوست کندند هم در آن روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد العزیز و خواجه نظام

الدین کرده خود بمحمود شاه دوزبهی که نسبت بدیع الزمان میرزا طریق دولتخواهی بظهور رسانیده بود بمنصب دیوان شاهی مخصوص گشته بود اولیای قرب شاه والا در آن ایوان مرو
بسیار بالا گرفته چون زبان ایوان در افتی زبر افتاده محکم تر اتفاقی اما خواجه فضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی اموال بسیار خیانت کرده در اندوبار معموری خزانه
عامره کوشید عنایت خاقانی بر شامل حال خجسته مآلش گشته منصب اشراف وزرا تعلق بوی گرفت چون روزی چند میان الامرا و الوزراء مهر زده بلشکر از بیشتر السلطنه تکیه میزد معنی بجای
آورد بر طبق کلمه کرملیس لئن شکرتم لازیدنکم یکمرتبه دیگر ترقی نموده منصب امارت دیوان اعلی انتخاب محول شده من حیث الاستقلال متصدی سرانجام ملک و مال گردید و پایه مسند
رفعت حشمت نهاده رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت نشان درگاه عالم پناه و طغرا نویسان بارگاه فلک اشتباه در شان سپهر مطاع انتخاب را باین عبارت سرافراز
ساختند که ناظم عاظم قواعد السلطنه والخلافه معتمد الملک صلاح اندیش خواجه فضل الدین و فاکشی و خواجه مسطور در ایام عنایت روزی چند با امیر مبارز الدین محمد ولی بیک که
در آن ایام از اکابر امرا مقرب بشیر و بیت طریق موافقت و اتحاد و سلوک نموده آخر الامر بسبب فساد اهل فساد میان ایشان مخالفت و عناد دست داد جناب وزارت مآب امیر ولی بیک رای
اختیار ساخت و سایر ارکان دولت در متابعت آن خواجه افزون شوکت راسخ دم و ثابت قدم بودند و بی استصواب رای صواب نمایش هیچ مهمی از جزئی و کلی شروع نمی‌نمودند وزرای
عظام عتبه علیه اش را مرجع و ملاذ خود میدانستند و هر روز بکر ملازمتش بر میان بسته در مقام فرمان برداری می‌نشستند و خواجه افصح تا شام در مقام جهان را منتظم فرمود بنظام مهام
پرداختی و در هر هفته دو روز و دو شب در باغ توقف کرده دران ایام با فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده تخم مهر و محبت در فضای دل همگنان کاشتی و با نشاء خیرات و ساختن
عمارات بسیار مایل و راغب بودی در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرموده لاجرم عنایت سبحانی شجاع شمه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب بر اوج ظهور رسانید
و اسم شریفش در نیکوئی برکت آن مبانی بر روزگار باقی ماند   و در خیر کوش که داد راتی در کار باقی بذکر خیر بود نام آدمی

ذکر جنگ النگ نشین و ظفر یافتن خاقان

اورنگ نشین بر ضمایر دانش آثار اذکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقه عنایات ازلی نیر اقبال دولتمندی را از مطلع فتح و فیروزی طالع گرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار جهر
مطلوب او نشود و هر گاه درباره عنایت ازلی و سابقه ارادت لم یزلی ماهچه رایت صاحب سعادتی را باوج نصرت و بهروزی رساند براجم عناد و نوایب پرده اشعه صورت مقصودش
نگردد و از لطف ازل هر کرا باید سپر رسهم حوادث نبیند ضرر   بباید ز فضل الهی مدد   نبیند نشان از لشکر عدد   بوقت ضرورت ز اوج سپهر   رسد مهر امداد او را ماه و مهر
چو نی بر دماند ز زمین نیزه دار   بهند و کمر بسته چوبی هزار   حکایتی که خامه مشکین شمامه تبیین آن زبان میگشاید نظیر این تحریر کیفیت حال بسبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور
با معدودی از سپاه ظفر قرین در النگ نشین بدولت و اقبال نشسته بود و بمصادرت خواجه نظام الملک و اولاد و اقربا و اتباع او مشغولی می‌نمود که خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسمع
بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک رسید فرصت غنیمت شمردند و خاطر بر آن قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ گذار که بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیکبارگاه خود را
بمعسکر نصرت اثر رسانیده بدست جلادت در فراخی ابواب فتح و فیروزی بر کشایند با عزیمت مرباد پایان قمر سیر نشسته مانند فلک الافلاک ساعتی از سیر نیاسودند و در عرض
شش روز خود را بنواحی اسفراز رسانیدند و فریدون حسین میرزا از ماهای ایلغار خود را در قلعه مضبوط کرد اینند و مسرعی بدرگاه عالم پناه روان ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت
نمودند چاشتگاه روز جمعه بیست و چهارم شهر شوال این خبر بالنگ نشین رسید بنابر قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه در بحر اندیشه و اضطراب افتادند اما آن حضرت
بکمال کرم یزدانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده مسرعان عنان برق و باد را بدار السلطنه هرات ارسال نمود که جناب مقرب سلطانی بنفس نفیس سوار شده در کوی و محلات درون و
بیرون شهر بر آمده از عساکر نصرت مآثر هر کس که آنجا باشد باردو فرستد امیر علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده و آخر روز باتفاق امیر مبارز الدین ولی بیک و امیر عمر بیک
و امیر بابا علی از جانب استرآباد رسیدند بموجب اشارت آن جناب متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان شاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا
بمحاصره قلعه اسفراز التفات نکرده از رباط ادرشکن و امیره در گذشته بسرعت برق و باد طی مسافت می‌نماید لاجرم اضطراب نواب کامیاب انتخاب روی در ازدیاد نهاد و فی الواقع اگر
میرزا بدیع الزمان همان طریق رانده در آن شب بمعسکر پدر میرسید مهم آن حضرت را بی ارتکاب تعبیه لشکر بتفصیل میرسانید اما تا تایید کردگار در سر کوچه اسفراز مانند بخت خویش بخواب رفت
علی الصباح که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین هجوم کردند و مواکب کواکب در فروغ اشعه لوای بیضای آفتاب طیبات شده روی بوادی فرار آوردند
سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک سپاه یکدل و مبارزان جوشن گسل   سپاهی همه یکدل و جنگجوی   چه دیوان بوقت غضب تندخوی   تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت
شجاعت و گیتی ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشته آنحضرت بتایید ربانی و امداد آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت بر آمد   سلیمان صفت بر صبا زین نهاد   برآهیخت سلطان حسین با
فغان بیکران همت بصوب تعبیه لشکر انعطاف داده مانند کوه راسخ در میدان مقاتله و مقابله ایستادند بندگان دولتخواه و مقربان فلک اشتباه در این تامل و تفکر که آیا قوت طالع همایون
چو شعبده انگیز و کدام آن خار از شناسای اقبال بر چیز دیار عنایت ملک معبود کدام کوکب سعود از اوج مقصود طالع کرداند در این حین بسعادت آیة الله تعالی یقینی انطلع مرحمت لا ریبی طلوع
نموده معسکر ظفر اثر منصور گشت و ماهچه رایت فیروزی آیت کواکب سعد سلطنت بمشارق منتظران موکب سپهر مراتب پرتو افکند طنطنه کوس بشارت از ایوان کیوان در گذشت تبیین
این حال آنکه سلطان مسعود میرزا که بواسطه عصیان امیر خسرو شاه از ولایت حصار روی امید بدرگاه سلطان سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان منصور بآراستن لشکر در
مقابله دشمن مشغولی می‌نمود با پانصد نفر از شیران بیشه مصاف بهنگ نبرد سپاهی و آهن شکاف بیکبارگاه باردوی همایون رسید بهمین قدم شاهزاده مظفر لوا شاه سپاه
بطلوع نصرت و ظفر [illegible] گشته خاطر همگنان مطمئن گردید و بهمان زمان امیر مبارز الدین ولی بیک و امیر بابا علی از استرآباد و فریدون حسین میرزا و امیر عبداللطیف بخشی و سایر امرا ایلغار از طرف

و از طرف میمنه و میسره معسکر ظفر اثر بی آزرم رسیدند متمنی جنگ و پیکار گشتند و صف کارزار را مرتب گردانیدند چون آن میمنه و میسره را از رنگ میدان دلیران کرار آهنگ از هر جانب بجنگ
در رسیدند بقصد دشمنان صف برکشیدند بلی هر که خود بخت سرمد کند یاد سلطان مؤید بزاران عقده گر افتد بکار بیش بلا بسیاری گشاید گره از کارش از انجانب چون
بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک یالنک نشین رسیدند خلاف مقصود اردوی همایون را از سواره و پیاده مشحون دیدند در غایت دهشت و حیرت دست اضطراب باستعمال آلت کارزار
زدند و صدای نفیر و سورن بر طاق نیلگون گردون افکندند حمله کردند بهادران لشکر نصرت نشان باقدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی افروختند که دل
بهرام خنجر گذار از شعشعه آن معرکه بسوخت و چشمه نور بخش آفتاب از غبار سم بادپایان تیره شد و چشمهای ثواقب از شعله تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت ز جوش سواران در آن
تاختن گذرگاه شد تنگ چون عاقبت رخ دلیران گلگون عذار النگ نشین گشت چون لاله زار یکی کوش جوانان پولاد ترک زبان سنان داد پیغام مرگ بصیغی
از روز رنگ شسته بود که خاقان منصور غالب گشته آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر زمین داور قندهار ظهور نموده روی بوادی فرار آوردند و عمر بیک تعاقب شاهزاده نموده بدیع الزمان
میرزا را بی اکمه و بطرف خصم کشید تیر چیخان بر دهن عمر بیک زد که دندانش شکسته از پشت زین سرنگون شد و شاهزاده از شر او ایمن گشته در ضمان سلامت بیرون رفت همچنین کلجی
میر آخور خود را بشجاع بیک رسانید و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخته شمشیری بر رویش زد که دیگر مجال جدال نیافت و این
واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود خاقان منصور لوازم حمد خدای بجای آورد **ذکر شمه از احوال اولاد و امجاد سلطان محمود و بیان آنکه
سبب آمدن سلطان مسعود میرزا بخراسان چه بود** چون غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنقر چندگاه در سمرقند سلطنت نمود دست زمانه ابواب تفرقه بر روی روزگار آن
شاهزاده معدلت شعار برگشود و میرزا سلطان علی تکحول و در آن سال که خاقان عالیشان از حصار شادمان مراجعت نمود از سمرقند بخارا لشکر انگیخته و لشکر فراهم آورده بجانب تختگاه آبا و اجداد خود
توجه کرد بایسنقر میرزا بواسطه عدم استطاعت تاب مقاومت نیاورده روزی چند در آن شهر پنهان شد و بهنگام فرصت بقندز رفته با میر خسروشاه پیوست و میرزا سلطان علی بر مسند سلطنت
سمرقند متمکن گشت و خواجه یحیی ولد خواجه عبیدالله در غایت اختیار و اقتدار بمهمات امور ملک و مال دخل کرد و در اوائلی که میرزا بایسنقر بقندز رسید میر خسروشاه از سلطان مسعود میرزا متوهم شده
آنحضرت را بپادشاهی برداشت و با لشکری بسیار علم نهضت بصوب حصار برافراشت میرزا سلطان مسعود از مقابله آن جنود نامعدود عاجز گشته عنان عزیمت با مرهمت بطرف خراسان
منعطف گردانید و بر وجهی که مذکور شد صباح روز شنبه بیست و پنجم شهر شعبان سنه ثلاث و تسعمائه در النگ نشین بملازمت خاقان سعادت قرین رسید آنحضرت او را پرسش نموده نوازش
کرد و در قلب لشکر جای داد و بعد از اختصاص بفتح و نصرت ابواب عاطفت بر روی روزگار او برگشاده در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه مذکور مجلسی در غایت حشمت و عظمت آراسته
و شاهزاده را در بارگاه جهان پناه طلبید باستخلاص ممالک موروث خاطر خطیرش را تسلی داد و بازدواج کریمه از دودمان شاهی امیدوار گردانیده قامت قابلیتش را
بخلعت طلادوز زینت داد و بانعام زر و مایحتاج مفتاح مراد در آستین ملازمانش نهاد و در روز پنجشنبه سلخ شهر مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگم آغا و سایر حجله
نشینان تتق عصمت جهت یراق ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیه صلبیه حضرت خاقان بود و از بستر عالیه پاپا آغاچه در وجود آمده از اردوی همایون بدار السلطنه هرات توجه نمودند و در
روز جمعه غره ذیقعده شاهزاده بدان بلده خجسته امید و منتزاه ارکان دولت خواستند که مجلس عقد آرایند و در روز یکشنبه ماه رجب سادات و قضات و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته جناب
شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة والدین احمد در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود اختر برج سعادت را با ماه برج سلطنت عقد بستند و چند روز در بهار طسور و سرور انبساط
یافت سلطان مسعود میرزا در عین نشاط و کامرانی با آن مخدره سراپرده خاقانی زفاف فرمود و از دست ساقیان گلعذار جامهای باده خوشگوار تجرع کرده و از نغمات بربط عشرت
نموده شراب ناب گلرنگ طرب را آب داده و مغنی خوشنوا نغمه جانفزا بسمع امید رسانیده بزبان حال میگفت ساقی بنور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد
بکام ما ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما و سلطان مسعود میرزا چندگاه در ظلال دولت خاقان ستوده خصال در غایت جاه و جلال بگذرانید
پس یاد وطن مألوف کرده با فوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت بطرف ماوراءالنهر منعطف گردانید چون بجد و دقنا رسید امیر خسروشاه آغاز مکر و تزویر نموده رسل و رسایل
متعاقب و متواتر نزد شاهزاده فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و سلطنت مملکت موروث بشارت نمود میرزا سلطان مسعود بگمان آنکه غدر و ریب یافته بقندز شتافت و طریق
کفران نعمت مسلوک داشته چهار بیت آن قرة العین سلطنت را از نشتر دو یا سعد و چند از ملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود و در پناه دولت میرزا علی بسر برد تا میرزا مسعود بنابر
اعتمادی که بکرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلده فاخره هرات اوقات میگذرانید تا وقتی که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایت خراسان را تسخیر کرد
چون آن خان گیتی ستان عزم استیصال اولاد امیر تیمور گورکان داعیه داشت سلطان مسعود میرزا را با تابش میرزا که او در خدمت بود شهید کرد و بیگم سلطان را بعقد خویش در آورد
اما خسروشاه هم در آن سال که دیده سلطان مسعود را نیشتر بیوفائی از حلیه بینائی عاطل ساخت از غایت قساوت قلب بقتل میرزا بایسنقر که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهرات
تا آن زمان در حصار حکومت سمرقند پیش نهاد همت کرده بود و بلطائف الحیل آن شاهزاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه خمس و تسعمائه بشهادت رسانید آنگاه از روی استقلال
در ولایت قندز و ختلان و حصار شادمان بحکومت مشغول گشت تا عاقبت بزبان حال خاکبر گشت **ذکر مصالحه حضرت خاقان با سلطان بدیع الزمان میرزا** در آن اوقات که
سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک از جانب قندهار بسمت النگ نشین ایلغار کرد امیر ذوالنون در ییلاق ولایت غور بود بنابر آن بدیع الزمان میرزا از النگ نشین بطرف سبزین
شتافت و از انجا عنان عزیمت بصوب معسکر امیر ذوالنون تافت امیر ذوالنون شاهزاده را استقبال نموده بر صحبت ذات خجسته صفات او لوازم حمد و سپاس بتقدیم رسانید و جهت تدارک آن

اختلال باجتماع سپاه قندهار و زمین داور و غور و ساخر و تولک سپهر عنان باطراف و جوانب روان گردانید با اندک زمانی از ایل آرغون و هزاره نکودری و قبچاق و غیر ذلک جمعی کثیر
در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون مجتمع گشتند و مستعد رزم و پیکار شده کمر خدمتکاری و جان سپاری بر میان بستند چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید عنان الکه گرفت
دیگر دلدار شد و اکثر شمال و بعد عازم هرات گردید هم در آن ایام شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت
خاقان منصور بصلح مایل شد و خاطر جوانی شاهزاده را پیش نهاد همت ساخت تا پیش از این پیش از آنکه پیش از وقوع جنگ نشین بروزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلام سیف الملة والدین
احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا بدیع الزمان میرزا را نصیحت نموده از بادیه مخالفت بجاده مخالصت آورند چون
بحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان میرزا اسمعیل الغار لشکر بر سر مدرنر کو کشیده است بنابر آن شیخ الاسلام عنان مراجعت بدار السلطنه هرات انعطاف داده اما شیخ جلال الدین ابوسعید
و سید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون بغور رفتند و هنوز آنجا تشریف داشتند که سلطان بدیع الزمان میرزا در النگ نشین شکست یافته با میر ذوالنون پیوست و شیخ ابوسعید در باب
تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنید نموده آن جناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی آمده از ممالک محروسه بقدر عنایت فرمایند که معیشت جمعی
که ملازم رکاب سعادت انتساب اند بسهولت بگذرد من بر طریق اطاعت و فرمان برداری مسلوک داشته غاشیه عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت و الا فلا شیخ اجازت یافته
روز چهارشنبه بیستم ذیقعده که هنوز خاقان ظفر قرین در النگ نشین بود که ببارگاه حشمت آئین رسید و سخنان بدیع الزمان میرزا را بشرف عرض رسانید و جهت تاکید اساس مصالحه
نوبت دیگر مصحوب شیخ علی طغائی که در آن ولا در ملازمت سده سنیه بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نموده در اوایل ذی حجه جناب هدایت پناهی بحضرت امارت دستگاهی
باز آمده عرضه داشتند که بدیع الزمان میرزا طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر پیرامون مخالفت نگردد آنحضرت این سخن را بسمع رضا قبول ننموده از النگ
نشین کوچ کرده بجانب هراة در حرکت آمده چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید که حضرت خاقان بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهرات می آید و از آنجا عنان یکران بطرف ولایت غور خواهد
تافت مقربت حضرت سلطانی کلمه الصلح خیر مطمح نظر و خنده اثر گردانیده روز یکشنبه سیوم ماه محرم الحرام سنه اربع و تسعمایه بنیت تمشیت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت و در روز چهار
شنبه نواحی چشمه گرمایان بشرف ملازمت خاقان منصور مشرف و سرافراز گشته آنحضرت را باسترضای خاطر بدیع الزمان میرزا عزیمت فرموده چون این سخن منبعث از کمال نیکخواهی بود بسمع قبول دستگاهی
راه یافت و حکم همایون صادر شد که منشیان دیوان خلافت آشیان نشان ایالت سیستان و فراه را بنام بدیع الزمان میرزا در قلم آورند چون حکم جهان مطاع بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور مهر
شیخ علی را اجازت داد که منشور فایض السرور را نزد بدیع الزمان برده بدستور سابق در خدمت شاهزاده باشد و چنان سازد که آن حضرت بحکومت ولایت سیستان رضا گشته از مقام مخالفت
و منازعت درگذرد و آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و در روز شنبه شانزدهم پرتو وصول بر باغ جهان آرا انداخت و از انوار معدلت سواد افزون
دار السلطنه هراة را روشن ساخت در خلال این احوال گذشته امیر نظام الدین درویش علی بعد از مواخذه و مصادرت بمکه مبارکه و مدینه طیبه زادهما الله تعظیما رفته بود از حج الاسلام فایض گشته بود
و مقضی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والاگهر شد و منصب امارت دیوان اعلی یافته پهلوی امیر ناصر الدین عبدالخالق مهر زد اما بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون
بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آن ولایت بود عنان عزیمت بدار السلطنه هرات تافت **ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن مظفر حسین
میرزای کورکان بتقدیر خداوند بلاد و عباد** در اواخر سنه ثلاث و تسعمایه محمد حسین میرزا کرتی دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت ابوالمنصور
مظفر حسین میرزا از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرار باستقبال بیرون خرامید و جمعه بیست و دوم ذی قعده سنه مذکوره در نواحی کنبد قابوس تلاقی فریقین دست داد و دلاوران کارزاری
ناموس کردند و غبار نبرد باوج گنبد لاجوردی رسانیدند و در اثنای اشتغال بقتال بواسطه ضعفی که در آن روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آن جناب را هزیمتی عظیم روی نموده شدت آنحالت تا بآن
انجامید که لشکریانرا دست از کار رمانده از معرکه پیکار روی بوادی فرار آوردند و محمد حسین میرزا مظفر و منصور بدار الفتح استراباد در آمده ابوالمنصور مظفر حسین میرزای کورکان تا بولایت سبزوار
عنان باز کشید چون این خبر در بلده فاخره هرات بعرض خاقان منصور رسید در اواخر سنه اربع و تسعمایه امیر بندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی بسبزوار آوردند تا بموکب محمد
حسین میرزا پیوسته در باب تدارک آن اختلال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون چنان بود که بنفس نفیس متوجه آن صوب گردد اما بواسطه مخالفت ابوالمحسن میرزا در تاخیر افتاد و خاقان
منصور روی بمرو شاهجهان آورد **ذکر توجه محمد حسین میرزا باستراباد و سلوک ابوالمحسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقان
منصور بمرو شاهیجان** در آن اوان که خبر شهادت محمد مومن میرزا اشتهار یافت از شرر شناعت آن امر آتش اندوه و الم بر کانون دور و نزدیک و ترک و تازیک تافت هر یک از شاهزاد
گان که در ناحیه از نواحی خراسان حکومت مینمودند از مکر و تدبیر خدیجه بیگم آغا اندیشه مند گشته و سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا نمودند از آنجمله حاکم مرو ابوالمحسن میرزا با برادر اعیانی
خود محمد محسن میرزا که در نسا و ابیورد سلطنت میکرد طرح یگانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند این خبر در اوایل سال نهصد و چهار بدار السلطنه
هرات رسیده خاقان کامکار جناب سلطنت شعاری امیر قوام الدین حسین بهاری را در ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزلال مواعظ و نصیحت نایره عدوان ابوالمحسن میرزا فرو نشاند
و شاهزاده را بر آن دارد که کس نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان درگذراند امیر قوام الدین حسب الفرموده بمرو نزد ابوالمحسن میرزا رفته شرایط نصیحت و موعظت بتقدیم رسانیده
فایده بر رسالت او مترتب نگشت و ابوالمحسن میرزا بمعاذیر دلپذیر متمسک جسته از سر عصیان و خلاف درنگذشت بنابر آن خاقان منصور عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان
در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاول از باغ زاغان بجهان آرا نهضت فرموده در تخت سفر نزول اجلال واقع شد و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان حسین میرزا و امیر عبداللطیف با

امیر عبداللطیف را با فوجی از ابطال رجال بر جناح استعجال از راه سرخس متوجه مرو گشتند و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصرالدین عبدالخالق و حاجی بیکاول در شهر توقف کرد
رایت ظفر پیکر روز جمعه هفتم از تخت سفر بسر کوچه ساق سلماق فتد و سه چهار روز در آن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم رباط پریان از مقدم خاقان عالی مکان غیرت افزای روضه
رضوان گشت و از آنجا آنحضرت قاصدی بارض اقدس نزد حیدر محمد میرزا فرستاده پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود آن حدود را مجتمع ساخته جهت دفع محمد محسن میرزا
که بدکپک میرزا اشتهار دارد متوجه ابیورد گردد و اکثر لوای ظفر پناه دهنه کوتل سنجاب بصوب مرو در حرکت آمده چون ابوالمحسن میرزا از توجه موکب همایون خبر یافت برج و باره مرو را ترتیب
فرموده خاطر بر تحصین قرار داده ما بچه علم انجم حشم بعد از طی منازل پرتو وصول بر ظاهر آن بلده انداخت و عساکر منصور آغاز محاصره و محاربه کردند لشکریان ابوالمحسن میرزا سپر ممانعت بر سر
کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بجای آوردند و از طرفین سفیر تیر آغاز آمد و شد نموده نشتر پیکان خون از شریان تیر دنیان بگشود و گاهی صدمه سنگ رعد سان برجی از بروج قلعه را
نرم ساخته صفت هباء منثور را میگرفت و احیانا از بروج قاروره نفط بمعسکر ظفر انداخته جان پردلان را محترق میگردانید مدت چهار ماه حال بر این منوال جاری بود بعد از آن پدر و پسر
از طول ایام کدورت ملول گشته بین الجانبین صلح گونه روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست **ذکر نهضت موکب حضرت خاقان بنیت گذاردن حج
اسلام و برخی از وقایع که روی نمود** دران ایام امیر نظام الدین علیشیر بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مدتی مدید داعیه آن داشت
که از سر قدم ساخته و از سر پای همه مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و شرف گذاردن حج الاسلام و سعادت طواف روضه مقدسه رسول انام دریابد اما هرگاه که احرام آن صوب باصواب می‌بست در پای
سریر سلطنت مآب التماس رخصت میکشاد خاقان بنا بر سیلان خاطر بصحبت شریف آن جناب رخصت ارزانی نمی فرمود تا دران ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام
عساکر نصرت انجام گردانیده بود آنصاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب و ملازمان سعادت انتساب بجانب مشهد مقدس روان گشت و مولانا عبدالحی زیارت
نامه خواند اگر گاهی در باره [illegible] پادشاهی راه سخن دانست جهت استخاره بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد و چون امیر صافی ضمیر بمشهد مقدس رسید جهت وصول مولانا عبدالحی بروزی چند
در آن مقام متبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهت بدکپک میرزا بابیورد رفته بودند منهزم باز آمده جناب مقرب سلطانی باستمالت شاهزاده
و امیر شیخم پرداخته اسبان راهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نموده ابواب ملاطفت و مهربانی بر روی ساکنان شهر بگشود و مقارن این حال مولانا عبدالحی نیز در الحضور بدربار شاهی
رسانیده خیال توجه جناب هدایت مآب را بجانب مکه معظمه بعرض داشت حضرت خاقانی فرمودند که اگر چه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را بعز اجابت مقرون
داریم اما چون در اختیار این سفر سابقه کلفت خاطر نیز و طریق شرط است چنانچه برای حقایق نما واضح خواهد بود که در این اوقات بواسطه تواتر فترات غبار فتنه و آشوب در ولایت عراقین
و آذربایجان بمرتبه ارتفاع یافته که مزیدی بر آن متصور نیست و اگر کیفیت دیگر بملاحظه رضای خاطر اشرف این عزیمت را موقوف داشته بدینجانب تشریف آورد و بعد از ملاقات بهجت صفات شاید
گروه و هرگاه که تیسیر این طریق تحقیق بپیوندد و عزیمت فرمایند از کمال مکارم بدیع و بعید نخواهد بود و چون این مکتوب عنایت اسلوب بمطالعه امیر نظام الدین علیشیر رسید با نقبای مشهد و فضلای
آل عبا داعیه اصحاب سعادت انتما طریق مشورت مسلوک داشته مجموع آن جماعت متفق الکلمه المعنی بصلاح دین و دولت دران دانستند که آن جناب بصوب اردوی ظفر آیات توجه فرمایند و نوعی سازند که میان
خاقان [illegible] و ابوالمحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا بر آن متوجه مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد امام عالیمقدار بجانب شاهجهان روان شد بعد از وصول بحدود سرخس
چنان معلوم شد که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده متوجه آن قصبه است صورت قضیه آنکه چون مدت محاصره مرو به چهار ماه امتداد یافت و پیکر فتح و ظفر در آیینه مراد جلوه گر نیامد حضرت خاقانی
مایل بمصالحه گشت و ابوالمحسن میرزا نیز از امتداد قلعه داری ملول شده قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاده امیر نظام الدین درویشعلی را طلب نموده جناب [illegible] حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده گفت
که اگر خاقان منصور از جریمه من گذشته عنان مراجعت بصوب هرات انعطاف دهد من ترتیب پیشکش نموده روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویشعلی بدرگاه عالم پناه باز گشته سخن
ابوالمحسن میرزا بعرض رسانید ملتمس شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس در حرکت آمده در منزل [illegible] مقرب حضرت سلطانی بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز شده باصناف
الطاف اختصاص یافت بعد از دو سه روز توقع منصب جاروب کشی مزار فایض الانوار خواجه عبدالله انصاری نموده رخصت انصراف بطرف هرات طلبید خاقان منصور فرمودند که امیدکه شما در
مملکت محروسه توطن داشته باشید ملتمس که فرمایند بعز اجابت مقرون است انگاه قامت قابلیت آنجناب بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشتند امیر صوفی صفت بمسکن معهود شتافته اعاظم
سادات و مشایخ و قضات و علما و اشراف و اعیان هرات در کار از کار جمع ساخته بر استقامت در جاده درویشی و گوشه نشینی از ایشان استمداد نموده استعانت جست و همگی همت بر تعمیر بقعه مبارکه انصاریه
مصروف داشته ارباب وظایف و خدام آن مقام فرح انجام را باصناف انعام و احسان نوازش فرموده در رابطه درویشان و مجاوران روضه بهشت نشان افزوده در خلال احوال گذشته
سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در هرات حکومت و داروغگی مینمود و امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه علم عزیمت بسفر آخرت افراشتند اصحاب آن مصیبت
چنانچه رسم است بتعزیت داری و سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام حضرت باری بپرداختند **ذکر طغیان امیر خسرو شاه کرت دیگر و بیان کشته شدن ابوالمظفر
بهادر قلندر از تقدیر داور** در اوایل زمستان که خاقان عالی مکان در ظاهر مرو نشسته بمحاصره ابوالمحسن میرزا قیام مینمود امیر خسرو شاه فرصت غنیمت دانسته باسپاهی بی نهایت
بحدود قبة الاسلام بلخ توجه نمود و میرزا ابراهیم حسین بنا بر قلت لشکر طریقه حزم را رعایت کرده در شهر متحصن گشت و این معنی موجب جسارت امیر خسرو شاه شده جنود قندز در ولایت اندخود و شبر
غان دست بغارت و تاراج برآوردند و در گرد بلخ رایت اقامت افراشته از روی اهتمام بامر محاصره پرداختند چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام فر ابواب
جنگ و جدال بر روی یکدیگر میگشودند و بانداختن تیر مرگ و سنگ رعد پیکر دست در افنا و اعدام یکدیگر سعی مینمودند چنانچه بهادران لشکر ابراهیم میرزا بپای جلادت بیرون شهر آمده بلشکر

دل ظفر بتیغ و سنان روز و تیر قندزیان را التیام اجل میرسانیدند از آن جمله روزی امیر خسرو شاه نظر بهادر که بوفور تهور از شجعان تعلقان ممتاز بود جهت جنگ پیش آورده نزدیک بکنار
قلعه رسید و از طرف میرزا ابراهیم حسین تنکر بردی شامجی از شهر بیرون رفته مستعد دفع دشمنان گردید و بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و امیر تنکر بردی ظفر یافت
و نظر بهادر منهزم شده عنان بجانب معسکر خسرو شاه تافت امیر تنکر بردی او را تعاقب نموده تنها بنظر بهادر رسید او بازگشته شمشیر کین از نیام انتقام بر کشید و بر آن پهلوان رستم توان
حمله کرد امیر تنکر بردی بتائید ایزدی تیغ خصم را بر سپر رد نموده بیک ضرب حسام نظر بهادر را از پشت زین بر روی زمین انداخت و بزخم دیگر مهم او را اتمام ساخت و دو سکام عنان توسن
گردون خرام بجانب قلعه معطوف ساخت از وقوع این حادثه لشکر خسرو شاه دلتنگ شده شکسته خاطر گشتند و مردم مستظهر و قوی خاطر گردیدند ابراهیم میرزا نسبت با امیر تنکر بردی اصناف
الطاف بتقدیم رسانیده بانعام اسب و زر و خلعت آن زبده شجعان دوران را خوشدل و مسرور گردانید القصه در وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در سرخس بود
که خبر طغیان خسرو شاه و محاصره بلخ مسموع شد لاجرم محمد معصوم میرزا با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بر سبیل ایلغار متوجه بلخ گردانیده و موکب نصرت نشان
متعاقب ایشان در حرکت آمده چون خسرو شاه بر توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته بطرف قندز شتافت محمد معصوم میرزا کیفیت حال را از چیچکتو عرضه
داشت کرد و فرمان واجب الاذعان سمت نفاذ یافت که امیر ناصر الدین عمر بیک ببلخ رفته کوکبه ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد و بعد از آن رایات عالیات
به ییلاق بادغیس خرامیده و منزل باباخاکی معسکر ظفر اثر گشته از میمنت مقدم همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید و در این اثنا امیر حیدر را از نزد امیر خسرو شاه بدرگاه عالم پناه رسید و دست سیاست
خاقانی بساط زندگانی او در نوردید مجملا از حال امیر حیدر آنکه پسر امیر سید افا بود که سلطان سعید او را در سرخس قتل نمود و امیر سید خال امیر علیشیر است امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن
صورت و وفور شجاعت از سایر میرزادگان خراسان امتیاز داشت لاجرم خاقان منصور در اوایل حال او را منظور نظر عاطفت گردانیده و در سلک ایلچیان بمهمات خلافت اشتغال انتظام داده در آن
وقت که نظام الدین علیشیر بایالت استراباد سرافراز شد او را بعهده همراه بود حکومت آن مملکت را بوی گذاشت اما امیر حیدر چنانکه سابقا مسطور گشت در وقتی که برسالت از جرجان
بهرات رفته بود بواسطه نشاء جنون سخنی بغیر واقع بعرض حضرت خاقانی رسانیده و مواخذه و معاتب گشت و چون از آن قید نجات یافته از امر ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در آمد
جمعی کثیر از الطایفه مردم پی و نهاده امیر حیدر در عمارت سرچشمه ماهیان که نزدیک زیارتگاه هرات واقع است منزل گزید و کیفیت منزل بازارهای آن بلده را در آن نموده زر و اجناس
بسیار از ضعفا و کبار اخذ نموده همه را صرف قلندران و مصاحبان خود فرموده از آنجا بقبة الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا که نسبت با او ارادت تمام داشت جهت طواف روضه بهشت
آثار قدم رنجه فرموده بی آنکه با امیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار شتافت این معنی بر خاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانه متبرکه را فرمود تا درویش علی را گرفته دست کتف بسته
زده بخدمت مطبخ باز داشتند بنا علی هذا ابراهیم حسین میرزا بقصد ایذای امیر حیدر کرده وی از بلخ گریخته روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه با او لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیده در تقریب
کراز طاهر بلخ بر جوی سیه بقندز رفت او نیز برسم رسالت روانه آستانه خلافت گردانید برآنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر پیوسته در مجلس امیر خسرو شاه غیبت
ملازمان درگاه عالم پناه مینمود و او را بر سلوک طریق مخالفت فرموده در بارگاه سپهر اشتباه ره نیافت چند روز مقید بوده بقتل رسانیدند امیر نظام الدین علیشیر از هرات این خبر شنیده
بغایت متغیر و پریشان گردیده وکس فرستاد تا جسد او را از باباخاکی بفضای چشمه ماهیان نقل نموده و اولاد و اتباعش را بعد از [illegible] رعایت فرمود گفتار در بیان پیوستن محمد حسین میرزا و ابو

الحسن میرزا باسکندر بجهت مخالفت خاقان و فرخ حشمت و انهزام یافتن ایشان از دست ملازمان موکب ظفر نشان در موضع چلواچشمه

در ان
اوان که خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده بسرخس عنان عزیمت بکنار آب مرغاب تافت ابوالحسن میرزا از استراباد و ایام قلعه داری شتافت آمده بود و آن بلده را ایلچی از امرای معتمد سپرده
خود با فوجی از ابطال رجال اثر بیان بیشه رزم و جدال روی توجه بملاقات کپک میرزا آورده بعد از وصول بجدو و ابیورد کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باعزاز و احترام استقبال نموده
مراسم نیاز و پیشکش با حسن وجهی بجای آورد و آن دو فرزند سپهر جهانبانی را در یک برج سعادت روی نمود و تمشیت امور جهانبانی را قرعه مشورت در میان انداختند و خاطر بر محاربه پدر بزرگوار قرار
داده پنج شش هزار سوار مجتمع ساختند این خبر در منزل باباخاکی بسمع اشرف آن آفتاب برج شرف رسید آن حضرت امیر مبارز الدین ولی بیک را باعلی درجه رعایت و تربیت رسانید و بحکومت
دار السلطنه هرات سرافراز ساخت و بدان جانب روان کرد بعد از آن موکب ظفر نشان باطفاء نیران طغیان شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود خاقان منصور با وجود ضعف
مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت میفرمود ابوالحسن میرزا و محمد حسین میرزا چون از قرب وصول لوای جهانگشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفتند
و عنان بازگشتی [illegible] تافتند خاقان منصور در اثنای راه خبر توجه فرزندان را استماع نموده تصور فرمود که داعیه قتال و جدال ندارند بلکه گریز و ستیز اختیار
نموده کلمه الفرار مما لا یطاق در صحیفه خاطر می نگارند بنابر آن ابو المنصور مظفر حسین میرزای گورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس را با اکثر لشکر ظفر اساس بتعاقب ایشان روان ساخت
و بنفس نفیس در حرکت تانی نموده باهستگی حرکت می فرمود چون شاهزادگان نزدیک بچلواچشمه رسیدند بخلاف تصور شنیدند که ابوالحسن میرزا با لشکر در تمام منتظر رزم و پیکار ایستاده اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته علم
برافراشته آئیره قتال و جدال نهاده اند لاجرم ایشان نیز بتعبیه سپاه پرداخته با آنکه علم نصرت نشان مظفر حسین میرزای گورکان از افق قول طلوع نموده در برانغار حیدر میرزا توقف نموده جرانغار بوجود ابن حسین میرزا
استحکام افزود و از آنجانب ابوالحسن میرزا در قلب جای داشت و کپک میرزا در برانغار رایت شوکت برافراشت ابراهیم ترخان در جرانغار بایستاد و بدین ترتیب هر دو سپاه روی
بر رزمگاه نهادند و در دشت چلواچشمه تقارب فریقین بتلاقی انجامید دلیران روز پیکار در رسم [illegible] کام جان جمعی از جوانان را بسبب تجرع جام ناخوشگوار حرکت تلخ گردید و پیکان
تیر دیده دوربینشان خون از فواره دلها روان ساخت و شعله سنان سینه سوز جان جوشن را در محاق احتراق انداخت ز تیغ خون فشان و خنجر تیز ز پیکان خدنگ انگیخته خیزان

چنان خون بخشید اهل تیمور که حلوا چشمه شد جوی زخون پر، در آن روز هولناک از جوانان شاهزاده کال ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب آن صدمه نیاورده عنان بوادی فرار تافت و کپک میرزا نیز میمنه لشکر خود را بر حسین میرزا تاخت شاهزاده نیز انهزام یافت مظفر حسین میرزا که در قول بود چون حال بر این منوال دید خواست اقتدا به برادران نموده پشت بر معرکه گرداند اما امیر سلطانعلی عنان اسب شاهزاده را گرفته از آن حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد مخالفان دلیرتر شوند و نکبت این هزیمت بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده ثبات قدم ورزید خاقان منصور در دره که منتهی بحلوا چشمه بود بود وقتی که در ملازمت موکب همایون غیر خواجه شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی نویسندگان و جماعت امیر آخوران و اختاجیان و شاگرد پیشگان کسی نبود از گریختگان برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت از کمال توفیق جلی و عنایت ازلی از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج جامه جنگ در پوشید و مغفر بر سر نهاده بر اسب دلدل رنگ آتش آهنگ سوار گردید و عنان بحرکت لسان یادباران بجانب معرکه پیکار انعطاف داده فرمود که نقاره و کورگه همایون را بلند آوازه ساختند و سورن انداختند و رایات نصرت آیات برافراختند بدین طریق از دره بیرون آمده چون نظر لشکر ابوالمحسن میرزا بر ماهیچه علم نصرت شیم افتاد یقین دانستند که خاقان نصرت حشم بر باره کوه پیکر نشسته میان همت بعزم رزم چست بسته لرزه بارکان اقتدار ایشان راه یافت و نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان نصرت آثار وزید و هر یک از آن دو شاهزاده عنان بطرفی تافتند و کپک میرزا راه استراباد گرفت چون گریختگان سپاه خاقان حقیقت واقعه را شنیدند تیغ از نیام انتقام کشیدند بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان از تعاقب سالما غانما مراجعت کردند خاقان منصور لوازم حمد پادشاه غفور مرعی داشته صدقات و نذورات بمستحقان رسانیده در باره جماعتی که در آن محاربه آثار دلاوری نموده بودند انعامات فرموده فتحنامها باطراف بلاد خراسان روانه گردانیدند والله اعلم بالصواب

ذکر نهضت همایون خاقان والامکان بجانب جرجان و مسارعت در مراجعت بواسطه طغیان بدیع الزمان میرزا

از آن زمان که محمد حسین میرزا استراباد را از مظفر حسین میرزا کودکانه انتزاع نموده پیوسته خیال توجه بدان صوب مکنون ضمیر همایون بود اما بواسطه موانع متنوع که در بلاد خراسان وقوع می یافت آن داعیه از حیز قوت بفعل نمی آمد بعد از محاربه حلوا چشمه که کپک میرزا باستراباد شتافت و میان برادران اسباب محبت تمهید یافت خاقان مظفر لوا آن عزیمت را تصمیم داده روی توجه باستراباد نهاد و این خبر بشاهزاده رسید سیلاب اضطراب از سر او درگذشت و با فوجی از خواص سپاه در طریق پرشورت سلوک داشته متوجه کنار آب اترک شده از میان ترکمانان سرحد گذشت در اثنای راه کپک میرزا دو بار از بر در اغارت کرده بطرف خراسان عزیمت نموده مانند شیر خشمناک [illegible] در آن ولایت درآمد و کیفیت حال را بابوالمحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدس را بنام محمد حسین میرزا نوشته نزد شاهزاده فرستاده بزبان لطف و مرحمت پیغام داد که هر چند تو حقوق ابوت را بعقوق مخالفت مبدل ساخته با ملازمان موکب نصرت نشان در مقام مقابله و مقاتله درآمدی اما بقلم شفقت اصلی رقم عفو بر جریده آن جریمه کشیدیم و ایالت مشهد مقدس را با توابع و لواحق بدان فرزند عزیز مفوض گردانیدیم می باید که از افعال سابقه نادم و پشیمان بوده من بعد بلوازم خدمتکاری قیام نمائی و آن مملکت را بیمن عدالت و رعیت پروری معمور و آبادان گردانی بعد از آنکه پیغام خاقان منصور و منشور مذکور به محمد حسین میرزا رسید مسرور و مبتهج گشته بمشهد مقدس شتافت و قدم در وادی فرمانبرداری نهاده دیگر امری از او که موجب آزردگی خاطر آفتاب احتشام باشد صدور نیافت خاقان منصور بعد از طی منازل و مراحل خطه استراباد را از یمن مقدم همایون غیرت گلستان ارم ذات العماد ساخت و پانزده روز جناح مرحمت بر مفارق متوطنان آن ممالک گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت در اثنا قاصدی از دار السلطنه هرات از نزد امیر مبارز الدین ولی بیک بپایه سریر اعلی رسید و بعرض رسانید که میرزا بدیع الزمان با سپاه انبوه بنواحی هرات تشریف آورده دخان طغیان مرتفع گردانیده اکنون در ظاهر آن بلده قبه خرگاه با اوج مهر و ماه برافراشته و باتفاق امیر ذوالنون ارغون همت بر تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور این خبر شنوده نشان حکومت استراباد بمصحوب مولانا شمس الدین علی شاه مکتوبی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت مبنی بر نصایح سودمند و مواعظ دلپذیر بنام شاهزاده روانه ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراخت بعد از وصول اسفراین زمام ایالت آن قصبه را در قبضه اقتدار امیر بدر الدین نهاد و کوچ بکوچ بسبزوار شتافت و حکومت آن بلده را با توابع و مضافات بمظفر حسین میرزا داد و مولانا شمس الدین محمد پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید فرامین مطاعه را بشاهزاده نموده لوازم تبلیغ رسالت را بتقدیم رسانیده بحضرت بار دیگر استراباد را مسند سلطنت ساخته لشکر جرجان را فراهم آورده رایت نخوت و عظمت برافراخت

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هرات و رفتن وی بجانب مرغاب بعد از معاودت

در آن زمان که خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا عنان بکران بصوب استراباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور به ییلاق غور خرامیدند خیال تسخیر خراسان کرده سپاهی هزاره و نکودری و قبچاق را جمع گردانیدند بعد از تقدیم مشورت علم نهضت برافراخته با جنود نامعدود به بالای ولایت هرات رو در شتافتند از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هر چه یافتند تصرف کردند و از آنجا عنان عزیمت بصوب مزارات مقدسه تافتند و از نهر کارتیز گوسفند بسیار غنیمت کرده متوجه دار السلطنه هرات شدند از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و سایر امرا که در آن بلده فاخره بودند در بحر اضطراب افتادند و برج و باره شهر را مضبوط ساخته مردم بلوکات را بشهر در آورده و خاطر بر تحصن قرار داده چون بدیع الزمان میرزا بقصبه [illegible] رسید امیر ذوالنون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود مانده بودند امیر ذوالنون را تنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت کرده امیر ذوالنون با لشکر اندک دغدغه بسیار نزدیک رسید و در آن حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چکچکتو بهرات آمد امیر محمد ولی بیک مستظهر گشته دو سه هزار [illegible] تجمل ساخته در رکاب محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا بعزم رزم از دیوار بست بیرون رفت محمد معصوم میرزا را در قلب سپاه باز داشت و خود در میمنه ایستاده ضبط میسره را بعهده سید عبدالله میرزا و امیر بابا علی باز گذاشت از آنجانب بدیع الزمان میرزا در نواحی لکت لکجانه [illegible] بامیر ذوالنون پیوست در وقتی که آتش میکشیدند قراولان خبر رسانیدند که سپاه باغی نمودار شد بمشاهدت امیر ذوالنون با لشکر افزون پای در رکاب آورده چون شیر غران متوجه [illegible] پیکار گشت

الکن چون فریقین بهم رسیده آواز کوس و نفیر از ایوان کیوان درگذشت از هر دو طرف شیران بیشه تیر و تیغ کین آخته بیکدیگر تاختند و گرد از فضای هیجا باوج فلک اثیر گرد
رسانیدند و غدا آفتاب را در زیر نقاب غبار مستور ساختند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان میگفت و تیر مرگ تا شیر دل پهلوانان را بسان لعل بدخشان میسفت و شمشیر بارک شکاف
بیک ضربت از فرق تا بناف میشکافت بر آمد فغان از زمین و زمان بر آمد تزلزل بگردون و مکان ز تیغ سرانداز و تیر خدنگ هوا خون فشان شد زمین لاله رنگ در آن اثنا ماهچه
لوای کشورکشای بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخت میرزایان را از مشاهده این حالت دست از کار و دل از جای رفته نخست سید عبدالله میرزا و بعده بابا علی فرار نمود بعد از آن محمد معصوم میرزا
و سید عبدالله میرزا و امیر مبارزالدین محمد ولی بیک گریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا مصلحت در آمدن ندیده روی بدربار دولت همایون آوردند اما امیر محمد ولی با سایر گریختگان
بمحصورآمده دروازها برکشیده بروج را بمردم اعتباری سپرده سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور لنگر نشین نزول اجلال فرموده پس از چند روز از آنجا بپل مالان نقل کرد جمیع سپاه
که بایکدیگر مباشر جنگ و پیکار گرده از هرویان شهر بدو دهند بنابرآن بدارا و صولسا کنان رسیده سپاه را اجازت حرب نداد چون مدت چهل روز حال براین منوال بگذشت و خبر ورود خاقان منصور مسموع
بدیع الزمان میرزا شد مصلحت در حرکت دید از پل مالان بپل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت پس از سه روز اعلام ظفر انجام خاقانی پرتو وصول بر سواد هرات
انداخته اعاظم و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام نمودند خاقان منصور همگنان را پرسش و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک و جماعتی را که در ایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده
بودند بمزید عنایت سرافراز گردانید و بدولت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط باوج عیوق رسانیدند

ذکر تفویض سلطنت بلخ ببدیع الزمان میرزا و باز آمدن محمد ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر خاقان مظفر لوا

چون بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلده هرات کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر
بادغیس و چیچکتو در ظل رایت او مجتمع گشتند شجاع بیک نیز از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد بهر بده بختی که از قبل خاقان منصور در قلعه مروچاق حکومت مینمود
از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیک روی بتسخیر القلعه آورده و هزاره و تکودری و سایر افراد لشکر سپر بر سر کشیده دست به تیر و کمان بردند و بقدم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند تا
بهر بیداز صباح تا نیمروز بمجادله مشغول شده بالاخره از مقاومت عاجز گشته شجاع بیک قهرا و قسرا حصار مروچاق را گرفته اسیر بریده را دست و گردن بسته و پای بمردانگی شکسته نزد بدیع
الزمان میرزا فرستاده آنحضرت جریده او را بعفو اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمان داد خاقان منصور در بلده هرات از فوت سپاه کثرت استعداد و فرزند دلبند از توقف یافته بغایت مضطرب شد
زیرا که در آن والا سپاه نصرت پناه از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسبان ایشان لاغر و ناتوان بود و طیقو نهشند تا آنکه چند روز آسایش نمایند مرتکب سفر گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب
مقاتله و مقابله بگشایند لاجرم خاقان منصور با مقربان حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح مصالحه پرداخت مولانا فصیح الدین استرابادی را جهة تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب [illegible]
جناب صاحبی در آن مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسید بخوبترین عبارتی اداء رسالت نموده شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص فرمود
آنحضرت بنابر حقوق ابوت مایل صلح و صفا گشته بعد از تکرار آمد و شد سفیر هم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ از کنار آب آمویه تا مرغاب من حیث الاستقلال تعلق به بدیع الزمان میرزا داشته
باشد و در آن ولایت نام نامی آنشاهزاده گرامی در خطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی گردانند دیگر هیچیک از پدر و پسر طریقه ناستوده مخالفت و عناد بظهور نرسانند بنابر آنکه ابراهیم
حسین میرزا در بلخ بود و چندگاه با خسروشاه معاونت کرده آن ولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده آن خطه را به برادر بزرگتر ندهد و از آن جهة فتنه
و کدورت حادث گردد بنابرآن خواجه شهاب الدین عبدالله را فرمود که بجناح استعجال ببلخ شتافته بتقدیم مقدمات مناسب چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم بلخ بر امین قضیه
نکرده بجانب اردوی پدر بزرگوار پیوندد و خواجه برحسب فرموده کاربند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا بآنحدود شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرده
شاهزاده را بملازمت پدر بزرگوار مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد و در اثنای راه آن دو دری برج نامداری را بایکدیگر ملاقات دست داده ابراهیم حسین میرزا بلوازم پیشکش و نثار پرداخت
بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و دلجوئی او را بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامیده و عمر بیک در خدمت
شاهزاده توقف نمود و ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را پیشنهاد همت گردانید چون ماهچه رایت فتح آیات سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایت طلوع کرده
جناح مرحمت و عاطفت بر مفارق ساکنان طخارستان سایه گستر و امیر خسروشاه رسل و رسایل را با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاده اظهار متابعت و
مخالصت نموده در ممالک قندز و بغلان و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و ختلان و بدخشان خطبه و سکه بنام نامی آنحضرت تزیین داد و بدیع الزمان میرزا قاصد او را باصناف عواطف
خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت با انعام خلع فاخره و زر و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخت و بجهة امیر خسروشاه نیز شمشیر مرصع و قبای زردوز و اسب با زین مرصع
مهیا فرموده تکمیل کرد و خود بر تخت فرمانفرمائی استقرار و بدولت و اقبال متمکن گردید

در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی و نهضت رایات نصرت آیات خاقانی بسمت خطه استراباد نوبت ثانی

چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرده اکثر توابع و لواحق آن ولایات
بحیز ضبط در آورده خیال تسخیر ولایت خراسان در خاطرش افتاده در اواخر سنه خمس و تسعین با سپاهی شجاعت نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد و بیکناگاه منزل امیر بدرالدین را
دایره کردار در میان گرفت کسی از آن شیر بیشه هیجا فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر بدرالدین عنایت تربیت خاقان منصور که بهمه حلقه مطاوعت شاهزاده در نیاورد و به
اندک مردمی که در ملازمتش بود دست به تیر و سیف و سنان و سپاه استراباد نیز آغاز کارزار کرده امیر بدرالدین مانند شیر بر ایشان حمله نموده بزخم ناوک دلدوز و ضرب سنان سینه سوز رونق بازار
بهادران ابیکشو داچون لشکر میرزا محمد حسین بسیار بودند او را در میان گرفتند و از طرفین جوانب علی التوالی و التعاقب سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند در اثنا عرض

عرض امان کرده ابوالعطف شاهزاده امیدوار گردانیدند تا مهمات جنگ باز داده جان عزیز بخود داده معرض هلاک نیاورد امیر بدرالدین اصلا آن سخنان را بسمع قبول نشنیده حرب عسکر ابو [illegible]
از ضرب تیغ آبدار شربت شهادت درکشید و چون مظفر حسین میرزا و دیگر ارباب طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدرالدین استماع نمود عزم رزم جزم کرده باحضار عساکر فرمان داده سپاه
سوار جرار باتفاق امیر محمد قاسم برسم منقلای روانه داشت محمد حسین میرزا پس از فراغ از امر اسفراین بعزم سبزوار در حرکت آمده درویش محمد کوکلتاش ایشیک را با جنود خویش مقدمه نموده روانه ساخت
در اثنای طریق امیر محمد قاسم بدرویش محمد کوکلتاش دوچار آمده هنگامه رزم گرم گردید
آن میرزاده پسندیده اخلاق که خلاصه اولاد امیر حاکو بود در بین اشتغال بایره قتال و جدال بزخم تیری از پای درافتاده درویش محمد کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری
از جنود مظفر حسین میرزا را بتیغ بیدریغ بگذرانید و زمره را اسیر گردانید چون گریختگان بعسکر شاهزاده رسیده کیفیت را بعرض رسانیدند مردم بیتابانه بهم برآمدند که مظفر حسین میرزا مجال توقف
نمانده روی بطرف ولایت ترشیز آورد و تا قصبه تربت عثمان عنان بازکشید و کپک میرزا بعد از استماع این خبر مشهد مقدس را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نسا و ابیورد بر
افراشت و از آن جانب محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استراباد تا نیشابور را جلوگاه سپاه ظفرپناه ساخته و طریقه عدالت مرعی داشته بقتل و غارت و تخریب مشهد و ولایت [illegible]
کیفیت وقایع آنکه خاقان منصور باوجود ضعف تن و استیلای لوازم پیری بر شهرستان بدن از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفه محفوف بانواع فتح و فیروزی درآمده
امیر نظام الدین علی شیر و امیر مبارزالدین محمد ولی بیک را در هرات گذاشت و در ماه محرم الحرام سنه ست و تسعمائه روی براه آورده علم نهضت بجانب استراباد برافراشت و در اثنای راه مظفر
حسین میرزا و امیر محمد برندق برلاس و سایر حکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشتند و عاکفان و ثناخوانان کمر خدمت بر میان
بستند چون خبر نهضت رایت ظفر آیت بمحمد حسین میرزا رسید صلاح در توقف ندید کرت دیگر عنان بوادی فرار گردانید حضرت خاقان بعد از طی منازل دارالفتح استراباد را مقر نزول همایون ساخته
داده جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و تمهید بساط معدلت و انصاف و انتساخ رسوم بدعت و اعتساف پرداخته دستور [illegible] دولت سروری
پروری برافراخت در آن اثنا محمد محسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان سخندان باستان سلطنت آشیان فرستاده ملتمس
خویش را عرضه داشت بندگان خاقان منصور خاقان منصور ازین معنی بغایت مبتهج و مسرور شده فرستادگان شاهزاده را باصناف الطاف مفتخر و مباهی گردانیده استمالت نامه ارسال داشت
و بملاقات فرزند ارجمند اظهار شوق فرمود و محمد محسن میرزا بعد از مطالعه مکاتیب مطاعه بجانب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده نامزد کرد و بر زبان
الهام بیان گذرانید که در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط را نامرعی مگذار زیرا که محمد حسین میرزا بغایت نزدیک است مبادا که خود را بکپک میرزا رساند و دست برد نماید امیر محمد برندق با علی
طی مسافت بشاهزاده رسیده پیشکش کشیده از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت شاهزاده نسبت بجناب امارت مآب لوازم اعزاز و احترام مرعی
داشته همعنان او رایت عزیمت بصوب اردوی معلی برافراشت و در غایت غرور و غفلت قطع منازل مینمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرموده پدر بزرگوار طریق
حزم و احتیاط را رعایت نمینمود تا محمد حسین میرزا بدان جانب ایلغار کرده در یکی از آن احوال که اکثر سپاه کپک میرزا بطلب جو و کاه پریشان شده بودند یکبار بر سر اردوی [illegible]
محمد محسن میرزا سیاهی سپاه محمد حسین میرزا را دیده دانست که مجال توقف محال است باتفاق امیر محمد برندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت تمام اسباب
و شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته یکبار آب اترک بازگشت چون خاقان منصور استماع نمود که آنچه بر ضمیر انور همایون گذشته فرزند ارجمند را بوقوع پیوست
فرمان صادر شد که امرای عظام و وزرای آصف احتشام یراق کپک میرزا را از خاصه همایون سرانجام نموده باستقبال او بروند و هریک از ارکان دولت جهت هریکی از امرا خواص شاهزاده
اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بر آن حسب الحکم بتقدیم رسانیدند باضعاف آنچه محمد حسین میرزا گرفته بود در اردوی همایون سامان یافت امرای عظام آن اشیا را نزد
شاهزاده فرستاده بعد از آن مراسم استقبال بجای آوردند کپک میرزا بسر منزل سکندر بسعادت بساط بوس خاقان ظفرقرین فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استغفار نمود و بانواع شفقت و عطوفت
و اصناف مرحمت و رأفت مفتخر و مباهی گشت و پایه قدر و منزلتش افزوده بفرمان خاقان مظفر لوا منصب امارت دیوان اعلی بشاهزاده سعادتمند وثوق گرفت و نزد این مطالعه عهد عالی آن ورق
درج کامکاری صفت زیب و زینت پذیرفت در آن اثنا بتلقین عالم غیب و ارشاد هاتف لاریب محمد حسین میرزا از طریق مسلک مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داده جهت عذرخواهی
حضرت پادشاهی قاصدان سخندان با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه فرستاد خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند را بحسن قبول تلقی نموده عرق شفقت ابوت در حرکت آمد بار دیگر
سلطنت جرجان بوی تفویض فرموده بعد از آمد و شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالی مکان مجدد ایالت مملکت جرجان را نزد شاهزاده فرستاده عزم مراجعت
بمستقر جاه و جلال جزم کرده عنان بصوب خراسان انعطاف داد و در اثنای راه قابلیت محمد محسن میرزا را بخلع طلا و زر کمر مرصع زیب و زینت بخشیده تجدید ایالت ولایت طوس را
بدو عنایت کرده فرمود که با وجود پیری و بارندگی در طی مسافت طریقه مسارعت بتقدیم رسانید

ذکر انتقال مغفرت حضرت سلطانی از این منزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایات حضرت خاقانی در مستقر اقبال و کامرانی

از مطلع ضمایر فضایل آثر طالبان مناظم سخن دانی بر عالم افروز معانی طالع است که جناب جلال سبحانی اشرف
طبقات امتنانی را بشرف ولقد کرمنا بنی آدم مشرف ساخته و تشریف خطاب ابن آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی قصر مباهات ایشان را باوج سموات رسانید و بیقین معلوم
بود که اوقات و فضای اقتدار آن فرخ گرامی غیر این مرحله بی اعتبار و سرای ناپایدار جایی نباشد و دنیا نزد اهل خرد بس محقر است با آفتاب قدر تو از ذره کمتر است بلکه مناسب شان
و رفعت مکان طایفه که خلعت افتخار شان بطراز و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا مطرز باشد آنست که پیش از چند سال در این منزل پرملال نپایند و چون ندای یا ایتها النفس المطمئنة بشنوند بی‌تحاشی

یی ضایع یا اجمال بریاض دلگشای جنان بر انتقال نمایند و تقدم همت از مضیق زحمت بوسعت سرای رحمت انتساب حسن امید بدید و بصیرت تماشای عالم ملکوت نموده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند برین سرای فنا دل منه که جای دگر برای مسکن تو کشیده اند قصور هرچند عارف خبیر داند که غرض از تمهید این تشبیب چیست که خامه مشکین عمامه کسوت سوگواری پوشیده و کیفیت این مصیبت را باین عبارت درسلک تحریر میکشد که روز دوشنبه پنجم جمادی الآخر قاصدی قمر سیر از اردوی علی بدار السلطنه هرات رسیده این بشارت رسانید که موکب کواکب مراتب به جناح استعجال متوجه سریر سلطنت و استقلال است از اهتزاز نسایم این خبر بهجت اثر در قلب بستان ریاض امانی و آمال متوطنان آن دیار خضرت و نضرت پذیرفته خاص و عام فرق انام فرح وانبساط تمام دست داد و در همان شب بهانه شنبه بنیت متبین مقرب حضرت خاقان ظفرقرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجله اصحاب و اعزه احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزیدند روز دیگر از آنجا تشریف برباط آتاب برده در آن مقام قرب وصول موکب همایون استماع فرمود و در اکثر آن شب از غایت شعف بادراک شرف ملازمت خاقان سعید کامکار بیدار بود وقتی که رایضان تقدیر محفه زرنگار خسرو ثوابت و سیار را بر توسن سپهر دوار بستند بصحت و سلامت سوار شده بجانب رباط امیر محمد ولی بیک که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود و بعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان سعادت انتساب از پیش رسیده بتقبیل انامل فیاض آنجناب سرافراز میگشتند و نوازش می یافتند در موضعی که مشهور است بخواجه عبدالله محفه محفوف بدولت و اقبال خاقان ستوده خصال از دور بنظر درآمده عالیجناب بالی آب خواجه شهاب الدین عبدالله مبشر را بمقرب حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش کشیده مراسم پرسش بتقدیم رسانید هنوز از آن سخن فارغ نگشته بود که تغییر تمام بحال آن امیر عالیمقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله رسن و انقباض باشد مقارن این سخن محفه حضرت خاقانی نزدیک رسید مقرب حضرت سلطانی از اسب فرود آمده بعزم معانقه خاقان عالم پناه پیش رفته چون پاهای آنجناب قوت رفتار نمانده بود یکدست بدوش خواجه و دست دیگر بکتف مولانا جمال الدین قاسم خواندامیر نهاده بلطایف الحیل خود را نزدیک محفه رسانید بتقبیل انامل فیاض قیام نموده و از استیلای ضعف هم آنجا نشست هرچند خاقان سعادت مند بلطایف دلجوئی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست داد و این معنی موجب پریشانی خاقان شده فرمود که آنجناب را در محفه خاصه که کوتل بود خوابانیدند و حکم شد هم امشب بشهر رسانند و خواجه عبدالله بتعهد حال آن مهر سپهر کمال بازداشته بنفس نفیس متوجه رباط شد آنگاه علامات سکته در نبض و بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند هم آنجا مریض را فصد باید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی زیارتگاهی که او نیز دم از طبابت میزد خلاف طریق مسلوک داشته گفت که بعد از وصول بهرات و اجتماع اطبا در علاج شروع باید کرد خواجه عبدالله رای او را صواب شمرده مقرب حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده بروی براه آوردند بنده دولتخواه که غریق بحر نعم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبدالله رسانید که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در امر فصد تاخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت آنجناب در تردد افتاده مسرعی نزد حضرت خاقان فرستاده کیفیت حال را پیغام داد آنحضرت فرمود که باقتضای رای این ضعیف عمل نموده رگ بگشایند اما تا زمان باز آمدن قاصد مدتی گذشت لاجرم بعد از فصد زیاده به پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته در نیم شب جمعه آنجناب را بمنزلش رسانیدند علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشتند و نوبت دیگر فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد همان لحظه خاقان ظفرقرین ببالین امیر عدیم النظیر تشریف آورد و از غایت شعور دیده دل بر واقعه ناگزیر نهاده قطرات سرشک از فواره دیده بارید روز شنبه صعوبت آن عارضه بیشتر شده صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش قفس قالب شکست و از تنگنای هیکل جسمانی بسوی ریاض جاودانی پرواز نمود

دردا که پاکباز جهان از جهان برفت پاک آنچنان که آمده بود آنچنان برفت
روحش که پاکباز معارف شکار بود آواز طبل باز شنید و روان برفت

علی الصباح که خورشید خاوری از سقف نیلوفری مانند شعله از دود از درون ماتم زدگان ظاهر شد آن خبر محنت اثر در دار السلطنه هرات اشتهار یافت نایره ماتم و اندوه از کانون درون خواص و عام سر بر زد آه و ناله و نفیر از میر و وزیر و برنا و پیر بصعود گنبد سپهر دوار رفت چرخ اخضر بموافقت اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون پوشید سحاب دربر افکنده بجای اشک قطرات باران ریزان ساخت علما و اعلام عمامه عزت از سر افکنده متحیر شدند که دیگر تربیت از که یابند و فضلای لازم الاحترام را روی شکیبائی چاک گشته ندانستند که من بعد مجلس که شناسند سنگدلی کو که از صدمت آن حالت متزلزل نگردید و خوی بیرحمی سپهر که از الم آن حادثه خیل نجوم از ایوان اشک غم از دیده فرو بارید

چه خون نبارد چشم سپهر چه گشت روشنی آفتاب و ماه و مهر
چرا سلک ایام درهم نشد چرا ماه از رشته العالم نشد

خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگم آغا با سایر خواتین عظام بمنزل مقرب حضرت سلطانی آمده سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن آن بدل بی بدیل را بطریق شریعت غرا غسل دادند و جنازه حشمت اندازه او را بعیدگاه هرات بردند بعد از ادای نماز گنبدی که در مسجد جامع آن جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت سنیه خیر البریه علیه السلام والتحیه مدفون گردانیدند ای خاک چه دانی که چه دربر داری حضرت خاقان سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارک بود و بعد از مفارقت آن امیر صاحب تدبیر صاحب حشمت غمناک و متالم آنگاه بترتیب آش مشغول اشارت فرمود امرا و تواجی و خوانسالاران آنقدر طعام مرتب ساختند که در شهر بآن عظمت منزلی که گنجایش کشیدن آن اطعمه داشته باشد نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و صدور و وزرا و ملک تمام فرق برایا در روز هفتم آن مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان در شمالی عیدگاه دار السلطنه هرات جمع آمدند و خاقان منصور در خیمه و خرگاه همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی ترتیب داد که در ازمنه سابقه دور هیچ سپهر کم دیده و در هیچ عهدی چنین جشنی نهاده بود امرا و تواجی سوار شده بلوازم چاشنی پرداختند تواچیان و خوانسالاران آغاز آش کشیدن کردند بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان بقرائت کلام الله پرداختند ختمات بجای آوردند خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را سلب کسوت تعزیت امر کردانیدند و لباس فاخره پوشانیدند آنحضرت اکثر آن جماعت را نزدیک

نزدیک بپایهٔ سریر خلافت مصیر خزنده بزبان لطف و مرحمت نوازش نموده بصبر و ثبات وصیت فرمود و شعرا و فضلا وفات آن امیر بلاغت شعار را بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیهٔ آن ذات خجسته صفات قصاید و قطعات منظوم گردانیدند از آنجمله امیر صدرالدین ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان نگاشت

میر دین پرور علیشیر آنکه بود ║ عقل و دانش ملک و ملت را پناه
در هدایت هادی راه هدی ║ در ولایت والی دین آله
عاقبت زین تنگنا آمد بتنگ ║ شد سوی فردوس با صد عز و جاه
از جهان چون رسید مش تاریخ فوت ║ گفت رضوانش ولایت انتباه

و راقم حروف را در این مصیبت شامله این قطعه بخاطر رسیده

جناب امیر هدایت پناهی ║ که ظاهر از او گشت آثار رحمت
شد از خارزار جهان سوی جایی ║ که آنجا شکفتست گل زار رحمت
چو نازل شد انوار رحمت بروحش ║ بجو سال فوتش ز انوار رحمت

بنا بر آنکه قلم دو زبان مکارم اخلاق و محاسن آداب و تفصیل اشعار و مؤلفات و تعداد آثار و عمارات آن امیر فرخنده صفات را در رساله علیحده موسوم بمکارم الاخلاق تمام در سلک تحریر کشیده و آن نسخه در میان فرق انام اشتهار تمام دارد در این مقام بذکر آن امور شروع ننمود و لوای بیان سایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور برکشود

گفتار در بیان آمدن ابوالمحسن میرزا بملازمت حضرت خاقان و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار رحمت و مغفرت حی رحمن

شاهزاده والا گهر معین الدین ابوالمحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار نسبت ببرادر عالیقدر بکمال عطوفت و مهربانی بتقدیم رسانیده ایالت ولایت طوس و مشهد و نسا و ابیورد و سایر توابع و لواحق بوی مفوض گردانیده لاجرم طوف قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال را نیت در همان اوقات که امیر علیشیر وفات یافته بود بزبانی عذرخواه و دلی مشحون باخلاص و وفا بدار السلطنهٔ هرات شتافت خاقان منصور آن قرة العین سلطنت را در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد و شاهزاده دو سه ماه در ظل عنایت و پناه عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت گذرانیده رخصت انصراف ارزانی فرمود و بجانب مرو راضی و شاکر توجه نمود و در ماه ربیع الاول سنه سبع و تسعمائه شاهزاده سعادت انتما محمد معصوم میرزا در قاین بمرض اسهال که بعالم ابدی پیوست چون این خبر محنت اثر بعرض خسرو عالی گهر رسید بغایت ملول شد و آخر الامر زبان همایون بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گشود و بعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که سیورغال او بود ببرادر اعیانی ابراهیم حسین میرزا داد و هنوز جراحت محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست مانند اهل نیل ملال دیگر بچهره آمال خاقان پسندیده فعال کشید شاهزادهٔ عالمیان محمد حسین میرزا در سنهٔ ثمان و تسعمائه بحکم اجل طبیعی درگذشت و درین نوبت آفتاب سلطنت از اوج جلال روی بحضیض وبال نهاد و ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بمحنت خسوف مبتلا گردیده در محاق احتراق افتاد

اهل جهان ثبات امید مکن محال ║ پیوسته سرو راست مقرون بهلال
هر کوکب مسعود که بنمود جمال ║ بنمود کمال و پذیرفت زوال

خاقان منصور از صعوبت مهاجرت قرة العین سلطنت عنان شکیبایی از دست داده لباس سوگواری پوشیده و والده غمدیده اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیده خون بارجوی ارغوانی بر دامان روان ساخت و فریاد و زاری باوج فلک زنگاری رسانید

ز مژگان دمادم خوناب میریخت ║ جگر خونابه خوناب میریخت
ز دست جور دوران جفا جوی ║ کهی بر سینه میزد گاه بر روی

آخر الامر دست بدامان صبر زده نعش شاهزاده مرحوم را بآئین شریعت سید المرسلین صلعم در مدرسهٔ سلطانیه دفن کردند و جهت ترویح روح مطهرش چند روز لوازم اطعام و ختمات کلام بجای آوردند در شوال همین سال سلطان سکندر میرزا که برادرزاده و داماد خاقان منصور بود در سفر آخرت شتافت فقدانش تجدید حزن میرزا نموده بدستور معهود لوازم تعزیت و مصیبت داری باقامت رسید و روح شریفش بختمات کلام و اطعام طعام شاد گردید در خلال این احوال عبدالباقی میرزا و میرزا عثمان سعیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبتش از جانب والده بسلاطین آق قوینلو می پیوست و مراد بیک حاکم تبریز که در عراق عجم بایشان پیوسته بود از صدمات سپاه ظفرپناه نواب کامیاب شاهی فرار نموده بدار السلطنه هرات رسیدند خاقان منصور مقدم شریف ایشان را اعزاز داشته میرزا عبدالباقی را بمزید التفات مفتخر و مباهی گردانیده مهد علیا سلطان بیگم را که سابقا در حبالهٔ نکاح سلطان اویس میرزا بود بمیرزا سپرد و بابی در سلک ازدواج کشید

درین ماتم سرای آبنوسی ║ گهی ماتم بود گاهی عروسی

ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی حوادث که در آن اوان روی نمود

حاجم حاجی لرکه کوتوال قلعه لاش بود و بهواخواهی خاقان منصور با حاکم سیستان امیر سلطان ارغون یاغی شده عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد مضمون آنکه اگر رایت نصرت نشان یکی از شاهزادگان بساط وصول بهجت شمول را بیاراید فتح سیستان بسهولت میسر گردد بنا بر آن خاقان عالیشان ابن حسین میرزا را با دو هزار سوار آزموده جرار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود آنحضرت بدان ولایت شتافته حدود سیستان را تاخته در آدق رایت اقامت برافراخت چون این خبر بسمع امیر ذوالنون رسید باتفاق ولد رشید خویش روی بمعسکر شاهزاده آورده در طی مسافت مسارعت کرد و در صباحی که هنوز ابن حسین میرزا در خواب و لشکریانش متفرق بودند ناگاه علم امیر ذوالنون پرتو وصول بر نواحی آدق انداخت شاهزاده متحیر شده با پانصد سوار که در آن زمان در رکاب سعادت انتسابش بودند متوجه محاربت از آن جانب فاضل کوکلتاش که مقدمهٔ لشکر ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان بردند مقارن آن حال از یک طرف امیر ذوالنون با جمعی از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیک با فوجی از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاهزاده را شکاروار در میان گرفتند آنحضرت ساعتی بمحاربه قدم نموده در اثنای کر و فر آن شیر را بزخم تیر مجروح ساختند لاجرم عنان فرار بصوب هرات تافت امیر ذوالنون رایت عزیمت بشهر بوقلون افراخته مظفر و منصور بقندهار و در شتافت در سنهٔ تسع و تسعمائه فریدون حسین میرزا بجهتی خیال کرد که بهانهٔ شکار از هرات بیرون رفته راه استرآباد در پیش گرفت بعد از وصول بحدود آن ولایت محمد حسین میرزا امر استقبال بجای آورده درباره برادر انواع اشفاق و اعطاف ظاهر کرد و بحسب تقدیر ملک قدیر هم در آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا گشته درگذشت فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری بمسند سروری نشسته قایم مقام برادرش گشت

گفتار در بیان مبادی احوال جوانی و زمان کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی

سالک مسالک جهانبانی محمد خان شیبانی ولد بداق خان بن ابوالخیر خان از خواقین الوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت ممتاز بود و مادام الحیات

در محل اقبال رایت سلطنت و استقلال بر می افراشت چنانچه سابقاً مذکور گشت که سلطان ابوسعید میرزا از وی استمداد نمود و بهمین جهت آن خان عالیشان را فتح سمرقند دست داد و در محلی که خاقان
منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا از وی خواهش امداد نمود مادر محمد خان نوری بیگم را جهت بوداق خان عروسی کردند و تولدش در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود چون آن ولد ارجمند شیخ
و امیر سید جدش ابوالخیر خان و پدرش بوداق سلطان را اجل موعود بعالم آخرت رسانید نقش جهانگیری و کشورستانی بر لوح خاطر مرتسم ساخته امرا از نک را بسلطنت خود دعوت
کرده چندگاهی در دشت قبچاق و حدود خوارزم بلوازم ستیز و گریز پرداخت و بواسطه وفور شوکت اعادی دولت از مقاومت عاجز شده ببخارا خرامید حاکم آن دیار عبدالعلی ترخان مقدم
او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نموده بتحف لایقه بسیار پیشکش نمود و چون محمد خان از بخارا براه بر آسود عبدالعلی ترخان او را بسمرقند برده ملازم سلطان احمد میرزا ساخت و میرزا با وی در مقام تعظیم و حرمت
زندگانی نمود پس از چندگاهی که محمد خان فی الجمله رایتی در هم کشیده از میرزا سلطان احمد گریخته بار دیگر در بیابان صحرا افتاد و بعد از وفات سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا و عمر شیخ میرزا
که هرج و مرج باحوال دیار ماوراءالنهر راه یافت محمد خان لشکری فراهم آورده بمدد و ترکستان شتافت و آن مملکت را مسخر گردانید و در سنه ست و تسعمائه عزم تسخیر ماوراءالنهر جزم کرده روی توجه
کنند بر لشکر تسخیر سمرقند انداخت و با سپاهی [illegible] گذار و در ظاهر آن بلده فردوس مانند محل نصب سرادقات پادشاهی ساخت و حال آنکه در آنزمان خواجه عبدالله بر آن شهر استیلای تمام
داشت جمیع مهمات ملکی و مالی را بمقتضای رای خود سرانجام مینمود و سلطان علی میرزا از سلطنت بجز نامی نداشت هر روز بملازمت خواجه رفته خلاف فرموده او را محال میدانست چون محمد
خان شیبانی چند روز بلوازم محاصره و محاربه پرداخته دانست که سلطان علی میرزا و ارکان دولت او از تعظیم و نخوت خواجه بتنگ آمده اند استمالت نامه بآن شاهزاده ارسال داشته پیغام داد
که درین ایام که ما بجهت لوای ظفر اعلام پرتو وصول بر حوالی این دیار انداخت کیفیت استیلای خواجه یحیی و عدم اختیار آن دودمان شهریاری بوضوح انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغ
بال و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود کرده آن شاهزاده موافقت بیار که عالم پناه آیی تا در سلک اولاد و صلبی انتظام یافته در ظل عاطفت بیدریغ
[illegible] همچنین فقره محبت آمیز مودت انگیز نزد سلطان علی میرزا فرستاد و در مباحث خویش [illegible] آن شاهزاده باتفاق آن ضعیفه ساده بافسانه و افسون فریفته گشته عزم ملازمت محمد خان جزم
کرده و در روز جمعه که خواجه یحیی و اکابر سمرقند در مسجد جامع بادای نماز اشتغال داشتند با پانصد سوار از امرا و لشکریان روی توجه باردوی خان آوردند صید اجل چون اجل آید سوی صیاد رود
محمد خان در کان کل آن شاهزاده ساده دل ملاقات کرده و دو سه روز اظهار عنایت و عطوفت فرمود آخر الامر طریق نقض عهد سلوک نموده نهال حیاتش را بصرصر بیداد از پای در آورد و خواجه یحیی و
اکابر سمرقند چون حال را بدین منوال دیدند بغیر از اطاعت و انقیاد چاره نداشتند جناب خواجه [illegible] بدرگاه سلطنت التجا آمد با اکثر اخوان و اولاد و قرابتان از عقب سلطان علی
میرزا روان گشتند و ممالک سمرقند و بخارا و توابع در تحت تصرف محمد خان در آمده دست تعدی باموال رعایا دراز کرده بلوازم جور و بیداد اشتغال نمود چون سه چهار ماه بدین منوال بگذشت
ظلم اوزبکان از حد اعتدال تجاوز گذشت خواجه ابوالمکارم که از اولاد صاحب هدایت بود و در آنزمان بمرتبه اعتبار و اختیار از سایر ارکان سمرقند ممتاز مینمود قاصدی همعنان برق و باد بدرگاه
حضرت عالیجاه ظهیرالدین محمد بابر که در اندجان قائم مکان پدر خویش میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید گشته و داعیه تسخیر ممالک موروث داشت ارسال فرموده پیغام داد که مناسب آنست که شاه
زاده بر جناح استعجال متوجه تختگاه آبا و اجداد خود شوند و بر وجهی طی مسافت نمایند که فلان شب بظاهر بلده سمرقند رسند تا بنده دروازه شهر را بدیشان [illegible] دولت و اقبال بر روی
ملازمان آستان جاه و جلال بگشاییم و از خروج اوزبکان که در این بلده بظلم و تعدی اشتغال دارند مسدود گردانیم چون این پیغام بعرض میرزا محمد بابر رسید بفتح سمرقند امیدوار گشته قاصد را
مشمول انعام و احسان باز گردانید و متعاقب مواکب گردون مراتب بجانب دارالملک ماوراءالنهر متوجه و حال آنکه محمد خان شیبانی بعظمتی هرچه تمامتر در کان کل نشسته بود و خیال آنکه سمر
قندیان طریق خلاف مسلوک داشته میرزا محمد بابر را بشهر در آورند بخاطرش خطور نمینمود و میرزا محمد بابر از غایت تهور با اندک [illegible] آن مسافت را طی کرده در شب موعود بدروازه سمرقند رسید خواجه
ابوالمکارم باتفاق تمامی اعیان و اعاظم بر حسب وعده بتقدیم رسانیده آنحضرت را بشهر در آوردند و دروازه ها را استضبط ساختند و بگرفتن امرا و لشکریان محمد خان امر کردند لشکر اجمع
در آنشب دیجور [illegible] تسخیر ظاهر کردند و [illegible] سمرقند در منازل و دکاکین ریختند و دست بقتل و غارت بر آوردند و بعضی از لشکریان و خواص خان بحمایت طایفه از مردم در آمده [illegible] لشکریان که گرفتار شده بودند
بادشاه
اختصاص یافته قرب پانصد [illegible] هر یک بنوعی غیر مکرر بر خاک هلاک افتاده عنان بسوی عالم آخرت تافتند علی الصباح که خسرو خاوری بتختگاه نیلوفری انور حضور منور ساخت
ظهیرالدین محمد بابر قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاد و رعایا و بیچارگان سمرقند را امنیت و فراغت دست داد محمد خان در کان کل از کیفیت حادثه وقوف یافته مصلحت در توقف
سمرقند ندیده همان روز کوچ کرده متوجه ترکستان گردید حضرت پادشاه محمد بابر میرزا چندگاه در آن مملکت در غایت رافت و نصفت اقامت نموده بقدر مقدور در باب استمالت سپاهی
و رعیت سعی فرمود اما چون غلات آنجا را [illegible] اوزبک ضایع کرده بودند قحط و غلای عظیم بوقوع پیوست محمد بابر بملاحظه آسایش رعایا سپاه اندجان را متفرق ساخت
محمد خان ازین صورت وقوف یافته بار دیگر همت بر لشکر تسخیر سمرقند گماشته با سپاهی افزون از حد چون عنان بکران بطرف آن بلده فردوس مانند منعطف کرد و بعد از شیوع این
خبر محمد بابر بواسطه تفرقه لشکر روی باندجان نهاد و اهالی آن شهر که راه قدرتی بود در ترک وطن مالوف نمود و آن بلده بدون منازعی در حیز تسخیر خان والا مکان در آمده همت بر اخذ و قتل اکابر
آن مکان گماشت از آن طایفه جمعی که مجال داشتند باطراف ممالک ترکستان و ایران و توران شتافتند و زمره که پای بست دام تقدیر شده بودند سپاه اوزبک خون ایشان را بخاک
راه ریختند خواجه ابوالمکارم بمصلحت آنکه کسی او را نشناسد محاسن شریف را تراشیده روی بترکستان نهاد اما چون در راه اجل رسیده بود آن حرکت نافع نیفتاد جمعی از لشکریان محمد
خان شیبانی او را دیده شناخته نزد خان بردند چون چشم آن پادشاه بهرام [illegible] بر خواجه ابوالمکارم در افتاد پرسید که چرا ریش خود را تراشیده آن جناب در جواب این
بیت خواند چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد اما چون این لطیفه هیچ سودی نداد بهمان لحظه قهرمان قهر شهریاری او را بعالم آخرت فرستاد بیت

رایت استقلال و استبداد آن خان والاتبار در اکثر بلاد ماوراءالنهر صفت استعلا و ارتفاع پذیرفت سمرقند را دارالملک ساخته ایالت بخارا و توابع به برادر خود محمود سلطان عنایت فرمود و حکومت
ممالک ترکستان را باعمام خود کوچم خان و کوچکنجی خان و سونجک سلطان که نبیره دختری میرزا الغ بیگ گورکان است تفویض نمود و آنگاه بخیال استیصال امیر خسرو شاه و تسخیر بلاد حصار شادمان و ختلان و
بدخشان و قندز و بغلان بر لوح خاطر نگاشته علی التعاقب والتوالی سپاه اوزبک را بغارت و تاراج آن ولایت مأمور گردانید و رایت استقلال و تسلط برافراشت گفتار در

بیان بعضی از حوادث شهر بوقلمون و درآمدن کابل بتحت تسخیر امیر محمد مقیم

چون بمقتضای کریمه کل شیء هالک الا وجهه ثبات و دوام خاصه ذات قادر بیچون است و ارتحال
از دنیای دون لازم وجود مخلوقات فرسوده جمیع متوطنان ربع مسکون در شهور سنه سبع و تسعمایه میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار رحمت خداوند جل و علا پیوست
پسرش میرزا عبدالرزاق حاکم آنجا گشته بجای پدر بر مسند حکومت نشست و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد و شیرم که تمام سرانجام جزوی و کلی را پیش
خود گرفته بود و امیر محمد یوسف و امرای دیگر از شهر بیرون رفته فرصت نگاه میداشتند که از میان بردارندش تا که صباح عید اضحی که شیرم در دیوانخانه سلطان آش میکشید با سیصد مرد مسلح بر سرش
رسیده بر سرش تاختند از آنجهة پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در گرمسیر بسمع ولد خوردتر امیر ذوالنون محمد مقیم ارغون رسیده در آخر سنه ثمان و تسعمایه لشکر هزاره و نکودری را بهم
کشیده تسخیر کابل را پیش نهاد همت ساخته بدانجانب نهضت نمود و میرزا عبدالرزاق فرار بر قرار اختیار کرده محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیگ را بحباله نکاح
درآورد و این اخبار در وقتیکه بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسید موجب ابتهاج و فرح مزاج همگنان شد

ذکر لشکر کشیدن بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان عالیجاه و بازگشتن از کنار آب آمویه بسبب نفاق امیر خسرو شاه

چون صیت کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و سپاه
اوزبک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند را متفرق و متبدد گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدان نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و داعیه مقابله و مقاتله خان ترغیب نموده امیر خسرو
شاه نیز ایلچیان ارسال داشته از بیداد اوزبک شکایت نمود و پیغام گذرانید که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان
باردو خواهیم پیوست و درین یورش ملازم رکاب ظفر مآب خواهیم بود بنابرآن بدیع الزمان میرزا رسل و رسایل بقندهار و زمین داور فرستاده امیر ذوالنون را طلب داشت امیر ذوالنون ولد
و درقلم آورده مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه جمع ساخته بقبة الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر اوزبک و فتح ماوراءالنهر قیام نمایند امیر ذوالنون
لوازم اطاعت بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار بجانب بلخ گرائید بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت شعار را بعواطف خسروانه اختصاص داده لوای مراجعت [illegible]
امیر خسرو شاه نیز تحف شاهانه و تبرکات بایسته بنظر امیر ذوالنون فرستاده بمقام مدد که در باب آمدن بکنار آب آمویه تعجیل ننمایند چون زمستان بپایان آید حرکت نمایند تا شاهزاده و نوئین
و زمینه پس از زمستان که سپاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف کوهسار صف کشیده بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده در آخر سنه ثمان و تسعمایه با ده هزار
سوار و پیاده جوشن پوش نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بجانب معبر ترمذ روان شد و امیر عمر بیگ را بدارالسلطنه هرات فرستاده از پدر بزرگوار استمداد نمود و حاکم ترمذ امیر محمد باقر که میرزا قاسم (?)
در فی الحال بانجانب آب آمده بتقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت و پیشکش کشیده عنایت و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذوالنون قراولاغ
نزد امیر خسرو شاه بحصار شادمان فرستاده او را از وصول موکب عالی بکنار آب بتصمیم عزم رزم با محمد خان خبر دادند و فرمودند که بزودی بمعسکر ظفر اثر پیوندند تا انشاء الله بسرعت
بحال دفع اعادی ملک میسر گردد امیر سلطان حسین و قراولاغ با امیر خسرو شاه و برادران او ولی بیگ و پیر ولی ملاقات کرده فرمان بدیع الزمان میرزا و مکتوب امیر ذوالنون را بدیشان
رسانیده ایشان را بتوجه باردوی علی ترغیب و تحریص نمودند امیر خسرو بنابر عدم مساعدت توفیق از اطاعت فرمان سر پیچیده بخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا از محمد خان شیبانی
فارغ گردد شاید که بطمع مملکت میرزا سلطان محمود قصد من نماید لاجرم عذری مستقیم بر زبان آورده فرستادگان را اجازت مراجعت داد چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا رسیدند
و خلاف وعده امیر خسرو شاه را معروض داشتند فی الفور شاهزاده از آب آمویه عبور نموده و مقارن آن حال امیر عمر بیگ از پایه سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلاف مقصود
لشکر بمدد نمیفرستد لاجرم بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون طریق مشورت مسلوک داشته طبل رجعت فرو کوفت بعد از وصول بقبة الاسلام بلخ در چهار باغ ابراهیم منزل گزید و امیر
شجاع الدین ذوالنون را اجازت انصراف ارزانی داشت و خود آنجناب علم نهضت بمستقر عزت برافراشت بدین جهة نقصانی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتنه رخ
نمود و محمد خان بتسخیر بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود

ذکر فتنه که از خواص بدیع الزمان میرزا بظهور رسید و بدان سبب محمد خان از آب آمویه درگذشته ببلخ آمد

سید جعفر که در احوال گذشته مذکور شد که در سلک سادات دشت قبچاق منتظم بود و خواقین اوزبک نسبت باو در نهایت محبت سلوک مینمودند از دیار
ماوراءالنهر ببلخ شتافت و شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرده چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی روی گردان شده و التجا بظل عنایت پادشاهی نموده ام
و ما دام الحیات لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بدان سید مزور اعتماد فرموده او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانید و نواب سیادت مآب ضمنا با امرا و
مقربان شاهزاده طریق اختلاط مسلوک داشته در خلوت زبان بمدح و ثنای محمد خان میگشاد و ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد جمله امرا و خواص بدیع الزمان میرزا
ابراهیم سلطان برلاس و شاه محمد برلاس و جهانگیر برلاس و آفتاب سعد (?) خان و امیر محمد ونیک کلدی با اوزبک بهم اتفاق نموده با سید جعفر بیعت کردند که بهنگام فرصت دست برد نمایند و پای
در وادی مخالفت بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتگذاری خان بر روی روزگار خود گشایند و در آن اثنا امیر محمد قرتر خان که سابقا بواسطه استیلای محمد سلطان کر بحسب پناه به بدیع الزمان میرزا
آورده بود و منظور نظر عنایت شده و اند خود حکومت میمنه و فاریاب (?) رخلاف ظاهر گشته بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد قرقا صدان نزد محمد خان فرستاده پیغام داده که هرگاه موکب خان از آب

آب آمویه عبور نمایند و بعده قلعهٔ اندخود را انجام کستان سپاه اقتحام پیموده در سلک سایر ملازمان انتظام نواب امارت مآب خان کیسی ستان امیر عمده امیدوار گشته از سمرقند متوجه کشت آن
آن جماعت مذکور باتفاق سید جعفر خواجه خاطر بر آن قرار دادند که هرگاه بدیع الزمان میرزا فرصت وقوع یابند و از ایشان شعار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار گردد و در آن ایام
امیر محمد ارغون نزد بدیع الزمان میرزا بجهت چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه تقاعد ورزید بنابر آن آفتاب ترخان و بعضی دیگر از عاصیان در طمع افتاده که آنجناب را با خود متفق سازند پس
او را در خلوت ضمیر خود را بیان نمودند امیر محمد باقر حسب ظاهر سخنان ایشان را بسمع رضا قبول نمود و گفت مناسب آنست که دست باز نداریم تا این مهم مشیت پذیرد و سخن برین قرار یافته هر یک بخانهٔ خویش
رفتند اما امیر محمد ارغون حقوق تربیت و رعایت سلطان بدیع الزمان میرزا که نسبت با آن جماعت تقدیم رسانیده بود بر آن داشت که حقیقت را برای سلطان بدیع الزمان معروض دارد پس از عرض
مطلب شاهزاده این سخن را بر غرض حمل نمود چنانچه می باید بسمع قبول نشنود امیر محمد باقر عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود در مصحوب من بسر مزار خواجه ابو النصر پارسا فرستی تا بتغافل همه
این سخن برای انور همایون واضح گردد آنحضرت این التماس را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که پهلوان حسینعلی در مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و انجناب سحری پهلوان حسینعلی را در یکی از حجره های
جماعت نشاند و در خانه مستقل نمود و خود منتظر اجتماع عاصیان بود در آن شب تمام آن جماعت در آنجا جمع شده بدرون خانه رفتند و قضیهٔ مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند سید جعفر خواجه ایشان را
بموافقت خان عهد و سوگند داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسینعلی بخدمت میرزا بدیع الزمان رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان
دولت جهت مشورت مهمات در ترخان در سرکار و دیوانخانه مجتمع گردند بعد از اجتماع آن جماعت بدیع الزمان میرزا امرای عظام عمر بیگ و شیخ علی طغایی و عاشق محمد ارغون و یادگار ابو اسحق و آق قیا و محمد باقر
ارغون و شاه منصور را بگرفتن عاصیان مامور گردانید در آن ساعت آن زمرهٔ بدفرجام را مقید گردانیدند و هر کس ازیشان را بیکی از اهل اعتماد سپردند و یراق و جهات ایشان را بحیطهٔ ضبط در آوردند و جمله گرفتاران
شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و بیگ کیلدی بسیاست رسیدند و عفو شامل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر برلاس و برادر محمد سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد امیر شاه
منصور که محصل امیر سید خواجه جعفر بود گفت که چون خبر این فتنه بجناب سعادت مآب رسید گذشتن از مصلحت دولت نیست و بخلاف رضای بدیع الزمان میرزا در انجلیق کشید و مقارن این حال خان
کیسی ستان از سمرقند گذشته عبور نمود و بدیع الزمان میرزا از چهارباغ میرزا ابراهیم سلطان عنان یکران بطرف گرزوان معطوف گردانید

ذکر طلوع رایت نصرت خاقانی از افق مملکت مملکت بلخ و گرفتار شدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت تلخ

در اوایل بارس ئیل تسع و تسعمائه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت و بنابر استدعای امیر محمد باقر
ترخان از سمرقند گذشته عبور نموده بنواحی اندخود رسید و در سر سبز دفات سلطنت ساخت و محمد باقر موکب عالی را پیشکش کشید اما منظور نظر التفات نشد و محمد خان او را آن طرف آب کوچانیده خبر
عبور خان کیسی ستان در چهارباغ ابراهیم سلطان بعرض بدیع الزمان رسید بنابر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران رزم خواه مصلحت توقف ندید و متوجه جهانبانی و سلطنت میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته
امیر سلطان قلیجان را در ملازمت شاهزاده باز داشت مقرر شد که صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین مبرکی و میر شیخ ابو سعید عراقی حسن الفوت نیز در شهر باشند و میر علیخان و امیر
عمر بیگ بکر باک فیا باک که از وجه شیرغان بود رفته در محافظت آن بلده طریقهٔ اهتمام بجای آورد و بعد از آن رایات عالیات سلطانی از راه درهٔ گرسیوان و چهار یک رفته بغرملعاج شتافت
از غرملعاج عنان عزیمت بجانب خرد و آن تافت و محمد خان شیبانی چون مهم اندخود را فیصل داد روی توجه ببلخ آورد و فوجی از لشکریان قیامت اثر اوزبک را بناحیه شیرغان نامزد کرد و چون
آن جماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر علیخان و امیر عمر بیگ با صد نفر از مبارزان دلاور بعزم رزم از قلعه بیرون خرامیدند میان آن جماعت و اوزبکان مقاتله بوقوع انجامیده در اثنای ستیزه
باسب امیر علیخان رسید و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده بندی گران بر پایش نهادند و بار دوی خان بردند ماحصل رایات ظفر آیات خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق ظاهر بلخ طلوع نمود
امیر سلطان قلیجان و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بودند خاطر بر تحصن شهر نهاده ضبط دروازهٔ عکاشه به همین جلادت و پهلوانی امیر علی و جان احمد قلیجان و امیر درویش محمد کتاب
دار بسمت استحکام یافت و صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین مبرکی دروازهٔ شترخوار را مضبوط ساخته و محمد زمان میرزا با شیخ ابو سعید عراقی و قرا حسن الفوت در ارک متوطن بودند
امیر سلطان قلیجان در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت و بندگان دیگر جمیع بروج و دروب ربض نهایت ساخت و از آنجانب محمد خان شیبانی با قریب ده هزار کس از سالکان مسالک
پهلوانی در برابر دروازهٔ شترخوار منزل گزید و جانی محمد سلطان برادر خود را برابر دروازهٔ عراق تعیین گردانید و دیگر جمعی از سلاطین جوجی نژاد را به دروازهٔ عکاشه جای داده در برابر تمامی بروج
بلخ امرا و اوزبکستان فرستاد و بخشت ایلچی بشهر فرستاده میر سلطان و سایر امرای بدیع الزمان میرزا را بانقیاد و اطاعت دعوت فرمود و چون این سخن در سمع بلخیان جای نیافت بترتیب اسباب
قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که اوزبکان چیر و طور بسیار بهم رسانیدند آب خندق را بطرفی دیگر انداخته راه توجه بخاکریز مرتب گردانیدند و حکم خان سلطانی نفاذ
یافت سپاه اوزبک با جمیع جوانب شهر آواز سورن کنانی و صلای کورکه و کوس در خم طاق سپهر آبنوس انداختند و مانند مور و ملخ روی بخندق آوردند و آثار دستبرد ظاهر ساختند و محمد خان در آن صباح
جوشنی شیر رنگ پوشیده بر اسپی کوه پیکر سوار گردیده قریب ده هزار سوار اوزبک جبه پوش پیشاپیش او روان گشتند و چیرها و طورها در کشیده بخندق دروازهٔ شترخوار در آمدند و مردم خواجه جلال مبرکی
آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ کردند و بسحاب ایشان تا آن زمان که اوزبکان بخاکریز بالا رفته نزدیک بخندق شیخ رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع نمود آنگاه سنگی بطرف دشمنان افکند
و آن حجر بسر چیری خورده پرواز داده آنرا بخندق غلطانید و بعد از آن سایر دلاوران که در آن برج بودند دست باندختن ناوک دیده دوز و سنگ مرگ آهنگ گشودند و سپاه خان چاره منحصر در آن
دانسته بسیاری از انسان در آن خندق قتیل و بر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر بهادران بهرام قهر عقاب تیر مرگ تأثیر از آشیانهٔ کمان پرواز دادند و کمانهای رعد آواز بغرش در
آوردند و ابواب محاربت و مدافعت گشادند نیسان ژاله از ابر بهاران بفرق اوزبکان شد تیرباران سهام کفش از دل گشت پرخون ز سنگ رعد شد گردون گردون و اگرچه برج را
اوزبکان نهایت جلادت و مردانگی بجای آوردند و جمعی شهریان را بزخم ناوک مردافکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر از قبیل محالات بود عاقبت انهزام یافته در آن جنگ

جنگ قریب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و بضرب سنگ تبار عالم فانی بجهان جاودانی روی آوردند و بدین منوال ده نوبت دیگر چریک ازبک در بلخ جنگ سلطانی انداختند مانند روز اول مهمی از پیش نبرده ناکام مراجعت نمودند بعد از آن خان از ضایع شدن لشکر باز اندیشیده مراد بهادران را باشتغال نیران قتال مامور گردانید تا قید امکان بتصدیق مقرون سازند شبی در آن شانشینی امیر علیخان نیز بدانکه ریخت کنار دروازه شتر خار فریاد برکشیده نام خود ظاهر گردانید و جمعی از نوکران خواجه میرکی با یاران و دیده ور امیر دیده و بمخلصان و مجاهدان لوازم سعی بجای آوردند چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشسته دانست که تسخیر آن بلده بجنگ تیر و تبر میسر نیست کمان صلح و صفا بازگشاده و از وسیلهٔ آن خطه را بحیطه تصرف آورد بنابرآن امیر درویش علی را که بعد از فوت امیر علیشیر بملازمت استعلام نموده در قریه فیض آباد بسر میبرد در آن اوان که ماهچه رایت خانی پرتو وصول بر حدود بلخ انداخت بسبب جبن یا اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار نموده بشهر فرستاد و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسر حد زوال رسید و سلطنت به دودمان چنگیز خان منتقل شده و شما را ذخیره نمانده مناسب آنکه به التفات خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده بند لجاج و عناد قیام ننمایند و بدست متابعت دروازه های شهر برگشایند و چون امیر درویش علی با امیر سلطان علی سایر امراء و اعیان بلخ ملاقات کرده لوازم ادای رسالت بجای آورد و خواجه جلال الدین میرک متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قریب یکصد و پنجاه سال است که اعاظم دودمان رایات ولادت اولاد امیر تیمور گورکان بفراغت و رفاهیت گذرانیده ایم حالا نیز و الحال که بدیع الزمان میرزا را شکستی واقع شد متوقع است که بحالت الوقت با حضرت خان در مقام مجادله و مقاتله درآید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاه عظیم الشان را نابود انگاریم و شهری را که بسبیل امانت بما سپرده باشند بدست تصرف دیگری گذاریم و حال آنکه عنقریب خبر همایون فال خاقان منصور بتمامی اطراف و اکناف و سپاه خراسان سایه اقبال برین جانب انداخت و بامیدواری تاییدات الهی و توفیقات نامتناهی مهم شما را از طریق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه خان بکار برده که ذخیره ما تمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر مغز خر خوردنی باشد نیز بمقدار یکساله ذخیره داریم و منشا این سخن آن بود که در آن ایام دراز گوش بسیار در کوچه و بازار بلخ افتاده روی بچراگاه عدم آورده بود القصه امیر درویش علی چون این سخنان استماع نمود دانست که کسی بواسطه او ابواب شهر بر روی محمد خان بازنخواهد گشود بازگشت و آنچه دیده بود و شنیده بعرض خان رسانید و خان را واسطه همان سخنان طبل مراجعت کوفته از آب آمویه بگذشته بسمرقند شتافت نوبت دیگر از او ارباب فراغت و رفاهیت بر وجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره آنمقدار خرابی از سپاه ازبک در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد بنابرآن در باب تاریخ آن حادثه خامه سخن گذار این قطعه در سلک تحریر آورد

تمام شهر ویران گشت از جنگ
از آن شد عین ویرانی بلخ

ذکر شمه از حال بدیع الزمان میرزا در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیگ

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران نیسان بمحاصره قبة الاسلام بلخ قیام مینمود چون بدیع الزمان میرزا در ولایت جرزوان بدره خورجخشن متوجه چند نوبت رسل و رسایل بپایه سریر اعلی فرستاده کیفیت استیلای لشکر قیامت اثر ازبک را شرح داده استمداد کرد و خاقان منصور چون از ارسال آن حضرت در دل داشت در باب ارسال مدد رسم تغافل و اهمال بجای آورد و امیر عبد اللطیف خان بهادر و امیر ابو القاسم بخشی را فرمود که با لشکر با دغیس و مرو الرود و بسر پل مالان رفته رحل اقامت انداختند و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و بدیع الزمان میرزا بعد از مراجعت محمد خان از جرزوان بچکلتو شتافته بقیة ایام زمستان آنجا بپایان رسانید چون سلطان بدیع الزمان میرزا آئین سمر در دین سپاه سبزه و ریاحین بفضای دشت و ساحت بساتین کشید از آنجا کوچ فرموده صحرای جرجان را محل نصب لوای ظفر انتما گردانید و ایلچیان نزد امیر خسرو شاه فرستاده کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب استمداد جهت دفع ازبک مبالغه فرموده بار دیگر امیر خسرو شاه طلبها انقیاد کرده و برادر خود امیر ولی بیگ را بملازمت شاهزاده فرستاد مقرر آنکه چون بدیع الزمان میرزا در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد و نسبت بدیشان قصدی نیندیشد خود نیز با لشکرهای بسیار از حصار شادمان و ختلان و قندز و بقلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان تقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در نیم فرسخی اردوی عالی نزول کرد قبل از آنکه بعز دست بوس بدیع الزمان میرزا مشرف گردد امیر عمر بیگ خیال باطل کرده تا نیم شبی با وی ملاقات نمود و او را از سیاست شاهزاده ترسانید تا فی الحال طبل رحیل کوفته بهم عنان بشبرغان شتافت و عمر بیگ در آن بلده که تصرف خواهر زاده اش قنبر بیگ بود متوقف شده امیر ولی بیگ عنان بکران تعنت برتافت و سبب مخالفت امیر عمر بیگ آن بود که در آن اوقات که بدیع الزمان میرزا در بلخ و توابع رایت اقبال می افراخت کردانید خواجه نظام الدین احمد بن خواجه شیخ محمود که خواهر زاده او بود در اتمام اسباب ملک کفایت و نهاد و امیر عمر بیگ را مقدم مراکز ارد و نوعیان میر داد و آن امیر و وزیر با کمال اتفاق نموده اکثر مهمات مقتضای رای خود سرانجام میکرد و ندوار سایر امرا و وزرا چندان حسابی برنمیگرفتند بنابرآنکه در آن اوقات از افعال و اقوال امیر عمر بیگ آثار اخلاص بمشام نمیرسید در آن وقت که در نواحی جرجان خیمه اقامت برافراشته بود امیر سلطان بایزید و امیر جهانگیر برلاس را رتبت تربیت سرافراز ساخته و در آن نواحی بر تمامی امراء در عنایات مکرم و مهر بزرگ را امیر بدیع و سپرده هم در آن ایام خواجه نظام الدین نیز منظور انظار عنایت شده بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف گشت و بعد از دخل امیر سلطان بایزید خواجه مجدی اختیار اقتدار و اعتبار امیر عمر بیگ و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا بخلاف پیشتر بعضی از مهمات را بمشورت ایشان فیصل میداد بنابرآن عمر بیگ شعار بدخواهی خاقان منصور ظاهر ساخت و صدای مخالفت در انداخت و در آن [illegible] که بسان باطن اهل نفاق تاریک بود امیر ولی بیگ را نیز اضلال کرده علم نهضت بجانب شبرغان برافراخت و همان ساعت که این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا امراء و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت فرمود و اکثر امرا تعاقب امیر عمر بیگ را در شب بحوزه مقصود شمرده ند در و دیگر خواجه ناصر الدین ابو نصر خواجه عبد الملک بن خواجه ابو نصر بن خواجه محمد پارسا که وارد و بوده جهت نصیحت امیر عمر بیگ نامزد فرموده و خواجه مذکور بعد از ملاقات با امیر مشار الیه لوازم نصیحت و موعظت بتقدیم رسانید و عمر بیگ ثابت قدم ورزیده از سر عناد در نگذشت و بعد از آن بدیع الزمان میرزا قاصدی نزد امیر ذوالنون فرستاده پیغام داد که علی اسرع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر اقبال گردد تا دفع امیر عمر بیگ و فتح شبرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از آن منزل کوچ کرده عنان بجانب چیچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عمر بیگ در آن ایام نقصان تمام بسپاه انجم پناه راه یافته بود و احتمال قریب داشت که چون محمد خان کیفیت

ادای وظایف آداب کذشته معرکه قتال شتابد . **ذکر نهضت خاقان منصور بجانب کرفتن پناه شاهزاده عالی جناب و مراجعت نمودن بسبب عرض مرض در منزل ترناب** چون عمر بیک محصن عمر بیک در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیچکتو و هرات تنها یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب شده و بخیال آنکه شاید صید وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن سپر سرکش را بار دیکر مطیع و منقاد تواند کرد بعد از قطع منازل بمرحله ترناب رسید معسکر ظفر مآب ساخته در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون تغیر یافته صحت بدن بوهن و نقصان نهاد کار بمقتضای آنکه فرصت درکذشت حکمای مسیحا انفاس و اطبای حکمت اساس آنجا ترتیب ادویه مشروبه مناسبه کردند و همکی همت در ازالت آن عارضه طریقه اهتمام مرعی داشتند از مراسم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواتین بلقیس آیین و شاهزادکان با تمکین و امرا و نوئینان و خواص و مقربان صلات و صدقات بمستحقان دادند و کوشه نشینان صحت ذات ملکی ملکات آنحضرت را از واهب العطیات مسالت نموده زبان بدعا کشادند پس از چند روزی مسالت اصحاب دعوت بهدف اجابت رسید از دار الشفاء و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل کردید . دعای اهل عبادت ملک کردانید . و از آنجا بدیع الزمان میرزا بدین کوه الله تمور رسید و نهضت مرض مذکور بوضوح پیوست و او بار دیکر قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت آشیان شتابد بتقبیل انامل فیاض نموده باز دیکر بشرف ملاقات خاقان منصور در یابد بنابر آن امیر سلطان بایزید برلاس را بکرباس کرووی باساس فرستاده و به نواب بارکاه سپهر اقتباس پیغام داد که اکر حضرت خاقانی از جرایم و آثام این بهالک سبیل بسر کردنیر آب عفو و مرحمت فرو شوید و درحضور سادات و مشایخ دار السلطنت هرات لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصد من منید نشد حلقه اطاعت در کوش کشیده بپایه سریر اعلی می آیم و غاشیه متابعت بر دوش کرفته در ظلال عاطفت و اقبال می آیم چون امیر سلطان بایزید بدرکاه خاقان عالی جاه رسید و سخنان بدیع الزمان میرزا بعرض رسانید آنحضرت بتبع و سمر کشت و بسر عیمی بهرات فرستاد که سادات و علما و مشایخ و اکابر بر اردوی همایون سانند تا التماس شاهزاده را بشرف اجابت مقرون کردانند و در آن اثنا خدیجه بیکم آغا و بعضی از امرا و نواب بچنان بخاطر رسید که اکر در این محل که بنور شمه از ضعف مزاج اعلی باقی است مظفر حسین میرزا بپایه سریر خلافت مصیر آید محتمل است که اکثر لشکر بمبایه لوای کشور کشای او التجا برند و کمر خدمتکاری بر میان بسته موافقت و متابعت از لوازم شمرند و این معنی را بشرف عرض رسانیده این سخنان بسمع قبول راه یافته خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته اجابت ملتمس ملاقات را در حیز تاخیر انداخت آنکاه اردوی همایون بطرف بلده هرات کوچ کرده خاقان صاحب حشمت بمصحب سلامت بمستقر سریر سلطنت رسیده لوازم لطف و مرحمت بجای آورد

ذکر توجه میرزا بدیع الزمان ازاله تمور بظاهر شبرغان و باز آمدن امیر عمر بیک باستان اقبال آشیان . در آن ایام که امیر سلطان بایزید بدرکاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود و سبب عدم اجابت ملتمس ملاقات عرض نمود شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا کلانتر مملکت از خار طغیان معاندان بدستیاری کدام یک از معاودان پاک کرداند و عمر بیک که اظهار شعار خلاف کرده در قلعه شبرغان متحصن کشته بود بچه طریقه از طریق عناد کذرانیده و بجاده اتحاد رساند مقارن آن بشری خجسته مآل از نزد امیر ذوالنون رسید و از زبان آن جناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص را بر مخالفت امیر عمر بیک اطلاع افتاد سپاه زمین داور و فراه و غور و ساخر و تولک را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بجانب شبرغان انعطاف داده و بعد از آنکه غره مقصود حاصل کرده بعرض رسانید که لایق دولت روز افزون آنکه موکب همایون نیز بطرف آن بلده نهضت نماید و مهام مخالفان فیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی ملازمان آستان پادشاهی بر کشاید بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت بدین جهت فتح و نصرت واثق کردید و ازاله تمور در حرکت آمده عنان بیکران بصوب شبرغان منعطف کردانید چون رایت علم ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بر سه شنبه بازار انداخت امیر ذوالنون از آنجانب رسیده انامل فیاض را بلب تقبیل ملثوم کردانید و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و باز آمدن امیر ذوالنون وقوف یافته خاطر بر تحصن قرار داده برج و باره شبرغان را مضبوط ساخته ابواب عناد و لجاج بر کشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر بر افراشته و سپاه جلادت شعار را مکمل ساخته صباح روز چهارشنبه از یورت سه شنبه بظاهر شبرغان رسیدند و صدای نقاره و نفیر و داروای سورن و کرنای باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا در عیدکاه آن بلده نزول اجلال کرده امیر ذوالنون در مدرسه سیدی احمد میرزا فرود آمد و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان کرفتند و آب خندق را بطرفی دیکر افکندند و جهت ساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذوالنون مایل آن بود که بین الجانبین مصالحه واقع شود و امیر عمر بیک بار دیکر در سلک سایر امرا و نوئینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا اجازت حرب و جنک و رخصت انداختن تیر و سنک نمی داد پیوسته جهت تمهید بساط صلح و صفا قاصدان سخندان نزد امیر عمر بیک میفرستاد و بعد از تکرار آمد و شد سفرا امیر عمر بیک با امیر ذوالنون پیغام فرستاد که اکر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی چند از ملازمان بدر قلعه تشریف آورده و خاطر مرا بتاکید قواعد عهد و پیمان بخشد دروازهای شبرغان را بر بسان ابواب دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا میکشایم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته طریقه خدمتکاری و جان سپاری سلوک مینمایم امیر ذوالنون این التماس را بطراز اجابت مقرون کردانیده صباحی عازم درون شبرغان کردید قبل از آنکه پای در رکاب آورد و میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت تشریف برده در آن زمان بجناب امارت پناهی چنان بخاطر رسید که اکر آنحضرت بقدم عنایت و بنده نوازی بقلعه خرامد بواسطه امیر عمر بیک را التفات خاطر فیاض امیدوار کردانیده در حصول مقصود واقع خواهد بود و این معنی را بعرض رسانید بدیع الزمان میرزا از صواب دید امیر صایب تدبیر در کذشت و بعضی امیر ذوالنون و سه خدمتکاری عازم شبرغان کشت امیر عمر بیک چون این خبر شنید بنظم نقاره بشارت باوج سپهر دوار رسانید و پل روان انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقلعه شتافتند و امیر عمر بیک شمشیر بکردن و کفن اندر دست سعادت بساطبوس دریافت و زبان اعتذار و استغفار بر کشاد و بدیع الزمان میرزا در زلات عمر آتش را بآب عفو و اغماض فرو نشسته او را به زینت و حمایت مفتخر و مباهی کردانیده باردوی اعلی معاودت نمود و بعد از تماشا و ز ظاهر شبرغان کوچ فرموده در نواحی سه شنبه بازار معسکر همایون شهریار کامکار کشت و صباح روز دیکر امیر

روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت شتافته از سر مخالفت و عناد کنارگیری ورزید **ذکر توجه امرای عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسرو شاه و بیان افتادن امیر مشار الیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی** چون مهم شیرخان بر نهج مسطور فیصل یافت بدیع الزمان میرزا با اعاظم نوئینان و امرا در باب مراسم حراست ممالک خراسان از دخل ابو الفتح محمد خان شیبانی شرایط مشورت بتقدیم رسانید و بنابر استصواب اصحاب رای و تدبیر خاطر دریا تاثیر آن قرار داد که امرای عظام شجاع الدین امیر ذو النون ارغون و امیر ناصر الدین عمر بیک و علی خان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد امیر خسرو شاه رفته بهر نوع که دانند او را استمالت داده … گردانیده بپایه سریر اعلی رسانند که باستظهار سپاه ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر اوزبک تیسیر پذیرد و امرا با سه هزار سوار عازم قندز شده مسعود و … نیز حسب الحکم در موافقت ایشان روان گشت و هم در آن ایام … سید حسن ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرمود که تا کیفیت احوال بعرض خاقان منصور رسانیده طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آن حضرت بخدمت … الدین بزرگوار شتابد بعنایت و التفات و تربیت و رعایت … موکب عالی … بازار … در حرکت آمدند امرای عظام که متوجه قندز بوده‌اند چون یک دو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور بقندز رسیده خسرو شاه را از توجه امرای عظام مطلع گردانید خسرو شاه بحسب تقدیر ویران گشته متوجه کوهستان شد … درگذشت بیان این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بعزم رزم امیر خسرو شاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبد الرحمن که در سلک قرابتش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال اعادی فرستاد و عبد الرحمن بیک در حد … سرای … محمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبد الرحمن بیک خورده روی بانهزام نهاد و گریختگان … در محلی که امیر خسرو شاه در قندز بود در شهر در آمدند و پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسرو شاه را چون آفتاب دولت و اقبال بحضیض نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخیره بسیار و قرب حصول امداد کمال عنان تمالک و تماسک از دست داده قندز را بازگذاشته با طایفه از خواص خویش روی بکوهستان آورد و امیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل … با امرای عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذو النون از کمال غیرت و شجاعت فرمود که شهری چنین معمور در تصرف اوزبکان گذاشتن و ازین موضع رایت معاودت برافراشتن شیوه مردان مرد … دلیران صف نبرد نیست بلکه واجب است که بقندز رویم و آن بلده را … سازیم و بتصرف محمود سلطان نگذاریم و امرا طوعا و کرها در مضای این عزیمت با امیر ذو النون اتفاق نموده … که بسرعت هرچه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رسانید و خبر ویران شدن خسرو شاه و رفتن آن جناب بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی نیز بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بر سهولت برگشاید و این ضعیف … بملازمت مشرف شده کیفیت ویرانی امیر خسرو شاه و ملتمس امیر ذو النون را عرضه داشت نمود سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه که خبر در آمدن امرا بقندز مسموع … بدینجانب … خواهد شد و چون امیر ذو النون در ظاهر قندز نزول فرمود تحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بغایت معتبر بود خاطر صغار و کبار را بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده بانتظار وصول محمود سلطان میکشند تا شهر به سپاه دهد و امیر ذو النون قاصدی سخندان نزد مولانا محمد و سایر قندزیان فرستاده ایشان را از صولت سپاه … تخویف نموده پیغام داد که مناسب چنان است که دروازه‌ها گشایند که من با سایر امرای عظام بشهر در آمده اطراف و جوانب آن را مضبوط گردانیم و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی دفع اوزبکان بکمال شهامت و حراست بتقدیم رسانیم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداده در مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده دروازه‌های قندز را نگشاد و بنابران امیر ذو النون با سایر امرا … مراجعت نموده … بعزم ملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده عناد قندزیان را بعرض رسانید و بدیع الزمان میرزا … رضای خاطر بزرگوار دانست عزم توجه بجانب … جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ بیرون آورد و بدستور معهود محافظت آن بلده بنیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطان قلی خان بازگذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت و بعد وصول بحوالی شبرغان زمام حکومت آن ولایت را بکف کفایت و جلادت امیر علی خان ولد امیر عمر بیک داد و او را بقلعه شبرغان فرستاده … بتاخت و در آن منزل امیر … یاوردی از پایه سریر اعلی باز آمده الطاف و عطایای که از خاقان منصور نسبت بآن حضرت عالی معلوم نموده بود بعرض رسانید و … موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آن حضرت گشته … از میامن مقدم همایون بهار نضارت ریاض رضوان رسانید و در آن منزل امیر خسرو شاه بسعادت ملازمت … پرتو آفتاب عنایت عاطفت … احوال … یافت چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد محاربه شیبانی خان با محمود سلطان بر زبان خامه سخندان خواهد گذشت **ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الچه خان جهت معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندجان و بیان وقوع محاربه میان خواقین عالیشان و فرمان فرمائی بلاد ما وراء النهر ابو الفتح محمد خان شیبانی** درانزمان که پادشاه موید کامکار کامران ظهیر الدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه دار السلطنت سمرقند بود کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان برگشوده با آنکه جهانگیر میرزا … دولت و اقبال از وی جدا شده بود بدستور … اسم سلطنت بروی اطلاق مینمود و بنابر علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان بازگذاشته و استیلای بر ممالک موروث میسر نشده … چند گاه مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده … برآسود و سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد که بالچه خان مشهور گشته همت بر آن گماشت که لشکر بصوب اندجان … و آن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده به پادشاه جهان مطاع سپارد و این عزیمت از حیز قوت بفعل آورد و بتاریخ سنه ست و تسعمایة با سپاه فراوان بدان صوب … ما قبل از آنکه مقصود دست دهد … شیبانی خان با لشکری … قطرات امطار … در رسید و در همان منزل تلاقی لشکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد بحسب تقدیر … الچه خان بر دست اوزبکان اسیر شدند و پادشاه جهانبان عنان بصوب بعضی از ولایت مغولستان انعطاف داده … شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی یافته … شکست …

قرینهٔ دیگر بود بیغولان انجامی پیغام داد که سلطان محمود خان و سلطان احمد خان در دست ما گرفتارند و ظهیرالدین محمد بابر پادشاه روی بوادی فرار آورد و اگر شما را تمنا آنست که ما
غضب نیابت بیت حرمن حیات گرفتاران محترق نگرداند ایشان حالی بلده را [illegible] کرباغ آنید آن دو خان عالی‌شان را دو سه روزی نگاه داشته بعد از آن رخصت داد که بهر جا که خواهند
توجه نمایند و رشته حیات ایشان بوجهی که در ضمن حکایات اولاد چغتائی خان نوشته شد منقطع گشت بعد از این رایت خان شیبانی بیشتر از پیشتر مرتفع گشته سمرقند دارالملک ساخت و برادرش
محمود سلطان بدستور سابق لوای حکومت در بخارا برافراشت و ایالت تاشکنت و ولایت سلطان محمود خان و الچه خان باعمام کوچم خان و سونجک سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیک
گورکان بود تعلق گرفت و منصب امارت علی شاه رحیه با میر یعقوب که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت **ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت
پادشاه عالیجاه ظهیرالدین محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسروشاه بدرگاه بدیع الزمان میرزا** چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان
عنان یکران بصوب مغولستان منعطف گردانید و یکچند در وادی مسافت اوقات گذرانید بوضوح پیوست که فوجی از نصایان در [illegible] در راه که در آن راه وقعت منصوب ساخته اند و بخیال
دستبرد پای جلادت مستحکم کرده و تیغ عنا آخته اند بنابر آن حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز واجب دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت و از آنجا عنان توجه
بطرف مینه الرجال ترمد تافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه اوزبک شبی بفراغت بر بستر استراحت نمی غنود وصول موکب همایون پادشاهی را فوزی عظیم دانسته با سپاه نزدیک و پیشکش
بخدمت شتافت آنحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد با وی مشورت نمود امیر صاحب تدبیر بعرض پیرایه تاج و سریر رسانید که چون محمد خان شیبانی بممالک
ماوراءالنهر استیلا یافته و شرار تفرقه و پریشانی بر صفحات حال رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی پناه یافته مناسب آنست که چند روزی با روزگار [illegible] کار روز سازیم و بجانب کابل رفته خود را
از حدود مملکت اوزبک دور اندازیم نداری اگر با عدو روزی جنگ طریق مدارا گزین بسید رنگ زانکس نجات نما اشتغال که بکجند [illegible] شوی از قتال پادشاه عالیجاه این رای صواب
شمرده در شهور سنه عشر و تسعمایه روی توجه بجانب کابل آورد و بحسب اتفاق موکب عالی بمنزلی واقع شد که امیر خسروشاه در حدود آن بود لاجرم جناب امارت مآب تحفه لائق بملازمت
حضرت پادشاه شتافته و اظهار اخلاص و خدمتکاری نمود و سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت بعد از روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او دامنه دولت
و اقبال ملازمت آستان خلافت آشیان پادشاه استقبال بقصد و حلقه عبودیت در گوش کشیده و غاشیه خدمت بر دوش گرفته جناب امارت مآب چون حال بر آن منوال دید و دیده
شتوهم گردید و شیء تمام مراتق و جهات گذاشته با دو سه نفر فرار برقرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی بدیع الزمان میرزا افراشت زیرا که او را در هیچ طرف دیگر پناهی و در هیچ جانب
امکانی نمانده بود آن بوم آمدم که شدی از همه فارغ در آن لحظه اگر زنبائی چکند کس و در قصبه سمند خبر رسید که امیر خسروشاه بخدمت پادشاه عالیجاه رسید و بدیع الزمان میرزا بنابر
مکارم اخلاق جرایم سابقه او را نابوده تصور نمود و در زمره اعیان سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبال امر فرموده و خود نیز از اردوی عالی
بیرون رفته بر سر شیبه فرود آمده شاهزاده و امیر ذوالنون امیر خسروشاه را بمنزل سعادت بپابوس رسانیدند و آن جلالتی که او را در خدمت حضرت پادشاه پیش آمده بود بعرض شفقت و
مهمانی در روز بدیع الزمان میرزا همت بر سرانجام اسباب مکنت امیر خسروشاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و اسبان راهوار و شتران باربردار و استران کابلی و قطار فرش و اوانی و نقود با
مهد و انعام فرمود و امیر ذوالنون نیز تبرکات لائقه و تنسوقات رایقه نزد امیر خسروشاه ارسال نمود بدیع الزمان میرزا با امیر خسروشاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان
خجسته صفات مصمم گردانید و از میمنه کوچ کرده و الکای چیکجتو که پایه زروه فلک مهر و ماه رسانید **ذکر وصول موکب شاهی بظاهر بلده کابل و مفتوح شدن
این خطه از محض عنایت خداوند** جهان و کل چون مشیت پادشاه بابر نوال و ارادت شهنشاه منفرد در استقلال متعلق بآن بود که از فیضان عموم عدل و احسان خسرو آفاق
ظهیرالدین محمد بابر ریاض امید طبیب مسکان پادشاهی [illegible] صفت حضرت نضارت یابد و آفتاب دولت و اقبال آن درج جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بر صفحات
احوال سرگشتگان شکسته‌بال تابد آن حضرت را سعی که خان جهان حامی خواتین مغول آستان تیباپی در پناه لطف و مرحمت خویش از سر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان
بدخشان رسانید و کرت دیگر باز روی استظهار آن پادشاه بختیار را با اعطای اسباب سلطنت جهانبانی و موجب خلافت و کشورستانی از همراق و جهات امیر خسروشاه قوی گردانید لاجرم
پادشاه عالیجاه باستصواب امراء نوتنگیان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه آن ولایت پیش گرفت و بسرعت طی مسافت کرده فضای آن بلده از میمنت مقدم همایونش نضارت گلستان
ارم پذیرفت امیر محمد مقیم چون تاب مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز دیگر که جریک منصور کابل را محاصره نمود و متوطنان آنجا بملازمت کشورگشای شده و کار
مقیم از صبر و شکیبائی در گذشت قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان نمود و مهلت عهد و پیمان نمود تا بخدمت شتابد و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر
و قندهار تابد و چون پادشاه بنابر ملتمس محمد مقیم جواب داد که اگر ابواب عنا [illegible] و دگر [illegible] دروازه‌های شهر بگشاید چنانچه باید و شاید در رعایت فرماید محمد مقیم بولایت پادشاهی آن
دار الکشتار کابل خرامید و شرف بساط بوس دریافته پیشکش کشیده محمد بابر پادشاه وعده و از عواطف خسروانه و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخته با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و اسباب و فراغ
رخصت وطن مألوف ارزانی داشته و حضرت پادشاهی بموافقت تائیدات و معاضدت توفیقات تا منتهای خطه کابل و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات را تحت تصرف در آورده
معمور و آبادان گردانید طوایف مزارعات سالکه پامال جور و تعدی و دست جوش ظلم و طغیان گشته بودند در مهاد امن و امان رسانید علم عدل و داد ساخت بلند پرتو لطف جهان
نزند کابل از عدل آن خجسته سرشت گشت خرم چو مرغزار بهشت باغ امید را ز فضل و هنر شد غنی فضل و عطای او بربید **ذکر توجه بدیع الزمان میرزا بجانب هرات به
اتفاق امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر خسروشاه بامید لطف و عنایت خاقان عالی جاه** چون حضرت امیر خسروشاه ملاقات بدیع الزمان نمود آن

آن قرة العین سلطنت اشتیاق ملاقات حضرت خاقانی علی و تحسین شیم و اعتصامی این رباعی متضمن صلاح دین و دولت دانسته و زبان حال مضمون این مقال ادا کرد چو ما شیفتگان بوفا جان و هند و بلطف امید است که ما نیز دم قدم با شیم بدیع الزمان میرزا از چیچکتو با بی مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده از سر پل یاجانب لشکر مقدسه غیاثیه در حرکت آمده و جمعیت میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه بصوب دار السلطنه هرات شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردیده زمشادی باغ فیروزخت و بیش جان چو گل در بهار آن بخندید آن و بجهت اطمینان میرزا بدیع الزمان و امرا عالیشان جناب شیخ الاسلام سیف الملة والدین احمد تفتازانی و شیخ جلال الدین ابو یزید پوران و سید نظام الدین سلطان علی مشهدی که مشهور بمیر خواب بین بود و میر غیاث الدین محمد بن امیر سیف الدین و قاضی صدر الدین محمد با بسر که خلاصه مشایخ و سادات و علماء و قضات ممالک خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرموده در حضور ایشان دست بر مصحف مجید و کلام معجز نظام سبحانی نهاده و تواعد پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه قصد بی بخاطر عاطر همایون نگذرانم و در باره ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم آنگاه آن چهار بزرگ رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطر نشان آن نامنتاب عنصر عزیمت بامضا رسانند و کابر عظام و ذوی الاحترام متوجه ملازمت شاهزاده گردون غلام گشته در لشکر مقدس غیاثیه آن سعادت قابلیت شتافتند و بر کیفیت عهد و میثاق سلطان آفاق را مشروح معروض گردانیدند و میرزا بدیع الزمان نسبت بآن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بظهور رسانیده بوثاق ایشان تشریف برده و بمزید خلعت فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل با دام نوتر ول اجلال دست داد ابو المنصور مظفر حسین میرزا و والده خود مهد علیا خدیجه بیگم آغا که برسم استقبال از هرات توجه کرده بودند با حضرت اعلی بدیع الزمان میرزا ملاقات نمودند و غبار انقار که بین الجانبین حایل بود بآب الفت و مودت فرو نشانیده و تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که یازدهم جمادی الاول سنه عشر و تسعمایه بود خاقان منصور از باغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند ستوده خصال حمیده صفات گشته بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تود در حرکت آمده بوقت نماز پیشین نواحی عباس آباد که نیم فرسخ از قریه کرخ پایان تر است ما ز مقارنه آن بیرج سلطنت غیرت افزای سپهر خضر گشت و بدیع الزمان میرزا را چون چشم بر تخت عالی بخت آن خاقان عالیشان افتاد خود را بجهت شیوه ادب جرایم ره مال در گردن انداخت و دو سه نوبت زانو زده شرف پای بوس دریافت خاقان منصور از مشاهده این صورت رقت فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت و میرزا بدیع الزمان نزدیک رفته حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده قطرات عبرت از فرط شوق و پدری انتظار روان گردانیده و مدتی پدر و پسر در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار بگریستند و حضرت خاقان غایت مهربانی با بدیع الزمان میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده و هم منکسر سینه کاهی بدیدار کمال اشتیاق در روی پسر نظر نمودی کاهی پسر از سر تواضع رخساره بخاک راه سودی و هم در آن مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضات اسلام و علماء و فضلاء مشحون بود امرای کبار امیر شجاع الدین ذو النون و امیر خسرو شاه بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین اخلاص و خدمت بوسیده لوازم خلوص عبودیت ظاهر گردانیدند و خاقان منصور ایشان را بوفور پرسش و نوازش سرافراز و مفتخر ساخت و مضمون کلمه لا تثریب علیکم الیوم بر زبان الهام بیان رانده متسلی خاطر ایشان پرداخت آن حضرت خاقانی در بزم خرمی و عیش نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح و بجرعه راح ریحانی و آشامیدن باده ارغوانی حظی تمام از زندگانی بر گرفته رایت شادمانی بر افراشتند و روز دیگر که مهم سازان قضا و قدر مجمره زرین پیکر خورشید خاور را بجانب شهرستان سپهر خضر کشیدند و ظلمت شب مفارقت ساکنان ربع مسکون را با ضیا مبدل و موصلت رسانید حضرت خاقان بر تخت روان سوار شده متوجه دار السلطنه هرات گشته و شاهزادگان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان پیش پیش آن حضرت روان شده امیر ذو النون بجانب دست راست و امیر خسرو شاه بطرف دست چپ بحرکت آمدند و در آن روز اصناف فرق انام باغلب تمام دشت و صحرا و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن و صغیر و کبیر بمرتبه بود که در هیچ عصر و دوره زمانه آن کسی مشاهده ننموده بود و در آن روز از کثرت خاص و عام و بسیاری ازدحام عوام در آن راه را نفس بسته بود و حمل خلایق زمین خسته بود و خاقان منصور در عین فرح و حضور باین ترتیب آمده از راه خیابان بکنار آب پل انجیل که بنا کرده معمار آن حضرت است رسیده شاهزادگان عظام و امرا و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا در پایه پیش تخت روان آن حضرت را در گرفتند و امیر ذو النون و امیر خسرو شاه در پایه پس تخت فرو رفته در بر داشتند و بمدرسه شریف در آوردند سران عساکر پیاده شتابان چو انجم بر پیرامن ماه تابان خلایقی که در آن مقام حاضر بودند و در حال خجسته مآل خاقان منصور نظر و از مشاهده آن صورت فریاد بر آورده لوازم دعا و ثنا بادا رسانیدند و بجهت صایب حسن الکمال آیت ای نکاه بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه باغ جهان آرا شتافت و منزل امیر علیشیر را بمقام بدیع الزمان میرزا نضارت سپهر خضر یافت و هر یک از امرا در مقام بهجت افزا که جهت ایشان تعین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت فراغت بسر برده از رنج راه بر آسودند

گفتار در ترتیب نمودن امرا و نوئینان جشنهای خسروانه جهت شاهزاده بدیع الزمان و رخصت یافتن امیر ذو النون بطرف قندهار

در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت و لا رشید الطوی داده در آن مجلس انواع احسان درباره شاهزاده عالیشان بجا آورد و امرا و صدور و وزرا و خواص آن حضرت با خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرد و ابو المنصور مظفر حسین کورکان جهت برادر بزرگتر و امرای بخشیده سپرخسروانه ترتیب نموده لوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر ذو النون مبارز الدین محمد ولی بیک و ذو القرنین نیز بزمی در غایت عظمت مرتب ساخته بدیع الزمان میرزا را بمنزل خویش برده و دیگر بار با زهی و اسپان و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجای آورد و بدین قیاس سایر امرا و ارکان دولت رسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و جواهر دولتخواهی و هواداری از طریق عرض نهاده شیر اطاعت ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین ذو النون عزم داشت که مبادا حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر نسبت بپسرش محمد مقیم غدری اندیشیده قندهار را متصرف شود بعد از ضبط کابلستان روی بطرف قندهار آورد بیم داد و رجا در سینه اش بود که در هرات بوده اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت نمود و سلطان بدیع الزمان در آن ایام که در هرات تشریف داشت صبیه میرزا سلطان سعید که دختر تربیت عمه خویش بود بسلطان بیگم بسر میرزا و حباله نکاح در آورده و در روز عقد سادات و قضات حاضر گشته قاضی حسام الدین تلقین کلمات ایجاب و قبول

اقدام فرمود و باین بهانه چند روز مجلس سور و سرور ترتیب یافت و فروغ جام باده گل فام بر وجنات حال شاهزادگان عظام و امرای عالی مقام تافت و هم در آن اوقات خواجه خجسته صفات
افضل الدین محمد کرمانی که بکمال اختیار و اعتبار در پایه سریر حضرت خاقانی که سابقا رقوم کلک بیان گشت وقت داشت و در این چند مریض بوده درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا
با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و غیره جنازه آن خواجه عالی شان را مشایعت نمودند و بگازرگاه برده و در بقعه که جهة همین مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بانجام انجامید
خاقان منصور بنابر اغوای امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بتحقیق حیات خواجه مرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و منشیان آن جناب مواخذ گشته از آن اموال موفور و نفایس غیر محصور تحصیل نمود
شد و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه فضل نسبت سببی داشت بمین اهتمام او بمنصب صدارت یافته بود و شهاب الدین محمد سمنانی که ایضا بسبب تربیت آن جناب برتبه وزارت نشسته بمنصب سرکار
امیر نظام الدین علیشیر ضبط نموده در بند بلا افتادند و چون آنچه داشتند فرود آوردند محصلان حسب الحکم ایشان را از قید نجات دادند

گفتار در مامور شدن شاهزادگان از خاقان برفتن بکنار آب مرغاب بنیت مقابله و مقاتله شیبانی خان و رفتن خسرو شاه بصوب قندوز و مقتول شدن و وفات یافتن ابراهیم حسین میرزا

چون سلطان بدیع الزمان اکثر ایام زمستان را در ملازمت خاقان عالیشان بسر برد و خسرو ثوابت و سیار از منزل حضیض سعادت حمل انتقال کرده روی بسوی خانه بهرام شد بنا بر الالتقام آورد رای عالم
آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزاده عالی جناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امرای کبار کنار آب مرغاب را محل معسکر ظفر مآب گردانند و اگر محمد شیبانی خان بنیت
کشورستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله او اقدام فرمایند بنابر آن سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمایه از منزل مقرب حضرت سلطانی سفر کرده در خطیره جنید
کوکلتاش که در دامن کوه مختار است اختیار نزول فرمود و مقارن آن حال از نزد ظهیر السلطنه والخلافه محمد بابر پادشاه ایلچیان بپایه سریر خاقان جم جاه رسیده مکاتبه بحضرت که مشتمل بود بر اظهار
موافقت بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان شده اجازت مراجعت یافته باز گردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از خطیره جنید کوچ کرده بمحل دختران شتافت و در آن منزل
تمامی ایام صیام را بنهایت رسانیده بلوازم سنن مستحبات عید فطر قیام فرمود و آنگاه بصوب کنار آب مرغاب روان شده چون مرحله موری از فر قدوم همایون بنضارت ریاض رضوان یافت میرزا
مظفر حسین گورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامکار کامران بمعنان یکدیگر از راه بنجده بمرغاب رفتند و آن موضع بنابر فرمان کیا پایه سریر اعلی مضرب خیام
انجام میرزا مظفر حسین بدار السلطنه هراة باز گردید و امیر خسرو شاه عنان یکران بصوب قندوز و بغلان منعطف گردانید و جناب امارت مآب بعد از طی مراحل و منازل بحدود آن مملکت رسید جمعی کثیر
از مردم هر جا بر وی جمع گشتند و اوزبکی که در قندوز بود با فوجی از جنود امیر خسرو شاه را استقبال نموده و بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع امیر خسرو شاه طعمه تیر و تیغ ازبکان
کشته گشت و بقیة السیف روی بانهزام آورده آن جناب اسیر سرپنجه تقدیر شده سر دار سپاه اوزبک او را بر دراز گوشی نشانده بقندوز برده فرمود که بگرد شهر گردانیدند آنگاه در همان بلده که علم کامرانی
افراخته بقتل رسانیدند سپهر و دور گردش که هیچ آگین گذاری نیست شرش مهر دل کسی چون صبح کم بست که در خون چون شفق بر شام ننشست و امیر خسرو شاه عادل و رعیت پرور
بود و مدت ده پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا به نیابت در قندوز حکومت نمود و پس از فوت آن حضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان و ترمذ و بدخشان و قندوز و بغلان
در تحت تصرف داشت و بکمال جاه و جلال و نهایت کمال دولت و اقبال رایت فرمان فرمائی برمی افراشت و آن جناب از ارتکاب شرب مناهی محترز و مجتنب بوده و همواره اوقات بر وظایف طاعات
و مداومت عبادت و قرائت کلام مجید ربانی و تلاوت آیات بینات سبحانی قیام و اقدام مینمود اما با وجود این صفات حمیده بقساوت قلب و عدم انصاف داشت بحر و توهم نقش بیوفائی و کفران
نعمت بر لوح خاطر می نگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقه یکی از مخدوم زادگان خود را بنشتر عصیان نابود ساخت و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد بر انداخت لاجرم باندک زمانی شامت این عمل
شامل حال او گشت و سرپنجه انتقام ذوالجلال والاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت چو از لوح دل شست نقش وفا بصد محنت و درد شد مبتلا وفا بهر کس ولی نعمت است که در پی فلک بس زحمت است
و در همین سال الغی سنه عشر و تسعمایه شاهزاده مظفر حسین و ابراهیم میرزا بسبب شراب و صبوحی بدوام مرضی صعب گرفتار گردید و معالجه و تداوی اطبا فایده نداد و در اواخر ایام شوال حیاتش بنهایت
رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون قطرات عبرات از فواره دیده بر گشود و بالاخره دست در حبل متین شکیبائی زده بکلمه کریمه انا لله و انا الیه راجعون بر اجر و ثواب این مصیبت تمسک نمود و
ولایت قاینات را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود به برادر اعیانی که برادر کلان ابن حسین میرزا بود عنایت کرده آنحضرت بدان صوب شتافته روی بتمهید بساط معدلت آورد

گفتار در عزیمت نمودن میرزا بدیع الزمان بتاخت بلخانیان و در آن اوان آمدن ایلچیان از نزد میرزا ذوالنون و عنان یکران و لوای نور افشان بصوب قندهار تاختن و افراختن

بلجاب کوهستانی است که آب دره جز و مرغاب و هرات و مرو رود از آنجا منشعب میشود و بنابر عقبات سخت و تنگنهای پر درخت مردم آنجا همیشه در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کما ینبغی اطاعت حکام بجا نمی آوردند
و در شهور سنه ثمان و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر را با فوجی از سپاه جلادت انتما بتادیب متوطنان بلجاب و تاخت
اموال ایشان جانب فرستاد و میان محمد باقر و بلخانیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب امارت مآب منهزم باز آمد و چون در آن وقت بدیع الزمان میرزا متوجه آمویه بود نتوانست که از آن طایفه
انتقام کشد لاجرم درین ولا که لب آب مرغاب مورد معسکر ظفر مآب بود اندیشه تاخت بلخانیان در خاطر عاطر خطور نموده رایات ظفر آیات را فراخته بدانجانب ایلغار فرمود و بیکبار ناگاه اطراف
و جوانب کوهستان را فرو گرفته ارباب طغیان جماعتی را که بقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند در ظلال عدل جهان آرای او باقبال و اجلال قاصد مراجعت بود که از نزد میرزا ذوالنون رسل متعاقب
و متواتر ایلچیان رسیده از زبان وی معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر الدوله والاقبال محمد بابر با سپاهی بلا انتها لوای جهان گشا بصوب قندهار و فرین برافراشته نقش تسخیر آن ولایت را
بقلم شجاعت و تدبیر بر لوح ضمیر منیر نگاشته مأمول حشم و خدم چنان است که آن حضرت عنان عاطفت بر این صوب انعطاف داده دفع اعادی دولت پیش نهاد همت گردانند تا در سایه چتر
همایون فال ریاض این مملکت از تاب آفتاب حوادث و نوایب محروس محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا مصلحت دولت در ایجاب این ملتمس دانسته و فرستادگان امیر ذوالنون مقتضی المرام

الزام یافته و اندیشه و مواکب کواکب مرتب متعاقب بجانب قندهار در حرکت آمد **گفتار در لشکر ظفر اثر جمع کردن بدیع الزمان میرزا بقصد مقاتله و مقابله بابر میرزا و ارسال نمودن محمد بابر پادشاه ایلچیان نزد میرزا بدیع الزمان و طلب صلح کردن** چون ماهچه رایت نصرت شعار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع الدین ذوالنون و اولادش محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته از آنجا بسیار یافتند و چون در آن ایام خبر مخالفت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر علی التعاقب و التوالی باردوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر و حشم سیستانی و غور و ساغر و تولک و قلعه کاه و مرو و ... ذوالنون در معسکر ظفر اثر مجتمع کردند و برای اعلام جهة رسانیدن چند تواچیان باطراف ولایات که مذکور شد ... امیر سلطانعلی ارغون با سپاه سیستان و سایر سرداران ممالک با جنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در خلالات از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع سپاه نصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان باردوی ظفر نشان فرستاد و اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان در برابر سخنان مودت آمیز پیغام فرموده قواعد مصالحه تمهید پذیرفت و حضرت پادشاهی عنان بصوب کابل برتافتند و موکب عالی بدیع الزمان میرزا از قندهار راه زمین داور پیش گرفت و در خلال این احوال صبیه امیر ذوالنون که در سلک ازواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والده خویش که عورتی خیره عاقله بود از عالم رحلت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون از وقوع این واقعه که در عرض هفت روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهة ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بفقرا و مستحقان دادند و ختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین ... قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خاطر بر آن قرار یافت که زمستان را در قصبه فراه گذرانیده بعد از انتقال آفتاب از برج شتا باعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند حرکت نمایند و بنا برین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفراه شتافت چون از برج ... رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذوالنون امیر سلطانعلی ارغون را باتالیقی قرة العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده را بسیستان برده بهمگی همت بتعهد حال خجسته مالش مصروف دارند و امیر سلطانعلی با این التفات مبتهج و منشرح شده طویهای پادشاهانه ترتیب کرده در روزی که شاهزاده ... لوازم نثار بجای آوردند **ذکر عبور نمودن جنود محمد خان شیبانی از جیحون و تخریب نمودن بعضی از سرحدها را و طلب نمودن خاقان مظفر گرت دیگر میرزا بدیع الزمان را از قندهار بدار السلطنت هرات** در اوایل سنه احدی عشر و تسعمایه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که برای سپاهی و رعیت قیام و اقدام تواند نمود نگذاشته محمد خان شیبانی که همواره همت عالی نهمت بر سرانجام امور کشورستانی مقصور داشت متعاقب و متواتر جنود جلادت آثار بدینجانب جیحون میفرستاد تا از قتل و غارت مراسم تخریب شهر و ولایت ظاهر گردانیدند و در هرماه ... گروهی جمعی کثیر از آن لشکر برق اثر تا ولایت میمنه و فاریاب تاخته نهب و تاراج و ... اموال بسیار و غنیمت بیشمار گرفته رایت استیلا و تسلط برافراختند و امیر ابوالقاسم ... محمد قاسم میرزا که نسبتش از جانب پدر بمیرزا بابر ... و بشرف مصاحبت خاقان مشرف بود باتفاق امیر شیرم حسین ... و امیر باباجان ولد خواجه جلال الدین مهرکی در آن حدود اقامت داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافت و زبکان را صورت ظفر و نصرت روی نمود و آن سه سردار بدرجه شهادت فایز شدند لشکریان ایشان بهزیمت بصوب ... آمده بنابر آن اکثر متوطنان آن ولایت مختل گشت و تمامی صحرانشینان جلای وطن اختیار کرده دود آه ستم رسیدگان از ایوان کیوان درگذشت چون اخبار بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور صلاح فسحت در باغ جهان آرای ندیده بباغ شهر در آمده رحل اقامت انداخت و بعد از اندیشه و تامل از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده با امرا و ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بر آن قرار داد که گرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنت هرات طلبیده و طریقه دلجوئی بجای آورده آنحضرت را بمراسم استقلال بجنگ آنجماعت ارسال دارد و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از آن خواجه شمس الدین محمد منشی را که از سایر ارباب درگاه عالم پناه بوفور عقل و فراست و مزید فضل و کیاست امتیاز داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاده فرامین عنایت آمیز ارسال فرموده و سخنان عطوفت انگیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در قلب زمستان بفراه ... سدره انتها رسیده کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض رسانید و بعبارت دلفریب ادای رسالت نموده ضمیر آفتاب تاج و سریر را بملاقات پدر مایل گردانید بدیع الزمان میرزا آن کلمات را بسمع قبول جای داده عازم دار السلطنت هرات شد و خواجه شمس الدین محمد را جهة رسانیدن خبر بشارت بهرات فرستاد و امیر ذوالنون را شرف رخصت ارزانی داشت که بزمین داور شتابد و تمامی سپاه ممالک گرمسیر و غور و ساغر و تولک را مجتمع ساخته در اول بهار عنان بکران بکنار آب مرغاب تابد و موکب اعلی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکوره متوجه مستقر سریر سلطنت و خلافت جهانبانی گشته چون ... رسیده امرای عظام و اکابر ایام برسم استقبال از هرات بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر بشرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا همعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در ... پل قرار بملاقات حضرت اعلی خاقانی گشت و خاقان منصور گرت دیگر دیده بدیدار شاهزاده روشن کرده غایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا ... کشیده و بدستور نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول فرمود **گفتار در عزیمت خاقان عالی شان بقصد مقاتله محمد شیبانی خان و انتقال نمودن خاقان منصور از دار غرور بدار سرور و ... منزل بابا الهی بجوار رحمت الهی** همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر ترفیه حال عباد و تعمیر بلاد مصروف بود و عنان عزیمت آن پادشاه عالی رافت پیوسته بر رفع فساد و دفع عناد اهل ظلم و بیداد معطوف

خدیو جهانگیر والا نژاد شه کامران عدالت نهاد
چو اعلام کیخسروی برفراشت بجز دفع بیداد کاری نداشت

بنا بر آنکه خبر اسر و قتل و نهب در حدود بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب از عساکر جلادت آثار ازبک وقوع می یافت بدار السلطنت هرات رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحسر و ... متوطنان آن ولایت کره بعد اخری بوضوح انجامید و خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف مزاج شریف اعلی و فقدان قوت تحرک در دست و پا از کمال غیرت خسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی جزم فرموده امرای عظام و وزرای عطارد احتشام را بیراق سپاه و استعداد مردان شجاعت پناه امر فرمود و میرزا

بدیع الزمان را زیاده از بیست روز در دار السلطنت هرات نگاه داشت و برفتن کنار آب مرغاب مأمور گردانید و تنها براه جست حکم رایت نهضت برافراشته در اوایل ماه رمضان و آخر حوت سال
برآورده جهت برودت هوا روزی چند در منزل چهل دختران منزل کردند و تتمه ماه مبارک رمضان را در آن مقام گذرانیدند و چون هلال شوال روی نمود و آب روز عید بتقدیم رسانیدند از آنجا
نهضت فرموده در قصبه مروچاق علم آفتاب اشراق برافراشته و در آن منزل امیر علیخان را بنابر آنکه پدرش امیر عمر بیک از آن ملازمت تخلف جسته و در هرات توقف کرده از امارت شبرغان
معزول گردانیده آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخته و موکب عالی سلطانی از مروچاق بسرپل بابان خرامیده در انتظار خبر همایون خاقان روزی چند در آن مرحله دلپسند ساکن
گردید تا خاقان منصور در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود ریاحین و سنبل توکل بر عنایت صانع جزو کل کرده دوازده هزار مرد جنگجو گذار را اولکا بواجب داده با صنوف حشمت و تجمل روی
براه آورد و چون خسرو مهر پرتو بر برج حمل افکند برای نیکخواهی در برج شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی محفوف بعنایات جناب جلال سبحانی از باغ شهر بعزم یورش ماوراء النهر
نهضت فرمود و شاه ظفر دستگاه ببیان عساکر سبزه و لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته تزلزل در زمین و زمان ظهور نمود   سپاه خدیو مظفر لوا   بجنبید چون چرخ خضر زجا   ز سر تا قدم
غرق آهن همه   دل و جان پر از کین دشمن همه   و در اثنای طی منازل و قطع مراحل بسبب کثرت حرکت و سرعت نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا الهی ضعف
بمرتبه رسید که کار از مضای آن عزیمت و ارتکاب سفر بکیر در گذشت غایة کل حرکت سکون و نهایة کل کائن لا یکون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون قاطبه علمای عالم را معلوم و طایفه فضلای
بنی آدم را مفهوم که حکمت شامله حی قدیم و قدرت کامله قیوم واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بود که سریر سروری که در تحتگاه انا مکنا لهم فی الارض باشد بزیور تؤتی الملک من
تشاء آراسته گردد عاقبت بسبب انتشار امور مملکت دنیوی باز داشته بمقام عاقبة خیر مقصورات فی الخیام انتقال نماید و سنت سنیه حق عز و علا و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره برین منوال
جریان پذیرفته که اقدام همت انجام هر دو احتشام که در دار الملک ربع مسکون و بساط ابد قلمرو تخت خجسته بخت جعلناکم خلایف فی الارض مشرف شود آخر الامر از تنگنای هیاکل جسمانی ملول و متنفر گشته
بساحت وسعت آثار جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید   دلا عمر ابد محال است   بقای فیروزی زود انتقال است   نباشد خسروی در دهر جاوید   وفا از ملک دنیا نیست امید   کجا
جمشید دارا کجا رفت   سکندر سوی آن عالم چرا رفت   کجا شد شاه کیکاوس و شاپور   کجا شد ز شیر و ایرج و طور   کجا رفتند بهرام و منوچهر   فریدون چون نقاب انداخت بر چهر
چرا کسری در ایوان نیست بر تخت   بر آن عالم چرا بر داز جهان رخت   کجا شد صولت چنگیز خانی   شکوه حضرت صاحبقرانی   بدین مجلس ز زندگی نیست   بدنیا خلعت پاینده کی نیست
هر چند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از تمهید آن مقدمه مسلمه مقصود چیست و غرض از تسلیب این واقعه ناگزیر کیست خامه دبیر کیفیت حال را برین منوال در سلک تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی
مورد آن مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض آن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و الم سقم بآن ذات منبع صفات زیاده سمت تداخل پذیرفت هر چند اطبا در معالجه سعی نمودند عکس مطلوب
نتیجه میداد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد داشتها و شاهزادگان عظام و امرای ذوی الاحترام از تشخیص اطبای حاذق و حکما بتدقیق دانستند که آن عارضه شفا
پذیر نیست و آن بالیه ممکن التدبیر نی بنابر آن اندیشه نمودند که اگر فوت آن حضرت در وقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد ممکن که مواد فتنه و فساد در هیجان آید
و بر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران روی نماید و از خاقان منصور استجازه نموده نشانی نزد بدیع الزمان میرزا فرستادند جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد
آن فرمان واجب الاذعان در اوایل ذی الحجه در سرپل بابان بنظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن آغروق همایون را هم در آن منزل گذاشته با سیصد کس از امرا و خواص عنان
عزیمت بصوب بابا الهی منعطف گردانید و صباح روز سیم ماه حجه علم نصرت شیم آن مظهر لطف و کرم پرتو وصول بر یک فرسخی اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا
و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا و امرای عالی مقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین عمر بیک وفادار و نظام الدین عبد اللطیف
جان نثار و غیرهم مراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم دعا و ثنا اقدام نمودند بدیع الزمان میرزا از سرور شیم در آن منزل توقف فرمود و از صعوبت مرض حضرت خاقانی وقوف یافته چند روز
دیگر بعیادت رفت آنحضرت را سخت سست و ضعیف و بغایت غمگین و حزین دید و جهت رعایت حزم در اردو توقف نکرده بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسرپل بابان فرستاد تا آغروق را
بموکب عالی ملحق گردانند بعد از آن امرا و ارکان دولت و خواتین بلقیس حشمت طریق مشورت مسلوک داشته مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت را منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث
واقعه ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان باشد و ابو المنصور مظفر حسین گورکان قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان ارتباط و استحکام نمودند تا دیگر برادران رقبه از ربقه اطاعت
نپیچیده و بشارع مستقیم وفاق آمده باستقبال شجره خلافت اقدام نمایند روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر نظام الدین
عبد اللطیف در ملازمت مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا بمعسکر سلطان بدیع الزمان رفتند و به مجلس عالی در آمده و از امرای آن پادشاه عالیجاه
امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را بآن محفل طلبیده بکلامه شاهزادگان دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاده مراسم عهد و پیمان درمیان آوردند که مدت العمر در جاده مستقیم ثبات
قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امراء صمیم القلب قسم بر زبان آوردند در دولتخواهی و خدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام مرعی دارند و بسبب وقوع
این بیعت خاطر صغار و کبار اطمینان یافت و انوار بهجت و عاطفت بر وجنات روزگار طوایف امرا و لشکریان تافت   ز آن حسن اتفاق چو خاطر قرار یافت   ارکان قصر ملک حریفان مدد
یافت   اما بعد از وقوع این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان بغایت صعوبت انجامید و ساعت بساعت شدت آن حالت می افزود و صباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف
آورده سایر شاهزادگان و امرا و وزرا و حشر کا دیوان خانه جهت ادای نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت از گریه فغان حاضران بنوعی
بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سیلاب سرشک مشکبار از عالم بالا و مقیمان ملا اعلی بگشاد و روز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی الحجه سنه احدی عشر و تسعمایه بود نزدیک بوقت

بوقت غروب آفتاب بود که آن مهر سپهر سلطنت و کامگاری از مغرب زوال انتقال نمود و شهباز روح مقدس آن پادشاه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنوده بحظایر قدس پرواز فرمود و انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی از فروغ عطیتش بهره یافت بودند در مقام انما کونوا یدرککم الموت معدوم شد و قشور حیات خورشید عظمتی که جهانی از فر معدلتش مرفه الحال بودند کافی منیمو دند بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازه کوس شاهی که هر شام و سحر بشارت فتح و ظفر در هر شهر و کشور منتشر میکرد ناگهان یکبار در نشست و آواز فغان تعزیت سپاهی که در هیچ وقت کسی نشنوده بود از صعوبت این مصیبت بلند گشته با ایوان کیوان پیوست آن سایه لطف حضرت سبحانی کز شمع جهان فلک بود نورانی افسوس که نور طلعتش یافت زوال فریاد که رفت از جهان فانی در شب برلب حوض شبستان سلطنت بر نهج شریعت سید المرسلین ببراسم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و از کمال غم و غایت غصه والم بجای اشک سیلاب خون از دیده بر خاک فرو ریختند علم زد آتش از دلهای محزون ز مژگان شد روان جوی پر از خون صباح روز دیگر که کار پرداز آن قضا و قدر مهد جمشید خورشید را در حصار نیلگون مستور گردانیدند و مردم کشور بی سر و پا تند روکرد دون بارگرده از افق مشرق بسوی نهانخانه مغرب دوانیدند امرا و ارکان دولت نعش مغفرت قرین را در محفه محفوف رحمت رب العالمین نهادند و آن محفه را در لباس مشکین کرده عنان عزیمت بصوب هرات انعطاف دادند و بدیع الزمان میرزا نیز متعاقب روی بهمایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه و در محل نصب سراپرده عظمت گشت و کوتوال آن حصار استوار سالک طریق یکدلی امیر زین الدین علی با پایان آمده مفاتیح قلعه را با مفصل ذخایر بعرض رسانید و منظور نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت گردید و نیز در آن منزل و ثاق اتفاق افتاده علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار حصار منازعت آثار گردون را در جولانگاه خویش ساخت و نقود نجوم را در تحت تصرف در آورده رایت حشمت بر افراخت نیر برج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با فوجی از نواب و خواص بقلعه نره تو صعود نمودند و آن حصن آفتاب اختصاص را بنظر احتیاط ملاحظه کرده خزاین و دفاین را تصرف نمودند و امیر زین الدین علی سادری و پیشکش کشیده و لوازم نیکو خدمتی بجای آورد و بعنایت خسروانه مستظهر گشته باستور معهود بمنصب کوتوالی بدان جانب تعلق گرفت و سپهر روز دیگر از آنجا کوچ کرده بعد از وصول کوهستان خواجه شهاب الدین عبدالله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجله سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان و ارباب دکلانتران لباس مصیبت پوشیده و فغان و زاری با وج فلک زنگاری رسانیده و بشرف ملازمت شاهزادگان جمشید حشمت رسیدند و لوازم پیشکش بجای آوردند و روز دیگر که آن چشمه آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر شسته شد بدن بی بدیل آن خاقان بی عدیل را که از تغیر و تعفن مصون و محفوظ بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه هرات بردند و آن فرخنده مقام بر جنازه رحمت اندازه نماز گذاردند و تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بگنبد مدرسه شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده شده بود بطریق شریعت مطهر دفن کردند و اولاد امجاد و ارکان دولت آن پادشاه عادل نژاد یکهفته متصل با طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام قیام و اقدام فرمودند و روز هفتم چنانچه آیین سلاطین حشمت قرین است تا بود بکشیدن آش تبرک پیرو جستند و خلایق را از بساطین تعزیت بیرون آورده سرانجام معظمات مهمات بلند همت ساختند ذکر اولاد امجاد از ذکور و اناث و ازواج طاهرات خاقان منصور بخشنده همت و هب المواهب بخلعت خاقان مغفور انتساب معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا را چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود برین موجب سلطان بدیع الزمان میرزا معز الدین سنجر سلطان بیگم در اوایل حال منکوحه سلطان اویس میرزا بود و در اواخر در حباله نکاح عبدالباقی میرزا زندگانی میسر نمود آزجولی بیگم که قبل از جلوس همایون سلطان حسین میرزا بعقد نکاح آنحضرت در آمده بود حیدر محمد میرزا و آق بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا والد ابو القاسم میرزا انتظام داشت و بیکه بیگم در عقد سید مولانا صاحب روزگار رحلت نمود آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کیچک بیگم که زوجه میرزا بابر ولد میرزا محمد قاسم میرانشاه بود از ستر عظمی بانیده سلطان ابو سعید شاه غریب میرزا و مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه بیگم آغا ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا که مشهور بود و کیپک میرزا از لطفه سلطان آغا که نسبت او با مرای جهانشاه میپیوست فرخ حسین میرزا و محمد معصوم میرزا و ابو القاسم حسین میرزا و ابن حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سعادت بخت بیگم که مشهور بود و بیگم سلطان بود و در سلک ازدواج سلطان مسعود میرزا بود و سلطان مراد بیگم که حرم اسکندر میرزا بود و منور سلطان بیگم که در شبستان یکی از ابنا میرزا الغ بیگ بود و بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور داشت از ستر عالیه آغاچه بنت خواجه احمد الکه ابو تراب میرزا و محمد حسین میرزا و فریدون حسین میرزا و دیگر سلطان بیگم که صاحبه سید عبدالله میرزا بود و فاطمه سلطان بیگم که زوجه میرزا بابا دکا ر فرخ میرانشاه بود از منکلی آغاچه ترکیه بود مملوک شهربانو بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا بود و شهربانو بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود و از آن حضرت بخشیده بود و عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان بود کار اسکندر ابنیه زبیده آغای جلایر از اولاد ذکور حضرت خاقان منصور هفت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند و اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا و شاه غریب میرزا و حیدر محمد میرزا و محمد معصوم میرزا و ابو القاسم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و ابو تراب میرزا و اناث پنج مستوره در زمان حیات آن پادشاه حجسته صفات نقاب تراب بروی کشیدند و نامهای ایشان اینست آق بیگم بیکه بیگم آغا بیگم کیچک بیگم فاطمه سلطان و از ازواج طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیگم لطیفه سلطان آغاچه و زبیده آغا جلایر و چولی بیگم در زمان زندگانی آن حضرت سرای جهانی فانی را وداع کردند و دیگران بعد از واقعه آنحضرت باندک زمانی هر یک بکشوری افتاده روی بملک آخرت آوردند تا خاق بیگم تا بدین غایت در قید حیاتست

در بیان ذکر جمعی که در ایام دولت خاقان جنت مکانی بمنصب وزارت رسیدند

از جمله عادات آن پادشاه صاحب سعادت یکی آن بود که زود زود بعزل و نصب وزرا و دیوانیان میپرداخت و همواره چهار پنج کس را در آن منصب با یکدیگر شریک میساخت بنا بر علی هذا در ایام دولت آن سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت مشرف گشتند و ذکر بعضی از آن طایفه در اثنای حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمه از حال زمره دیگر اینست که مسطور میگردد خواجه قطب الدین طاوس سمنانی بسمو حسب و علو نسب و عظم شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود چنانچه در ضمن داستانهای گذشته مستفاد میشود و در زمان سلطنت میرزا ابو القاسم بابر و سلطان ابو سعید میرزا مدت مدید امر وزارت با قیام میرسانید و بعد از واقعه قراباغ بدار السلطنه هرات شتافته بنا بر التفات خاقان

در منصب اشراف و دیوان اعظم مدخل نمود و حشمت بسیار یافت و در وقت استیلای محمد یادگار محمد میرزا خواجه طاوس بی آنکه در منصب مدخل نماید چند روز در ظلال عاطفت و معدلت
خاقان بیهمال در غایت فراغت زندگانی مینمود و در تکثیر عمارات از جهت سعی موفور مبذول داشت و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی قدم بر مسند جاه و جلال نهاد و بنا بر طمع اموال نسبت بخواجه
طاوس ابواب نزاع بگشاد خواجه طاوس از آن الوعض ناموس اندیشیده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان منعطف گردانید و در آن مملکت نیز معزز و محترم بوده اوقات حیات بپایان
آورد و در سنه تسعمائه که سن شریفش به هفتاد و دو سال رسیده گوش و هوشش صفیر عقاب اجل شنیده و مرغ روح شریفش قفس قالب شکسته همانجا پر طاوسی بینداخت جهان از فرکامی
بپرداخت خواجه شمس الدین محمد مروارید در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهرات آمده در خدمت سلطان ابوسعید اراده
عزیمت فتح عراق و آذربایجان نمود خواجه شمس الدین محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب سمرقند توجه فرمود و در وقتی که خاقان منصور در هرات بر تخت سلطنت نشست از ما وراء النهر بدرگاه
عالم پناه آمده کمر خدمت بر میان بست و باندک زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد و در سرانجام مهمات کار بر وفا اغراض سعی موفور و جهد نامحصور بجای آورده عاقبت تائب
شده از آن استعفا نمود و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب تولیت مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری را مفوض برای صواب نمایش گردانید
آنجناب چند گاه در تعمیر و ترویج آن بقعه متبرکه کوشیده و ضیافت آینده و رونده را اهتمام تمام بتقدیم رسانید و فاتش در دهم ربیع الاول در سالی که حروف همین کلمات از تاریخ آن
خبر میدهد روی نمود و در مزار فایض الانوار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد کاتبی مدفون گشت خاقان منصور تسلی خاطر امجاد و اولاد خواجه مغفور پرداخت و ولد ارشدش عالیجاه فاضل
پناه خواجه شهاب الدین عبدالله را بپرسش و انعام و خلع فاخر بنواخت خواجه علاء الدین علی اصفهانی در سلک ولایت آن ناحیت انتظام داشت و بواسطه انتظام انساب آل برمک [illegible]
مفاخرت می افراشت بجودت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و انشاء درم و دینار موصوف و معروف بود و در میان اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشت
و در امر وزارت شروع نمود و چون بجز رعایا حیف و تعدی جایز نمیدانست پیوسته نسبت بسایر وزرا رسم تقریر و تدویر بر اوراق مینگاشت مزاج شریف مقرب حضرت خاقانی امیر نظام
الدین علیشیر با وی متغیر گردید و از آن زمان از روی مزاح و هزل روزی خواجه صاحبی این بیت در سلک نظم کشیده فرد گر شود معرکه ضرب شمشیر معلوم شود قوت بازوی علی شیر و
این معنی سبب ازدیاد کدورت شده و دیگر اسباب مدد علت شد و خواجه صاحبی صباحی که در پای سریر اعلی در جرگه وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان
دستار شرا که بغایت سرخ و بزرگ بود از سرش بر گرفته در گردنش افکند میر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند چو او را سر سبک گردید سنگین بار گردن را القصه در آخر
خواجه صاحبی مؤاخذ و معاتب شده هرچه داشت آورده و در بالاخانه زندان محبوس گشت و زمان حبس او قریب شش سال امتداد یافت و در آن ایام غزلی منظوم کرده بنزد مقرب حضرت
سلطانی فرستاد مطلع الغزل اینست اگر هرگز نشنود گوشش تو فریاد منست وآنکه هرگز نگذرد بر خاطرش یاد منست اما هیچ فایده بر آن مترتب نشد از آن مرسله نگشت امیر
از ابتدا او درگذشت و خواجه صاحبی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخت و حفظ کلام الله کرده اکثر کتب متداوله را مختصر تلخیص نظر مطالعه در آورده و قصیده مصنوع
سلمان ساوجی را تتبع نموده و اکثر صنایع شعری را در اقلیم پیروی در آن قصیده درج فرموده تا که حالش عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از بزرگ زادهای
مملکت فارس بود و در اوایل ایام جلوس خاقان منصور از فارس بهرات آمده بمنصب وزارت دخل نمود و بعد از چند گاهی جمعی از مردم شهر او را بصنوف تقصیر و تصرف متهم گردانیدند بنا
بر آن بفرمان خاقان منصور در زندان بلده هرات محبوس شده سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه شحنه قهر بقتل او فرمان نمود و چنان استماع افتاد و العهدة علی الراوی که در آن محل نایره
غضب خاقان مشتعل بود و بکشتن خواجه سیف الدین حکم فرمود یکی از نواب بنابر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صاحبی نیز در زندان حاضر بود خاقان منصور گفت که او را نیز سیاست کنیم و در
آن روز که داخل ایام اوایل محرم الحرام سنه احدی و تسعین و ثمانمائه بود خواجه صاحبی را از طاق چارسوق هرات و مظفر سیف الله را بر در دروازه ملک از حلق کشیدند یکی از فضلا در آن باب
گوید ای دیده بعالم ستمکاره نگر در خواجگی جهان خونخواره نگر از حالت صاحبی بدو تجربه کن در حال مظفر شبانکاره نگر خواجه امین الدین محمد برادر خواجه فضل الدین محمد بود و بشرف
شراب روح افزای مصاحبت امیر بایانها شفقت تمام ظاهر مینمود و بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران امتیاز داشت و همواره خیال همنشینی و مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح
خاطر مینگاشت در سنه سبع و ثمانمائه بمنصب وزارت خاقان منصور رسیده قریب پنج سال و نیم آن کارها روز بروز کار گذرانیده و در آن وقت که برادرش خواجه افضل الدین محمد بجانب
عراق شتافت معزول گردید و بعد از چند گاه نوبت دیگر منظور نظر خاقان منصور عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل نمود و خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت
دیگر او را مؤاخذ و مقید گردانید و امین الدین محمد پس از یکدو سال فرصت یافته در زی عورات از بالاخانه بگریخت و تا زمان وصول خواجه افضل الدین محمد بهرات در گوشه مختفی بود و چون
آنجناب بمناصب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه امین الدین محمد از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطه خدمات سابقه و وسایل رایقه مرتبه و وجه
ارجمند یافت چون متقاضی اجل در رسید در اوایل سنه عشر و تسعمائه بجهان جاودان شتافت خواجه علاء الدین علی میکائیل بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور و معروف
و سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت مدت دیگر بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از نهایت سلامت
نفس و راستی و کوتاه دستی هرگز مؤاخذ و مصادره نگشت و چون اجل موعود رسید داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت خواجه نعمت الله سرخ که در علم
استیفا نظیر آفاق بود در دیوان خاقان منصور مدتی سرانجام اعمال نیز کرد و باشتغال خطیر توجه مینمود و خواجه مجد الدین محمد کرت دیگر که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی
گشت خواجه نعمت الله را مؤاخذه کرده آنچه داشت از وی بستد بعد ملازم پادشاه عالی جاه بسمت التفات آمد و خواجه نعمت الله چند گاهی بلوازم آن مهم پرداخت معزول گشته در بعضی از

عظایم امور سرانجام مهام آن منصب مشغولی نموده‌اند و این چهارده کس‌اند که اسامی ایشان مذکور میشود از آنجمله بوده سید جلال الدین حمزه اندخودی در سلک اشراف سادات حسینی منتظم بود و بزیادة
اخلاق حمیده و برکات رحمت استعفت خوشی صحبت و انتخاب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسید و مقدم بر تمام صدور عظام توقیع کشید اما بسبب عدم وقوف و کثرت ارتکاب
شراب آن مهم را بدستیکه میبایست پیش نمیتوانست برد و بکمال بی اختیاری سلوک میکرد تا زمانیکه معزول شده رو بگوشهٔ انزوا آورد مولانا قطب الدین خوافی بصفت فقاهت و فضیلت معروف بود و بوفور رشد
و کیاست موصوف و در انشای مکاتیب و قواعد و ترسلات مهارت تمام داشت و در فیصل مهمات و معاملات موقوفات بامثال و اقران رایات تفوق می افراشت و آن جناب در زمان سلطان ابوسعید
نایب صدر شرف جهان مولانا نظام الدین عبدالرحیم صدر بود و بعد از واقعهٔ قراباغ بدار السلطنت هرات شتافته خاقان منصور منصب صدارت بدو تفویض فرمود و چون جناب مولوی چندگاه بلوازم آن مهم
پرداخت در بیست و سیوم محرم الحرام سنهٔ اربع و تسعین و ثمانمایه بسبب افساد اهل فساد مؤاخذ و مستعید گشت و در عرض ده روز مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی قرض نموده بدیوان آوردند و در عاشر صفر نوبت دیگر تشریف
خلعت صدارت پوشید و چند سال بکمال استقلال مهمات وقوفات و حاجات ارباب عمایم بکفایت مقرون میگردانید و فاتش در زمان اختیار روح عیسا بر متعهد السلطنت بود و انتخاب بلوازم امر
منصب قیام نمود و سه چهار روز صبح و شام اعاظم امرا و وزرا و سادات و نقبا و قضات و علما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنت هرات در تعزیت سرا جمع شدند و حفاظ ختمات قرآن مجید
آوردند و خواص اولاد خواجه مجد الدین محمد حلوا و اطعمه کشیدند و چون ایام سوکواری بنهایت انجامید خاقان منصور و شاهزادگان و خواتین بلقیس مکان خلع فاخره و اثواب وافره بمتعهد السلطنت و سایر
اصحاب مصیبت فرستادند و خاطر ایشان را باصناف پرسش و نوازش تسلی دادند خواجه کمال الدین حسین ابن خواجه جلال الدین برکی عمدهٔ اکابر قصبهٔ اعاظم ولایت ابیورد بود و بمزید مکنت
و حشمت افزونی جاه و علو نسبت از سایر اعیان خراسان ممتاز و مستثنی میبود و چندگاه در غایت اقتدار و حشمت بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در آن اوقات یکدینار و یکمن بار رو
رسم صدارت طمع نکرده و در این نیکنامی براورده مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد آن خواجه جلیل را منقلب و تصرف متهم داشته نزد حضرت خاقانی زبان غمز و سعایت گشادند و آن سخنان در مزاج همایون
تاثیر کرده خواجه کمال الدین حسین از آن مهم معزول گشت و مبلغی بدیوان رسانیده و در بقیهٔ اوقات حیات را بفراغت گذرانید و در ماه رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانمائه داعی حق را لبیک اجابت گفته در
گنبد مدرسه که در جانب قبلهٔ مسجد جامع هرات ساخته و پرداخته بود مدفون گردید حافظ معین الدین خلیفه مدتی بمنصب صدارت خاقان منصور معزز بود و بسبب ارتکاب امور نا
مناسب مؤاخذ گشت و در شهور سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمایه در سرخیابان کشته شد سید شمس الدین محمد اندخانی ملقب بمیر سر برهنه بود و سبب اطلاق این لقب بر آن جناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه
داب سید مهر و محبت لنگر پسر یار در شهرستان دل جای داده و بطور قلندران که تابع آن پسر بودند بر آمده سر در پی ایشان نهاد و گاهی سر برهنه با آن طایفه در کوچه و بازار سیر میکرد و بدین صلوة
شده بود و رباعیات بنظم می آورد و این بیت از آنجمله است بیت آنانکه پرستنده خورشید و مه اند از چشم تو در آرزوی یک نگهند لنگر اگر اینست که من می بینم خوبان دگر بتان بعالم که اند
و میر سر برهنه بلطف گفتار و حسن کردار و سرعت فهم و حدت طبع از فضلای زمان و ظرفای دوران امتیاز داشت همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات سحر آمیز و سخنان فرح
انگیز بر لوح بیان مینگاشت و چون از جانب ماوراء النهر بدار السلطنت هرات تشریف آورد منظور نظر اشفاق و مرحمت سلطان شده بمنصب شیخی و تولیت مزار بزرگوار شیخ لقمان پرنده
منصوب گشته مدت بیست سال در آن مقام فیض انجام بضیافت پرداخت و هر سال قریب صد و پنجاه هزار دینار کپکی از موقوفات و نذورات آن حاصل میشد و بمصرف میرسانید بعد از آن
بعضی از اهل حسابات سید ممجد را باسراف و اتلاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان بطعن گشادند و بدین سبب عزل سیادت مآب میر سر برهنه شده تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی امیر
در معاتبات او دخلی بوده بنابر آن در جواب این مطلع آن جناب که آنکه خاکستر گلخن شده آرام گهم داده دیوانگی عشق بخاک سیهم این مطلع را در سلک نظم کشید آن سهی سرو که در
سایه خود داد رهم کرد غمازی و بنشاند بخاک سیهم امیر علیشیر از این کتابت رنجیده چندگاه غبار نقار بین الجانبین ارتفاع داشت آخر الامر مقرب حضرت سلطانی بنسبت انتخاب سیادت
مآب در مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقانی بوی تفویض یافت و میان انتخاب و خواجه کمال الدین حسین برکی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع و نقار نمود و میر سر برهنه بعرض امیر علیشیر
رسانید که با وجود شرف سیادت و کبر سن و انتظام در سلک خادمان این آستان عالی مقام که بنده را حاصل است خواجه حسین داعیه تقدم بر من دارد و امیدوارم که بیمن التفات شما بر وی تفوق
میسر گردد و در این حال امیر ستوده خصال را ایام گدائی و سؤال جناب سیادت مآب یاد آمده این بیت را بر زبان راند در مقامی که صدارت بگدایان بخشند چشم دارم که بجاه از همه افزون باشم
و کوکب آمال و اقبال میر سر برهنه بدرجهٔ اعلی رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع کشید و بعد از چندگاه که بلوازم آن امر پرداخت استعفا نموده کاشانهٔ عزلت را منزل ساخت و بقیهٔ ایام حیات را
بی آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین امیر علیشیر گذرانید و در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه مریض گشته بعالم آخرت شتافت خواجه غیاث الدین عادلشاه در سلک
اشراف و اعیان ولایت ختلان منتظم بوده چند سال بامر صدارت خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل از آن منصب در بلدهٔ نشابور رحل اقامت انداخت و تتمهٔ ایام حیات را براحت مصروف
ساخت مولانا الاعاظم میرک جلال الدین قاسم در شهور سنه تسعین و ثمانمایه قایم مقام آبا و اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سال بکمال اختیار و استقلال برسم صدارت
قیام نمود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد و فی منتصف شعبان سنه احدی و تسعمایه در حصار شادمان از عالم رحلت فرمود قاضی برهان الدین در اوایل حال بمنصب قضات
مرو و صدارت ابوالحسن میرزا بوی متعلق بود و بعد از آن بواسطهٔ سوء مزاجی که شاهزاده را نسبت بآن جناب پیدا شد از مرو بهرات شتافت و منظور نظر التفات خاقان منصور گشت و بدرجهٔ
بلند صدارت صعود نمود و در اواخر سنهٔ تسع و تسعمایه میل وطن اصلی کرده مرخص شده بمرو شتافت و ابوالحسن میرزا بنابر غباری که در خاطر از جناب صدارت مآب داشت او را مؤاخذ
و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه عشر و تسعمایه درگذشت سید غیاث الدین محمد مشهدی از فضایل و کمالات نفسانی بغایت
عاری بود و بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک در امر صدارت شروع نمود و وقتی که خواجه نظام الملک بر درگاه خاقان منصور لوای اعتبار علمی افراشت سید در [illegible]

و در آن منصب دخل تمام داشت و در سنه ثلث و تسعمایة که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسر حد زوال نزدیک رسید بخدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون ارغون
بامر وقت و مهمی از آن عزم رجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مواخذ گشته بقتل آمد و سید غیاث الدین محمد چون این خبر شنید از غضب حضرت خاقان ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود و جناب
سیادت مآب در سلک سلطان بدیع الزمان میرزا پیوسته چند گاه در ملازمت آنحضرت بود اما بواسطه غرابت صورت و معاونت سیرت منظور نظر التفات نگشت و پس از چند وقت
مقرر شد که برسالت مرو رود و چون بان بلده رسید بدیع الزمان میرزا مکتوبی بابو المحسن میرزا فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآب از خدمت معاودت بجانب بلخ نماید آنگاه او را دیگر
شاه و سید قاسم که مشهور است بمیر مخدوم بحمایت امیر ذوالنون پرداخته صدور رسیده بود از آن بلده عذر خواسته و ایشان بدر پیوسته در گوشه انزوا منزل گزیدند و در سنه ثمان عشر و
تسعمایة که امیر نجم الدین از این خاکدان بجهان جاوید شتافته سلاطین ماوراء النهر از آب آمویه عبور نمودند و بر بعضی از ممالک خراسان استیلا یافتند سید در مشهد مقدسه رضویه آمد و امیر مخدوم
از دار السلطنه هرات باردوی تیمور سلطان و عبید الله خان رفت و ایشان را بر دار الملک خراسان ترغیب و تحریض نمود بنا بر علیه چون نوبت ثانیه ماهچه لوای جهانگشای نواب کامیاب
حضرت شاهی لازال ظل معدلت مصونة عن وصمة الزوال پرتو وصول بر بلده فاخره هرات انداخت سید با اولاد مواخذ شده مبلغ کلی فرو آورد و بعد از آنکه از چنگ محصل خلاص گشت فرار برقرار
اختیار کرده بماوراء النهر شتافت و در آن ملک فی شهور سنه مذکوره وفات یافت **مولانا غیاث الدین جمشید** قاضی پدرش مولانا نجیب الدین بجانب دار القضاء ولایت شریعت
پناهی قاضی قطب الدین احمد الامامی بود و نسبت مادرش بخمسه قارن که در آن زمان امیر تیمور گورکان در بعضی از بلاد مازندران حکومت مینمود میپیوست و مولانا غیاث الدین رسائل شرعیه و کتابت
سکوک و سجلات وقوفی تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چند گاه ماکولات خاصه آنحضرت بالحیلة الشرعیة از شایبه شبهه و حرمت بسر حد حلیت رسانید بنابر آن بحلالی
ملقب شده و آخر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در زمانی که اختیار قوام الدین خواجه نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر نظام الدین علیشیر زبان بغیبت اصحاب کشاده مواخذ و مقید گشت
تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر عنایت گردانیده بار دیگر بمنصب صدارت رسید و بعد از
هفت هشت ماه معزول گردید و وفاتش در ولایت قاین در هفتم ماه رجب سنه تسع و عشر و تسعمایة اتفاق افتاد و در مقبره آبا و اجداد خویش مدفون گشت برادرزاده و داماد مولانا قطب
الدین خوافی بود و از بعضی اقسام فضایل محظوظ و بهره مند بود و در زمان وزارت خواجه فضل الدین محمد که او نیز داماد مولانا قطب الدین خوافی بود چند سال قائم مقام عم بزرگوار شده بصدارت
خاقان منصور قیام نمود و در روز فوت خواجه مشار الیه مواخذ گشته مبلغ کلی فرو آورده بعد از آنکه از چنگ محصل نجات یافت در زاویه عزلت تتمه ایام حیات را بپایان آورد **امیر کمال
الدین حسین** پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل بود و مادرش در سلک بنات سادات نیشابور انتظام داشت و آنجناب از فنون علوم متداوله محظوظ و بهره مند بود و در علم جفر و قصص
دعوی مهارت مینمود و بنظم اشعار گاهی مشغول میگردید و در اکثر مولفات لوازم فصاحت بجا می آورد و در ایام سلطنت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس بآذربایجان شتافته چند
گاه در ظل تربیت آن پادشاه عالیجاه گذرانیده چون از آن مملکت بهرات آمد خاقان منصور امور شیخی و تولیت موقوفات مزار متبرک حضرت سامی خواجه عبدالله انصاری را بآنجناب تفویض
گردانید و در سنه اربع و تسعمایة بمنصب صدارت و بسیاری از مهمات دادخواهانرا نیز برای صواب نمای او تفویض نمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا تاریخ صدارت آن صدر عالیقدر
این رباعی نظم نمود
ای آنکه زیاده شد زتو قدر قریش / بر اوج صدارتی مه برج قریش
ای صدر قریشی لقب عالیقدر / تاریخ صدارت تو شد صدر قریش
شرح منازل الب ارسلان و مجالس العشاق در سلک مولفات امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و از اشعار انتخاب خامه سخن گذار یک بیت بر لوح بیان نگاشت
از این باغ جهان آن روز سازم قدم بیرون / که باشد روضه خلدش در آن باغ ارم بیرون
خواجه شهاب الدین عبدالله بیانی ولد شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم اخلاق و محاسن انوار لطف گفتار
و حسن کردار سرآمد ابنای روزگار مینمود و طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات بهره ور بود و درج دراکش نقاد فنون علم و هنر منشورات مولفاتش مثال سحبان بزیور جواهر بلاغت
آراسته و منظومات مستانش مانند لالی بحر عمان از شوایب عیب و نقص پیراسته رشحات خامه بدیع نگارش لسان خوبان گلعذار دلفریب و مرقومات کلک لطایف آثارش سیمین
عقود جواهر مکنون بزینت و زیب در فن موسیقی داد و دار قانون ادراک خورده بر استادان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت برده کار اتباع و پیروی پرده بزرگ حجاز پذیرفته فصل انوری نغمه
آئین زد چنگ دولت بامن دین زده چون بقانون علم لب گشاد پای از راه دین بیرون ننهاد و آن خواجه چون بیاز فضل و افضال رحیمین دولت و اقبال خاقان منصور نشو و نما یافته در ریعان
اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت و مقدم بر اکثر صدور و توقیع کشیده چند سال در غایت احتیاط بلوازم آن امر پرداخت و در آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام
الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبدالله سوء مزاجی نسبت بخود فهم کرده از آن منصب استعفا فرمود و دو سال بی آنکه مشغول منصبی باشد ملازمت سده سنیه سلطنت مینمود و
بعد از مواخذه و مصادره خواجه نظام الملک کرت دیگر کوکب آمال و امانی آن جامع فضایل نفسانی باوج شرف رسیده بر بروج منصب رسالت برآمد که در فرامین سلاطین زیور
جلالی منصب مهر کار سلطنت بود سرافراز گردید پس از روزی چند از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده در جرگه امرای عظام در آمد و جای امیر علیشیر نقش خاتم امیری ترسیم داد و تا اواخر ایام حیات
خاقان خجسته صفات روز بروز در تقرب و نیابت آن خواجه فضیلت منقبت در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشه انزوا منزل گزیده اکثر اوقات با کتابت قرآن مجید صرف نمود و وفات
در ماه رجب سنه اثنی و عشرین و تسعمایة اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی مرثیه در غایت جودت در تعزیه آن در سلک نظم انتظام داد و مطلع آن قصیده این است
گردون که مرکز ستم و نقطه بلاست / یکدل که مبتلای غمش نیست در کجاست
و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفات است در مرثیه مذکور سمت اندراج داد
مجد و علم و حلم و پناه جهان فضل / دردا که کوکب شرفش در وبال رفت
آمد ز اوج عزم قدم مسیح روح قدس / در عالم مثال ولی بی مثال رفت
از آن تاریخ طبع نقاد خواجه عبدالله و دیوان قصاید

بواسطه سلامت نفس و عدم میلان خاطر بسرانجام اشتغال دنیوی از منصب شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت مضمون این بیت را که نه منصب دهی در
پیش نصیبی که از منصبی گر منصبی است مطمح نظر تجربه اثر گردانید همت عالی نهمت بر ذخایر مثوبات اخروی گماشته حالا آن عالی جناب در دار فرخنده سیر بشرایف رعایت اعزاز و
احترام بنهایت اجلال و اکرام در وطن مالوف و مسکن معهود دار السلطنت هرات صینت عن الآفات تشریف دارند و طوایف انام از خاص و عام بوجود فایض الجود آن دانشمند مستظهر
و مطمئن خاطر بوده لوازم حسن ارادت و اعتقاد بجای می آورند قاضی شمس الدین عبدالله خلف صدق مولانا جلال الدین ابوسعید بن مولانا شمس الدین عبدالله بن قاضی
جلال الدین محمود الامامی بود و در زمان خاقان منصور چند گاه در بلده هرات بلوازم منصب قضا قیام نموده مدتی دیگر در مدرسه شریفه سلطان بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل
موعود در رسید علم عزیمت بعالم آخرت برافراشت مولانا یوسف بدیعی از ولایت اندجان بوده در صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته باکتساب فضایل نموده و در زمان فرخنده نشان خاقان
منصور از ما وراء النهر بهرات تشریف آورده در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی آرام یافت از علم عروض و صنایع و بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در تبیین قواعد معما رساله
مفیده تالیف فرمود و این مطلع از جمله منظومات اوست کز آب آب بی ما کو بیت بود منزلگهم نی زلال خضر باید لب مر روح الملهم وفاتش در شهور سنه ۸۹۴ در سرخس اتفاق افتاده در مزار
فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد **حافظ غیاث** قدوه ارباب علم و عرفان عمده محدثان زمان بود و در ایام سلطنت خاقان منصور سالها موفور در بلده هرات بافاده قیام
مینمود وفاتش سنه سبع و تسعین و ثمانمایه اتفاق افتاد و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت **مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی** لمعات فضایل و کمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب
جهانتاب منور عرصه ربع مسکون است و رشحات اقلام فیض انجام آن زبده مشایخ و شاب بیان قطرات سحاب حضرت بخش فضای جهان بوقلمون از جواهر نظمش صدف افلاک پر در
شب افروز و از لآلی نثرش عرصه عالم خاک پر زیب و زیور از تصانیف و در اقدام علوم مجید و در تصنیف خزاین معانی مجید لاجرم حاجت بآن نیست که خامه دو زبان در تعریف مرجع ارباب
دانش و عرفان سر در و بانامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب بینش و ایقان بر گشاید چه حاجت که کلک بلاغت آب نویسد که عامست فیض سحاب چه
حاجت که گوید منور بود مهر منور بود و عرصه بینش سپهر ولادت با سعادت آنجناب در شب بیست و سیوم سنه عشر و ثمانمایه در قصبه جام اتفاق افتاده پس از وصول
بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده و قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاده بواسطه مناسبت اصلی و ملایمت جبلی در مبادی سن از نفحات انفاس فضایل قیاس ریاض نظم را
خضرت و نضارت بخشید و مهارتش در آن فن بمرتبه رسید که دیوان اشعار متقدمین و متاخرین را از درجه اعتبار ساقط گردانید در زمان میرزا ابوالقاسم بابر نام نامی آنجناب دستیاه
وافر تهور را در فن معما رقوم قلم بدایع آثار ساخت و در زمان سلطان سعید میرزا ابوسعید میرزا ترتیب دیوان اول و تالیف بعضی از رسایل تصریف پرداخت و سایر
مولفات و منظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور صفت تحریر یافت و لوایح آن کتب افادت آثار و رسایل اعجاز کردار او بر صفحات بهارستان روزگار و اوراق
نگارستان لیل و نهار تا قیامت بیان جناب مولوی امیر نظام الدین علیشیر قاعده مودت و ارادت ارتباط و استحکام ما لا کلام داشت لاجرم آنجناب در اکثر تصانیف منظوم
و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکوکیش بر لوح بیان نگاشت و مصنفات مقرب حضرت سلطانی نیز بتعریف و توصیف آن جامع کمالات انسانی اشتمال دارد و در بعضی مطالعه
کتب آن دو بزرگ فایض شده راقم حروف را درین دعوی راست گوی شمارد وفات مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی روز جمعه هژدهم محرم الحرام سنه ثمان و تسعین
و ثمانمایه روی نمود مدت حیات آنجناب هشتاد و یکسال بود و صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی اعیان مملکت بمنزل
شریف آنجناب تشریف آوردند و در اقامت لوازم تجهیز و تکفین پیش حضرت سید السلاطین سعی نمودند و نعش او را بعیدگاه برده نماز گذارده بتحبت مولانا سعد الدین
کاشغری آورده در پیش روی او دفن کردند و حضرت خاقانی و مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علما اطراف را در عیدگاه هرات جمع ساخته
جهة ترویح روح خدمت مولوی اطعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام نمودند و امیر نظام الدین علیشیر در مرثیه مولوی ترکیب بندی غرا در سلک انشا کشیده مطلعش
در خاطر بود و ثبت کرده شد هر دم از انجم و از چرخ جفایی دگر است هر دم از انجم او داغ و بلایی دگر است تاریخ وفات مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی را از افاضل آن زمان
عبارات لایقه مختلفه در سلک نظم انتظام داده از آنجمله مولانا نورالدین که شاعر ابدال روش بود و نظم دلکش داشت این قطعه را بر لوح بیان نگاشت جامی که بود و مایل جنت
مقیم گشت فی روضه مخلده عرضها السما کلک قضا نوشت روان بر در بهشت تاریخه و من دخله کان آمنا خواجه رضی الدین احمد جامی مقتدای اولاد امجاد شیخ
الاسلام احمد الجامی النامی بود و از سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علو قدر و نباهت مکانت ممتاز و متمیز بود و سالها تولیت اوقاف مزار فیض آثار شیخ الاسلام مشار الیه تعلق بوی
میداشت و او همواره خوان احسان گسترده و بهمت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد می گماشت و چون آن جناب از جهان بفضای جنان انتقال نمود ولد رشیدش خواجه جلال
الدین ابوالقاسم قایم مقام گشت و اختیار و اعتبار او در آن ولایت از اماثل و اقران درگذشت اما بواسطه وسعت مشرب گاهی با پادشاه و ادکان عالی مکان مصاحبت میفرمود و بخلاف
طریقه آبا و اجداد و بتجرع شراب ناب اقدام مینمود و در صفت جود و سخاوت طریق سلوک بذل و مروت عمل و نظر میداشت و مادام الحیات آنچه از هر جهت حاصل میکرد صرف آینده و رونده
مینمود و تخم محبت و اخلاص در ضمیر دل همگنان میکاشت خواجه عبدالعزیز جامی بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات خجسته ساعات بر ادای وظایف طاعات و عبادات صرف مینمود و در
سلک ریاضت و تقوی و ارشاد سالکان سبیل متتبع شیخ الاسلام زنده فیل احمد جام میکرد و بر سجاده پیر سروری دین الهی نشسته بشرایط افاده علوم ظاهری و باطنی بجای می آورد
مولانا کمال الدین ابو الواسع النظامی ولد مولانا جلال الدین مظهر باخرزی بود و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف مینمود و در فن انشا و تحریر و مکاتبت و مناشیر مهارت

مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس همایون خاقان منصور رساله‌ای در حسب تالیف وقایع و حالات آنحضرت نگاشت اما چون در انشای آن در ایراد تشبیهات و
استعارات مبالغه بسیار نموده خاقان منصور تصنیف او را نپسندیده و آن امر را به یکی از افاضل مفوض گردانید و خواجه مجد الدین محمد را صحبت مولانا کمال الدین عبد الواسع میل
بسیار بود و چون جناب مولوی از شنیدن سخن مزاح آمیز دلگیر شد به صحبت او میل ننمود و آنجناب با خواجه نظام الملک و اولاد او بر طریق مصاحبت سلوک میداشت و بنام
ایشان رسالات تالیف کرده یادگار گذاشت و در دیباچه یکی از آن نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه شهاب الدین عبد الملک
در سلک نظم کشیده الحق در این ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده و دو برادر با هم ارزانی که از قدر آمدند آن وزارت مآب این بار ترا آن آل کمال دولت و دین همبازی مشید دین شیبانیه
ملک و ملت در بیانات کمال آن بود خورشید منظر این بود جمشید قدر هم بود از رای خورشید دولت را جمال برتر نماند مهر در ساحت آن در علا دین در علوم برتر نماند تجرد کان آن در جهان دین
زوال از جناب آن نخواهد کرد و دولت اجتناب در رکاب این نخواهد یافت اقبال اشتغال هم بود از رای آن صبح سعادت را فروغ آن بود مجموع طالع این بود مسعود حال جاه را
حشمت آن باد فارغ از خسوف آفتاب دولت این باد ایمن از زوال قاضی نظام الدین محمد ولد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقهای
زمان میرزا ابو القاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و مهارت در امر درس و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت خاقان منصور فایق بود مدتی در مدرسه اخلاصیه
عیاشیه بمراسم تدریس قیام نمود و چون از آن منصب استعفا کرد آنجناب را خاقان منصور تکلیف به قضای دار السلطنت هرات کردانید و قاضی نظام الدین به وجهی در فیصل قضایا و
قطع و فصل مهمات شرعیه طریق اجتهاد مسلوک داشت که قصه امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شد وفات قاضی نظام الدین در ماه محرم الحرام سنه تسعمائه دست داد و راقم حروف
نظم این رباعی در تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد انکس که شریعت نظام از وی بود از حکم قضا سجل عمرش طی شد صفحه دل چو محو شد نام نظام توضیح پذیرفت که فانی کی شد مولانا معین الدین
الفراهی برادر مهتر قاضی نظام الدین محمد بود و به بسیاری فضایل و کمالات اظهار وقوف نموده و در زهد و تقوی درجه علیا داشت و اکثر خطوط را در نهایت جودت به صفحه تحریر می‌نگاشت
و در ایام جمعه بعد از ادای نماز در صفه مقصوره جامع عتیق به کمال تاثیر می‌گفت و در غرر معانی آیات و احادیث را با الماس صبح لطیف می‌سفت و اعاظم امرا و دیوانیان که در مجلس آن نحریر
وعظ او می‌نشستند ملتفت می‌گشتند و در وقت آن سخنان درشت بر زبانش می‌گذشت و آنجناب ابدا قوت را در بموجب وصیت می‌خواست که به منصب قضا و تکلیف مبالغه نمودند
قبول نفرمود و از آثار قلم لطایف نگار مولوی معین الدین معارج النبوت در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه اکمل التحیات به روایات مختلف در آن نسخه مسطور
و آنجناب در تفسیر فاتحة الکتاب و قصه یوسف علیه السلام تصانیف بسیار دارد که هرکس به کمال بلاغت آن کتب را مستحسن می‌شمارد و مولانا معین الدین در شهور سنه سبع و تسعمائه مریض شده درگذشت و در جوار
مرقد حضرت باری خواجه عبد الله انصاری پهلوی پدر خود خواجه نظام الدین مدفون گشت مولانا شمس الدین محمد سبزواری در ایام جوانی به تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم قیام
نمود و در مدارس درس و افاده از امائل و اقران قصب السبق در ربوده و آنجناب به حسن محاورت و مکارم اخلاق اتصاف داشت مدتی مدید در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنت
هرات همت بر نشر فواید علمی می‌گماشت و در ماه جمادی الآخر سنه تسع و تسعمائه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده به مرض حصبه وداع زندگانی نمود مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین محمد عثمان در جمیع
اقسام علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد علما ماوراء النهر بلکه مقتدای فضلای آن شهر بود و در اوایل سلطنت خاقان منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج اسلام شده به دار السلطنت هرات رسید و
منظور نظر عنایت حضرت خاقانی و ملحوظ عین رعایت جناب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارک به امضا رسانید و بعد از مراجعت در دار السلطنت هرات توطن نمود و سالها در مدرسه شریفه
سلطانی و مدرسه متبرکه اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغول می‌بود و آنجناب که ملا زاده عثمان اشتهار دارد وجود کمال دانشمندی کبر سن و نور زهد و تقوی به صفت تواضع
اتصاف داشت و مدت مدید در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنت هرات همت بر نشر فواید علمی گماشت و در ماه ربیع الاول سنه عشر و تسعمائه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده به
رحلت بعالم آخرت برافراشت مولانا برهان الدین الرازی عطاء الله به وفور علم و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلا و دانشمندان ممتاز و مستثنی بود و به وسعت مشرب و میل صحبت اهل
طرب مایل بود و بر تمامی ظرفای هنر و تفوق نمود و مدتی مدید تدریس مدرسه خاقان منصور و خانقاه خلاصیه مقرب الحضرت السلطانی تعلق بآنجناب داشت و به تعلیم فضل و کمال نقش
افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبه علوم می‌نگاشت ارتحال مولانا برهان الدین از جهان محنت آیین بجلد برین در ماه رمضان سنه اثنتی و تسعمائه وقوع انجامید و در تاریخ طبع و رسالت دو فن صنعت
در زمان میرزا ابو القاسم بابر مرحوم کلک بلاغت اهتمام گردانید حضرت مخدوم امیر خاوندشاه ابن سید برهان الدین خاوندشاه که از اکابر علما و فضایل بنا بر جودت طبع سلیم و سلامت
ذهن مستقیم امتیاز داشت و در ایام جوانی به تحصیل کمالات نفسانی نمود و در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح ضمیر می‌نگاشت و در وقوف آنحضرت در فن تاریخ به صفت انشا به
مرتبه‌ای بود که قلم سخن آن تبیین آن تحریر و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات درجه‌ای داشت که بیان بنان فصحا توضیح آن کما ینبغی
از جمله محالات می‌شمارند و تالیف کتاب افادت ایاب روضة الصفا بر شوت این دعوی برهانی است معین و لطف عبارات آن نسخه فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلی است
مبرهن و راقم حروف نسبت با آن حضرت علاقه فرزندی ثابت دارد و زبان گستاخی خود را در سلک شاگردان او می‌شمارد سبحان الله غلط گفتم اقتباس قطره به دریا
عین بی‌ادبی است و اقتباس ذره از خورشید والا نهایت بوالعجبی چه نسبت ذره را با مهر انور نشاید خرف در عقد گوهر اگر خواهد که باشد آنچه گویم همی گویم که من شاگرد
او یم نه شاگردم غلام کمترینم بکرد خرمن او خوشه چینم غرض از اظهار این شرف آنکه اگر کلک سخن گذار در مقام شرح این دو ذکر اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه نماید
شاید که مردم عیب جو نسبت مذکور به خودستایی حمل ننمایند و گفتار این معتقد از ضلال اف گزاف دانسته زبان اعتراض نکشایند الجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم عجز شمه می‌گرداند که

که حضرت مولوی مخدومی ادام الله ظلال افاداته سمت انقطاع از مردم داشته ذکر دست از اختلاط خلایق باز کشید و مدت یکسال در کازرگاه گذرانیدند و اکثر اوقات بکسب
سعادات صوری و کمالات معنوی مصروف گذرانیدند و در ماه رمضان سنه ثلث و تسعمایه بواسطه مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر رجعت نموده بر بستر ناتوانی افتاد و مدت سیزده روز
صاحب فراش بوده و در دوم ذیقعده سنه ثلث و تسعمایه از محنت آباد جهان بریاض جنت فزای جنان انتقال فرمودند وفات آن حضرت در سن شصت و شش سالگی بوقوع پیوست و از
دوستان ایشان یکی شیخ بهاء الدین عمر باتفاق اقربا مولانا قطب الدین احمد آدم اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود در معالجه مرض و ازاله علل ید بیضا مینمود انفاس
مسیحا آثارش بکمال اتصاف حسن خلق اتصاف داشت در اوایل سنه اربع و تسعمایه علم عزیمت بجانب عالم آخرت برافراشت مولانا شمس الدین محمد روجی از مقتدای مشایخ زمان
و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود قریب بهفتاد سال در سلوک طریق هدایت و تتبع سنن سنیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سعی نمود و جمع کثیر از دوستان و طالبان
طریقت آشنا از برکت ملازمت آن حضرت عالیشان بمرتبه رسیدند که از باطن فرخنده مولانا اقتباس انوار سعادت کرده به مرادات فایض گشتند و آنجناب در اوایل ماه رمضان سنه اربع
و تسعمایه مریض گشته در ایام ناتوانی بنابر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان تجهیز و تکفین من بشرایط اهتمام بجای آورند و در موضعی که
صلاح دانند مدفون گردانند و در روز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت گفته امیر نظام الدین علیشیر بتقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان پرداخت نعش مغفرت
صفاتش را بعیدگاه برده نماز گذارده و به پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر استاد او بود دفن کردند اما بعد از روزی چند بعضی از مریدان بی تمیزی آن مقبره رفته نعش عزیز او را بیرون
کشیدند و بگازرگاه نقل نمودند و نزدیک بمرقد حضرت شیخ الاسلامی خواجه عبدالله انصاری دفن فرمودند این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده و
روز و ماه و سال آن واقعه را بیک مصراع بسر حد ظهور رسانیده آن سر که عشق او را از عین شهود بود مشهود منصوب بنفع حقیقت زو نسبت بهر دو کون مفقود شد سوی جنان گشت
تاریخ شنبه که صوم شانزده بود مولانا میر حسین معمائی در تزکیه نفس نفیس و تصفیه باطن شریف سعی بلیغ مینمود و بصفای ضمیر و حسن عقیدت بی نظیر زمان بسبب کمال تواضع و خلق همواره تخم محبت در
فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت چندین سال در مدرسه شریفه اخلاصیه بوده بطلب علم مشغولی مینمود و اکثر متداولات فنون معقول و منقول را مطالعه فرموده مهارتش در فن معما بجائی رسید
که رقم نسخ بر گفتار همه ارباب این صنعت کشید و در سنه اربع و تسعمایه بمرض اسهال درگذشت و در گنبد مدرسه مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع وقاد آن سید پاک اعتقاد رساله ایست که در فن معما
انشا کشیده و در کلام منظوم و منثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده مسوده اوراق باد تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه بخاطر رسیده بود ثبت افتاد و ایراد آن درین مقام
مناسب نمود مظهر خلق حسن میر حسین سید فاضل فرخنده صفات کرد رحلت بسوی خلد برین یافت از حادثه دهر نجات نور رحمت چو بر او نازل شد نور رحمت شد و شش
سال وفات مولانا کمال الدین مسعود شیروانی در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در سایر علوم معقول و منقول در کمال دقت و لطف طبع ظاهر مینمود و
سالها در مدرسه علیای گوهرشاد آغا و مدرسه اخلاصیه مقرب الحضرت السلطانیه بدرس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسه گوهرشاد
آغا حکم نموده در مدرسه غیاثیه علم افادت برافراشت و در روزی که آن جناب در آنجا اجلاس میکرد امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علما و اکابر دار السلطنه هرات
مجتمع گشتند و چون یکی از شروط وقف آن مدرسه آنست که اعلم علمای خراسان در آنجا مدرس باشند و در آن روز مولانا کمال الدین مسعود بقصد تعریض دانشمندان خراسان
کرده در آن مجمع آیه انی اعلم ما لا تعلمون را درس میگفت و در آن مقدار نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت از آثار قلم افادت رقمش حاشیه شرح حکمة العین
و بعضی دیگر از رسایل در میان طلبه مشهور است و از اشعار بلاغت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور است سوز سینه مستان برفت آن مه بی باک که نیست سوز مرا ساز کار غیر
غیر شراب انتقال مولانا مسعود شیروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنه خمس و تسعمایه روی نمود و در مزار ... مدفون شد مولانا خلیل الله ولد مولانا فاضل سمرقندی
بود در اوایل بملازمت ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعد از فوت شاهزاده بدار السلطنه هرات شتافته آغاز درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطانی بر
وجنات احوالش تافت و مدت مدید در مدرسه شریفه گوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بدرس و افادت اشتغال داشت و تحقیق در آن اوقات طلبه علوم را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید
ساخته بر بعضی از اماثل و اقران رایت تفوق برافراشت اما چون بشرب مدام مشغولی مینمود خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شده بنفیش حکم فرمود و آنجناب از هرات ببلخ رفته روزی
چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برده در آن ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافته روی بقندهار آورده در ظل رعایت امیر خسروشاه میبود تا زمانی که از عالم انتقال نمود
مولانا مسیح الدین حبیب الله برادرزاده مولانا عزیز الدین حسین طبیب بود که در زمان میرزا ابوالقاسم و میرزا ابوسعید اطبای زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت میربود و مولانا
حبیب الله نیز در معالجه مرض و ازاله علل بر ایانفس مسیحا اثر میگردانید و در نهایت ایام سلطنت خاقان منصور تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید و وجود
حصول تقرب بدرگاه خلافت پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بطیب نفس و بشره شکفته بسر بالین فقرا و مساکین تشریف میبرد و از روی طوع و رغبت بی تکلف در معالجه ایشان
و علاجات بشرایط اهتمام بجای می آورد و در شهور سنه خمس و تسعمایه مزاجش از قانون اعتدال انحراف جسته بمرض اسهال کبدی مبتلا شد و بجوار رحمت الهی پیوست مولانا حسن شاه شاعر
طبع شیرین کلام و اجنبیت قوت بهیه سر خیل افاضل شعرای ایام بود همواره اشعار ظرافت آمیز و ابیات مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس دقیقه از دقایق
هزلی و نکته پروری نامرعی نمیگذاشت ولی شایبه تکلف در آن شیوه بی مثل زمان خود بود چنانچه در آن باب این بیت نظم فرموده در شعر و در هزلی و در فضل و در ادب
نی در عجم یکی چو منست و نه در عرب مولانا حسن شاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد میرزا بایسنقر بسر برده بتصیقل لطف طبع و حسن تقریر زنگ ملال از

اجرای آب جیحون آن شهر با کشور کبیر دیده و در آن اثنا روزی کسی بالگرک رسید مولانا حسن شاه و بر یکی از خلاطین با منبر را و صنعتی خوب گفت میرزا سلطان محمد در مجلس
انوار رسیده گفت من چه عیب ادوم جناب مولوی جواب داد که غیر از کالی هیچ تقصیر در ذات شما نمی بینم پادشاه گفت که کسالت کجا و بیتی گفت آنجا که میرولی گفت که
ده هزار دینار بمولانا حسن شاه بدهید و بیتی گفت میرزا سلطان محمد از این سخن بخنده افتاده چهار دینار بمولانا حسن شاه داد و بعد از شهادت میرزا سلطان محمد بدار السلطنت هرات مراجعت
گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط مسلوک داشته بفراغت اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو انوار عاطفت امیر نظام
الدین علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی بواسطه تقرب حضرت سلطانی ملازمت میکرد و بتقریبات جهت تشحیذ خاطر عاطرش ابیات رنگین نظم در می آورد از جمله
آنکه وقتی داروغه هرات بموجب فرمان خجسته صفات بهمه کوچه ها که ضعیف بیاه و روزگار بدکار ابو از شهر اخراج کرده خواجه مظهر عودی که بخدمت امیر علیشیر شتافته منزل او که
ویرانی شده بود طلب نمود و ملتمس مبذول افتاد و همان زمان مولانا حسن شاه بمجلس در آمده همان التماس کرده و مقرب حضرت سلطانی جواب داد که آن خانه تعلق بخواجه مظهر
گرفت مولانا حسن شاه فی الحال این رباعی بر زبان آورد وز شهر اگر مظهر عودی رست بر خود در فسق کس نیارد در بست بر قحبه که از شهر برونش کردند این قحبه زنی بر و بجایش بنشست
و دیگر آنکه بعد از فوت امیر سلطان حسین ارغون که جهت ترویج روح او ترتیب آشی عظیم اشارت شد مرو فرمان بر آن قرار انجام اسباب و مصالح طعام کرده همه روز مولانا حسن شاه بدر
دولت خانه آنجناب می آمد و خبر میگرفت که آش بکجا رسید اتفاقا روزی که آش میکشیدند او را منعی بود و وقتی بملازمت امیر علیشیر آمد که آش باتمام رسیده بود لاجرم متأسف
گشته این رباعی بر زبان او گذشت دیر آمدم و بغصه و غم خوردن دانم بیقین که جان نخواهم بردن یک آش دیگر برای من فکر کنید کز غصه این آش نخواهم مردن وفات
مولانا حسن شاه در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود و مدت عمرش زیاده از صد بود امیر حاج بشرف سیادت و صفت زهد و عبادت اتصاف داشت و همواره بمنقبت
شاه ولایت رضی الله عنه قصاید غرا بر لوح بیان مینگاشت تخلصش در غزل و قصیده نهی بود و قصه لیلی و مجنون را بنظم آورده و این بیت را افتتاح نموده ای عشق ترا جهان
طفیلی مجنون تو صد هزار لیلی مولانا کمال الدین حسین الواعظ در علم نجوم و انشا بی مثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز با امثال و اقران برابری مینمود و بآواز خوش صوت
دلکش بامر وعظ و نصیحت می پرداخت و بعبارات لائقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم را مبین میساخت صباح
روز جمعه در دار السلطنت سلطانی که در سر چهار سوق بلده هرات واقع است بوعظ مشغول میگردید و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع امیر علیشیر در لوازم آنکار شرائط اهتمام بجا
می آورد و روز سه شنبه در مدرسه سلطانی وعظ میگفت و چهارشنبه در سر مزار میر محمد خواجه ابو الولید احمد میرفت و نیز در اواخر اوقات حیات چندگاه در حظیره سلطان احمد میرزا آن امر
می پرداخت چون بمقتضای اجل موعود رسید فی سنه عشر و تسعمائه مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و آثار خلاصه تألیفات
و تاریخ بسیار از آنجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهداء و انوار سهیلی و مخزن الانشاء و اخلاق محسنی و اختیارات که مسمی بلوایح القمر است و میان مردم مشهور است و تفسیر
قرآن از شعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور است سبزه خط نشسته تر خاک بر سمن ترا سنبل تاب داده را بر گل نسترن ترا و در سلک تاریخ یعنی شهور سنه سبع
و عشرین و تسعمائه که این اجزا ترتیب می یافت فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی قائم مقام والد بزرگوار مولانای خویش بوده صباح جمعه در جامع
هرات که منبع اصناف فیوضات است بنصیحت و ارشاد فرق عباد می پردازد و الحق در آن امر بالغ و جهد جمعی حسن بسوی میست بتفوق بر اماثل و افاضل می افرازد و از سایر اقسام فضایل بهره
تمام دارد و همواره نقش تتبع سخن سفینه حضرت مصطفویه بر لوح خاطر عاطر می نگارد و از منظومات مولانا فخر الدین علی حکایت محمود و ایاز است که بر وزن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده
و در میان مردم مشهور است و بسیار بمعانی و قید در آن رساله مندرج و مذکور است مولانا عبد الجلیل در سلک دانشمندان تعین نظام داشت و چندگاه در دار السیادت
سلطانی بتعلیم اشتغال نموده پیوسته نقش افاده بر صحیفه خاطر طلبه می نگاشت وفاتش در سنه احدی عشر و تسعمائه اتفاق افتاد جهت ضبط تاریخ مذکور کلک سخن گذار ابن سلطان ابراهیم امینی بتحریر این قطعه
زبان گشاد افسوس از آن سپهر دانش کش بود جواهر شیوه انفاق زان عبد جلیل گشته نامش کاراسته شد بحسن اخلاق تاریخ وفات او خرد گفت علامه بیت آل آفاق
مولانا نظام الدین عبد الحق از اکثر مفتیان دار السلطنت هرات بمزید فقاهت و دیانت ممتاز و مستثنی بود و چندگاهی بمنصب قضا سرافراز گشته بفیصل قضایای شرعیه
قیام مینمود مولانا سیفی در زمان خاقان منصور از بخارا که وطن مألوف و مسکن معهود او بود بهرات آمده بتحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته اصناف مبالغ از
دستان سلطنت آشیان نیز اقدام مینمود و بعد از چند سال بمقتضای حب الوطن من الایمان روی بجانب ماوراء النهر آورده بشرف ملازمت شاهزاده بایسنقر میرزا مشرف گشته و مدت سال در خدمت آن حضرت بسر
برده و چون بایسنقر میرزا از جام انتقام خسرو شاه شربت شهادت چشید مولانا سیفی در آنجا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا سجل حیاتش در نوشت او جناب الاشعار و العروض و لغریب
خواص بسیار است و از آنجمله این دو بیت بخاطر بود ثبت افتاد ای ترا چون دل عشاق پریشان کاکل قامت فتنه و سر فتنه دوران کاکل هیچ دو بیت که بر گرد سر شمع بود
حلقه حلقه بسر آن مه تابان کاکل و ایضا مولانا سیفی در باب ارباب صناعت دیوانی علیحده اختراع نموده و در آن منظومات امثال و معانی بدیع درج فرموده و از جمله ابیات این مطلع
بغایت مشهور است تا بنقد جان بت خباز من نان میدهد عاشق بیچاره نان میگوید و جان میدهد مولانا ریاضی از مشاهیر شعرای خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات مشغول
اشتغال مینمود و چندگاه قضای ولایت داده و محلات که منشأ مولد اوست تعلق بوی میداشت و بواسطه ظلامت آن ولایت از آن امر معاف شده بکلی همت بر نظام اشعار گماشت
و این مطلع از منظومات اوست ملک تشنه آب خضر اگر دامان من بودی هنوزم دست و دامن از دامن جانان من بودی شیخ صوفی علی در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین

نموده تقی نظام و صنعت و از ایام صبی تا نهایت اوقات شریف مصروف همت عالی نهمت بر ادای وظایف طاعات و عبادات مصروف داشت و جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آنجناب ساکن بوده
اوقات شریف بمستغرق ذکر الهی گردانیده از انفاس متبرکه آنجناب انوار سعادت میافتند و شیخ صوفی علی در اوایل زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت و در حظیره
که خواجه جلال الدین عطاء الله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت **خواجه منصور بلخی** مدت مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر برده و حسب الحکم
برسیدن مهم دادخواهان مشغول میبود و بنظم اشعار وقوف تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب بر لوح بیان مینگاشت این مطلع از جمله ابیات اوست * پرده لاله تهی دیدم و غنچه بخون
یاد لبی که مرا غنچه دل از پرده بدرون * **مولانا نظام الدین استرابادی** سرآمد قصیده گویان زمان خود بود و گاهی بطلب علم نیز مشغولی مینمود و این مطلع از منظومات اوست
مبایع دل در این بستان بحرفی عالم فانی * نهال آرزو شاخی که بار آرد پشیمانی * **مولانا محمد بدخشی** بجلادت گفتار و بلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر نظم معما و تالیف قواعد
آن فن مصروف میداشت مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید و رساله در علم معما مرقوم کلک فصاحت انتما گردانیده و از جمله معمیات آنجناب این معما باسم حبیب
بر خاطر بود مرقوم گشت * تراشکاله بر لبهای خندان * حبابی شد بطرف آب حیوان * **مولانا نور الدین محمد زیارتگاهی** از جانب پدر نبیره مولانا جلال الدین قاینی بود و از طرف
مادر دختر زاده مولانا شرف الدین عبد القهار و در ایام جوانی در مدرسه اخلاصیه بتحصیل اشتغال نموده بتکمیل علوم مدقق گشت و در مدرسه شریفه سلطانی بمنصب تدریس رسیده اما بسبب عدم التفات
امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند ماه از آن امر معزول گردید بنابرآن در سنه خمس و تسعمائه از بلده فاخره بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گردید
التماس نمود که منصب رسالت دیوان و صدارت بدو مفوض گردد و بدیع الزمان میرزا این ملتمس را باعزاز و اجابت قرآن داده بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را اثر تمام داد
و دکار بجائی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار رفت و تتمه اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر ذو النون ارغون بپایان رسانید و فاتش در شهور سنه ثلاث عشر و تسعمائه
وقوع یافت و مهم استحقاق خون گشت **مولانا معین الدین محمد اسفزاری** عمده مترسلان زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود و از حسن خط تعلیق بهره تمام داشت
و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن مینگاشت از جمله مؤلفاتش تاریخ بلده هرات و رسایل مشتمل بر منشآت مناشیر و مکتوبات که در میان مردم مشهور است و از اشعارش این مطلع
بر السنه و افواه مذکور است * سحر است اگر مسیحی بچشم بر هم مینگر * کز غنچه های چشم ... میکند خاک بسر * **مولانا حاجی محمد نقاش** در فنون زمان خود بود و پیوسته نظر التفات
امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود و در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت و چند گاه همت بر ساختن چینی فغفوری گماشت بعد از تجربه بسیار و ارتکاب
مشقت بیشمار جسم ظروف و اوانی که میساخت با چینی فغفوری بغایت شبیه گشت اما رنگ و صفائش چنانکه باید نبود و از جمله مخترعات مولانا حاجی صندوق ساعتیست که در کتاب
خانه امیر علیشیر ترتیب نموده و در آن صندوق صورتی نقشبند کرده بود که چوبی در دست داشت و چون یک ساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب یکنوبت بر نقاره که در پیش او بود
میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو نوبت آن حرکت میکرد و علی هذا القیاس خدمت مولوی مدتی کتابدار امیر علیشیر بود و آخر الامر از آن جناب رنجیده در شهور سنه اربع و
تسعمائه که میرزا بدیع الزمان بمحاصره بلده هرات اشتغال داشت بگریخت و بشاهزاده پیوست و بهمان منصب منصوب گشت و در اوایل زمان استیلای ابو الفتح محمد خان شیبانی
درگذشت * **خواجه میرک نقاش** در علم تصویر و تذهیب نظیر نداشت و در فن کتابه نویسی علم بیمثلی برافراشت اکثر کتابهای عمارت دار السلطنت هرات بخط اوست
و فاتش در زمان استیلای محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوقوع پیوست * **مولانا بنائی** ولد استاد محمد خان معمار بود و در نظم اشعار مهارت تمام ظاهر مینمود و
از علم تصوف و موسیقی وقوف کامل داشت و در اوایل زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت و مدت مدید ملازمت سلطان یعقوب میرزا میکرد و
آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چند گاه دیگر در بلده هرات متوطن بود و کرة بعد اخری از امیر صافی ضمیر غبار نفار بر خاطرش نشسته بسمرقند شتافت
و در آن ولایت پرتو التفات سلطان علی میرزا بر وجنات احوالش تافت و چون آن ملک بحیز تسخیر محمد خان شیبانی در آمد ملازم گشته در سلک خاص بارگاه سلطنت ملازمت میکرد
و در تحریر وقایع خانی شرایط اهتمام بجای می آورده بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه با اولادش پیوسته در وقتی که نجم ثانی بفرمان مهر سپهر کشورستانی حضرت پادشاه دین
پناهی لشکر بما وراء النهر کشیده قرشی را گرفته و در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید و تیغ خونریز غازیان بنای حیات ملا بنائی را بانهدام رسانید و دیوان اشعارش در بلاد
ما وراء النهر مشهور است و اشعار آبدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنائی شیر علی نام داشت و در اواخر ایام حیات دیوان خواجه حافظ را تتبع نموده و در آن ابیات
بلاغت آیات حالی تخلص فرمود * **شیخ الاسلام مولانا سیف الدین محمد** علامه عرصه عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود بغایت دین داری موصوف و بنهایت دیانت
و پرهیزکاری معروف در علم تفسیر و حدیث و فقه بی شبیه و بدیل و در سایر فنون عقلی و نقلی از اکثر علمای زمان افضل بود و اصحاب درس و فنون مشمول مرحمت شاملش
بودند و ارباب زهد و تقوی از باطن فیاض او اقتباس انوار سعادت مینمودند و آنجناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین یحیی ابن مولانا محمد بن مولانا سعد الملة
و الدین مسعود التفتازانی بامر شیخ الاسلامی دخل کرده قریب سی سال در خطه خراسان لوازم تقویت شریعت بجای آورده در ماه رمضان سنه ست عشر و تسعمائه بواسطه
سعایت اصحاب غرض فرمان نواب کامیاب شاهی بمؤاخذه و مصادره آن جناب صدور یافت و هم در آن ایام بنابر تقدیر پادشاه قدیر کشته بعالم آخرت
شتافت مدرسه که نزدیک مسجد جامع بلده هرات است بنواحی در (؟) وقفست از آثار جناب شیخ الاسلامست و بعضی از رسایل و حواشی آنجناب که در
اصناف علوم تالیف یافته در میان طلبه مشهور است و سخنان از رسایل او بر الواح خاطر مسطور * **میر مرتضی** در علم حکمت و ریاضی بی شبیه و نظیر بود و در سایر

و در سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان زمان تفوق جسته و صائم الدهر بود و کار بیکار رسانیده همواره وظایف طاعات و عبادات مرعی میداشت و در زمان خاقان منصور در مدرسهٔ
اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانی رایت افادت برافراشت و کرت ثانی که اعلام ظفر پیکر رایات کامیاب
شاهی بتوجه وصول بر ولایت خراسان انداخت میر مرتاض بسبب تعصب در مذهب سنن از هرات بطرف قندهار شتافت و هم در آن ولایت منقضی گشت مولانا عماد الدین
عبد العزیز الشهیر بمولانا، عالم متبحر بوده و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی اظهار مهارت مینمود و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علی شیر مشکوات را شرح نوشت
اما پیش از آنکه شهرت یابد دست زمانه ورق آن دولت را در نوشت و سالها در مدرسهٔ خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسهٔ سلطانی و خانقاه اخلاصیه بدرس و افادت اشتغال داشت
و در همان سال که میر مرتاض از هرات بقندهار شتافت مولانا نیز راه بلاد هند پیش گرفت و دیگر خبری از وی نیامد مولانا فصیح الدین صاحب دارا بحدت ذهن و جودت
طبع و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضلای استرآباد بود و در فن شطرنج خواه صغیر و خواه کبیر چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت تمام ظاهر میکرد و در نظم قصاید و معمیات بنهایت
بلاغت بجای می آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور بسر برده داروغهٔ کتابخانهٔ همایون شده در سلک کنگاشیان رایت تفوق برافراخت
از جملهٔ نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده ایست که در مرتبهٔ مقرب بحضرت سلطان در سلک نظم کشیده و حروف آخر مصاریع او تاریخ وفات میشود و چنانچه در معانی اشعار اصلا خللی
واقع نیست مولانا صاحب در سنهٔ سبع عشر و تسعمائه در ولایت استرآباد فوت شد و از معمیاتش این رباعی باسم حبیب بر خواطر بود و ثبت افتاد آن ترک پری پیکر خورشید لقا باشد
بی تاراج دلم عشوه نما ترکی که دل ویران مرا کان عیار دزدانه نهفته بازش آورد بجا مولانا محمد طالب علمی بود خوش طبع و در فن معما از امثال و اقران ممتاز و مستثنی میبود
سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالم پناه حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد
بابر پادشاه رفته رایت تقرب برافراشت و در شهور سنهٔ ثمان عشر و تسعمائه که میان عبید الله خان و آن پادشاه عالیشان در کول ملک محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در معرکه شربت
شهادت چشید و از نتایج طبع انجاب او رساله ایست در فن معما در نهایت دقت و لطافت و از منظومات مولانا محمد این معماست باسم یحیی در آن رساله مندرج است چو دیدمی
تو دیدم بیرون شد از دل من محبت همه شاهان بغیر و جز حسن امیر کمال الدین حسین در سلک فضلای سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان جوانی از اندرود بهرات آمده
بتحصیل علوم مشغول گشت و در آن اثنا منزل شریف کپک میرزا افتاده و شاهزاده آورا مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روی روزگارش گشاد و در وقتی که کپک میرزا
عزیمت حج فرمود امیر حسین با وی موافقت نمود و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده از عقبش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر بمکه و مدینه متوسل نتوانست رسید
و چون حج الاسلام گذارده مراجعت کرده در تبریز بسعادت ملازمت یعقوب میرزا اختصاص یافت چند وقت در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مالوف آمد و بخدمت امیر علیشیر
پیوسته ملحوظ عین الطاف شد از غرایب اتفاقات که امیر حسین را اتفاق افتاد یکی آنکه در آن اوان که در ملازمت امیر علیشیر بود مستجاب او را برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد
فرموده مقرر کرد که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی با دیگر کتب نفیسه از کتابخانهٔ خاصه ستانده جهت قاضی عیسی و بعضی دیگر از نواب آن درگاه برد و در وقتی که سید سعادت مآب
آن کتب را از مولانا عبد الکریم کتابدار میستاند خدمت مولوی سهو کرده فتوحات کبیر را که در ضخامت و حجم و حلیه بکلیات مذکور مشابهت داشت بوی داد امیر حسین آن کتاب
احتیاط ننموده در میان بار و تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق او را پرسید و گفت که در هیچ
بواسطهٔ بعد مسافت ملول شده باشید میر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت بپیرامن خاطر نمیگذاشت سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن استفسار
نمود جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهت ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم و هر گاه اندک ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب
افادت مآب می انداختم پادشاه فرمود کلیات را بیاورید تا مشاهده نماییم امیر حسین کس فرستاده آن مجلد را بمجلس آوردند چون باز کردند معلوم شد که فتوحات بوده نه کلیات
مولوی جامی لاجرم جناب سیادت مآب ازین امر منفعل گشت و از آن سبب دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشد و در اواخر اوقات جناب خاقان منصور بالتماس شاهزاده سلطان بدیع
الزمان میرزا بتمکین آستانهٔ علیه او را نصب کرده در سنهٔ ثمان و تسعمائه آن منصب را بامر صدارت مبدل ساخته و در سنهٔ تسع و عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در هرات بود امیر حسین
از صدارت استعفا نموده بابیورد رفته و یکی و سه سال بفراغت گذرانیده بود که در سنهٔ اربع عشر و تسعمائه محمد خان شیبانی او را باسم رسالت متوجه درگاه عالم پناه
نواب کامیاب امیر شاهی روان گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان مشرف گشته مشمول انعام و احسان شده مراجعت نمود و در وطن مالوف و مسکن معهود و ولایت ابیورد
رحل اقامت انداخت و در سنهٔ عشرین و تسعمائه بعالم آخرت انتقال ساخت از جملهٔ معمیات او این بیت باسم شاه حسین بر خاطر بود و ثبت افتاد شاه بازی که طرح تعلل افکند
نام خود در نگین دولت کند خواجه ناصر الدین باصناف سیر پسندیده و شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل
و تکمیل اسباب بزرگی و سعادت از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی مینمود و انتخاب در سلک اولاد عظام معتبر و منسوب که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت سلطان
سعید بذکر مناقب آن رطب اللسان گشت انتظام داشت و نسبت بسایر مشایخ خاندان عالیشان سلطان سعید ابو الخیر قدس سره داشت و بواسطهٔ وفور علم و فضیلت ایشان تفوق
می داشت و چون آن جناب را زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید و روزگار بر طبع جهات و متکلمات خواجه را مواخذه و معذب کرد و در آن اثنا اعراض نفسانی بر آن منبع کمالات
غلبه کرده متوجه عالم فانی گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع بر خاطر بود و نوشته شد نماند صبر و طاقت آتش غم چون برافروزد از آن شعله چه تشنیم دمی صبا بر چیند

مولانا سلطان علی مشهدی بنهایت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نسخ تعلیق نقاد و مهارت حاصل کرده که خطوط استادان متقدمین و متأخرین منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور پیوسته باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علی شیر بکتابت نسخ شریفه می پرداخت و گاهی بنظم اشعار نیز زبان میگشاد و از آنجمله این مطلع ثبت افتاد گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه ایست چون بنگری سمن که از دل پرخون نمونه ایست و آن جناب در سنه تسع و تسعمایه در مشهد مقدسه درگذشت و هم در آن تربه شریفه مدفون گشت امیر صدر الدین یونس الحسینی ولد میر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود و ذکر شمه از علو شان او را خامه شکسته اللسان در اثنای ذکر کلانتران خاقان سعید ثبت نموده بود و امیر صدر الدین یونس با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال حسب نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسه غیاثیه بتعلیم و افادت جمعی از طلاب فاضل میگماشت و در زمان استیلای محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان منصب صدارت و احتساب متعلق بآن سیادت مآب گشت و چند سال در غایت مهابت بلوازم آن امر پرداخته بالاخره بطیب نفس از سر آن منصب درگذشت بعد از آن بموجب استدعای امیر نیرزا که حاکم بلخ بود بدان جانب توجه نمود و منصب شیخ الاسلامی آن مملکت را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت منقبت سلطان انتقال گرفت بکمال اعتبار و اقتدار در آن دیار روزگار میگذرانید آنگاه بعضی از اهل شرارت نزد آنحضرت زبان سعایت گشادند و حرمت آن سید عزیز را با یک پسرش ابو الامام بباد فنا دادند اکنون دو پسر دیگر آنجناب میر ابو المصطفی و سید ابو البقاء در بلده فاخره تشریف دارند و در کمال صلاح و تقوی همگی همت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون معقول و منقول میگمارند امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی عمده صلحای زمان و قدوه سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسه شریفه سلطانیه مدرس بود و در خانقاه اخلاصیه با مردم بر افاده قیام مینمود و در شهور تسع عشر و تسعمایه رایت عزیمت بصوب آخرت برافراشت و دو پسر نجیب ازو بیادگار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین این دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی و انصاف اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده میگمارند میر محمد امین در مدرسه اخلاصیه بلوازم تدریس اشتغال مینماید و میر محمد حسین در مدرسه جلالیه بافاده قیام مینماید و برادر میر ابراهیم میر عبد الجلیل نیز بسلک طلبه تحصیل منسلک مولانا فصیح الدین محمد النظامی بجمال حسب عالی نسب و تبحر در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد افاضل دوران مینمود طبع سلیمش مدرک مخفیات مؤلفات علمای متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر محررات و مصنفات فضلای متأخرین و بتقریب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه نمود و آنجناب را آخوند تعبیر کرده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد و مدتی تدریس مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و بدیعیه گاهی بمقام احیانا بعضی تعلق باخوند میداشت و آنجناب در شهور سنه ... بواسطه بعضی اسباب که تحریر آن لایق سیاق کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرد و از هرات رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت و چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که داماد او بود بسر برده در اواخر سنه تسع عشر و تسعمایه روی بعالم آخرت آورد و از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا فصیح حاشیه هدایه حکمت و حاشیه تذکره و شرح اربعین نووی و شرح تمامه الفایل و حاشیه مختصر و مطول وغیرها سابقا در میان فضلا مشهور بود که طلبه را از مطالعه آن رسایل فایده تمام روی مینمود امیر برهان الدین عطاء الله در عنفوان ایام جوانی از بلده نیشابور بمشهد که منشأ و مولدش بود بدار السلطنه هرات آمد و از آغاز بتحصیل علوم پرداخت و باندک زمانی بتحصیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران در ربود و در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه رفیعه اخلاصیه به تدریس میگماشت از تصانیف شریفش رساله قافیه و رساله صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه در صنایع صنعت تسمیط مذکور

بحمد الله که شد حاصل جهان را رونق کامل ز فر ذات شاه عادل ز عدل خسرو عادل
شه غازی که در هیجا چو شد سیار برآورده شوند از بیم او اعدا چو روبه غایب و بیدل
سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان که نام رستم و سام دستان شد ازو باطل

و امیر عطاء الله که او را در اواخر اوقات حیات دیده ظاهر از رویت اشیا عاطل گشت و از بلده فاخره هرات بمشهد مقدسه رفته در اواسط شوال سنه ... درگذشت شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی نبیره مولانا جلال الدین ابو یزید بود و بصفای خاطر عاطر و تزکیه نفس نفیس از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی بود و جود و سخاوت آنجناب نهایت نداشت و همواره در غایت خوشخوئی و تازه روئی همت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک میکرد و هر سال یکدو نوبت به پوران رفته در باره وی شرایط انعام و احسان بجای می آورد و امام محمد خان شیبانی نسبت بوی را مؤاخذه و مصادره نمود چنانچه دیگر در دار السلطنه هرات نتوانست بود و در اواخر ایام حیات بعد از ... آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه شبی از بام افتاد و درگذشت سید نظام الدین سلطان علی موسوی باظهار زهد و تقوی و ارشاد بر فرق برایا بغایت مشهور بود و پیوسته جهة سوانح مهمات مردم استخاره کرده و وقعات تقریر مینمود و بنا بر آن بخواب بین مشهور گشت و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات آنحضرت پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و پسرش سید فضل بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانید چند گاه همت بر پرسش بر عومی گماشت وفات سید سلطان علی در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه دست داد و انتقال سید فضل بعد از آن بچند گاه اتفاق افتاد و امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سلطان علی فرماید

سید سلطان علی عالی نسب آنکه میگفتش خرد ز اهل یقین
میرا چون خواب بینی شیوه بود سال فوتا بست میر خواب بین

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چند گاه بوزارت سلطان علی قیام مینمود و آنجناب بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعرای روزگار و فضلای رفیع مقدار امتیاز داشت و گاهی

وگاهی در سپاهیگری بسر میبرد و در سلک ملازمان امیر نظام الدین علیشیر بسر برد و اکثر اوقات ملازمت بدیع الزمان میرزا میگذرانید دیوان غزلیاتش مشهور است و این مطلع در آن کتاب
مسطور گر کسی جو در او آب شد بدو چون ماهی وطن دیدم که تا قلاب زلفش با کام خویشتن دیدم وفات خواجه آصفی در شب نهم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمائه
اتفاق افتاد و چه منبسط ماه و سال شد کو بلبل طبع میرزا سلطان ابراهیم این ترنم آغاز نهاد چون آصفی بحکم خدا مرد در ابر اجل گشت نهان چون انجم پرسید دل
از من که چه آمد تاریخ گفتم زبرات آمده روز دوم شیخ فصیح الدین محمد ارشد اولاد شیخ زین الدین خوافی بود و مدت مدید در سر مزار جد خویش بر سجاده تقوی نشسته به
ضیافت صادر و وارد قیام می‌نمود و در سنه ثلث و عشرین و تسعمائه که سن شریفش قریب به نود بود درگذشت بعد از مراسم تکفین و تجهیز هم در آن مزار مدفون گشت امیر
نظام الدین عبد القادر در سلک اجله سادات و علماء و اعاظم و افاضل و نقبا انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسه شریفه سلطانیه
نقش افاده بر حاشیه ضمیر طلبه میگاشت منصب جلیل القدر نقابت و امر قضای مملکت خراسان مدتی متعلق به آن جناب بود و در تکفل این مهام بطریق امانت و دیانت سلوک
می‌نمود وفاتش در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و قلم شکسته رقم در بیان این واقعه بدین رباعی زبان بگشاد عالی نسبی که بود در دین فاخر در علم یگانه و بفضیلت
نادر شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ افسوس جناب میر عبد القادر مولانا عبد الله هاتفی خواهرزاده مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بود و در نظم
مثنوی از سایر شعرای زمان در میدان امتحان گوی تفوق میربود و اکثر کتب خمسه شیخ نظامی را مانند لیلی مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرده در برابر اسکندرنامه
تیموری بنظم آورده و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نموده اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنه سبع و عشرین و تسعمائه بعالم آخرت شتافت مولانا
حبیب الله معروف بفصاحت بیان و به طلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید از باغ دهر هاتفی خوش کلام رفت سوی ریاض خلد بصد
عیش و صد طرب جان داد رو به روضه پاک رسول گفت روحی فلک اصطنیم المطلبی لقب رفت از جهان کسی که بود لطف شعر او آشوب ترک و شور عجم و فتنه
عرب تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت از شاعر شهان و شه شاعران طلب امیر رضی الدین مبارک پدر بزرگوارش امیر نور الدین محمد امین بن امیر نجم
الدین عبد الاول امیر معین الدین بن عبد الرزاق مورخ سمرقندی بود و امیر رضی الدین جوانی بود بکمال فضل و انسانیت و نهایت تقوی و صلاحیت و طبع لطیفش
مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و مفهوم در عنفوان شباب از تحصیل فضایل فارغ گشت و در مدرسه شریفه غیاثیه و مدرسه بدیعیه بدرس اشتغال نموده
پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت چون چهل و سه مرحله زندگانی طی نمود در شب سه شنبه یازدهم ذی الحجه سنه سبع و عشرین و تسعمائه از عالم فنا بدار بقا
رحلت فرمود و پدر عالی گوهرش امیر نور الدین محمد امین که سن شریفش از هفتاد متجاوز بود از مشاهده این واقعه جان سوز و حادثه محنت اندوز افغان و زاری
و گریه و ناله و اشکباری باوج فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال در مفارقت آن عزیز فضل و کمال در گوشه بیت الاحزان ملال نشسته زبان حال بمقال مصرعین
مقال و اشتغال علی یوسف گویا گردانید و بعد از چند گاه آن سیادت پناه در مفارقت آن فرزند ارجمند در نهایت غم و اندوه وفات گذرانید و مرثیه کشته در اوایل ربیع
الآخر تسع و عشرین و تسعمائه رایت عزیمت بجوار مغفرت حضرت عزت افراشت این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل شعریست بر تاریخ وفات امیر رضی الدین عبد
الاول سید فاضل رضی الدین که بود زبده اولاد مجتبی و بتول رفت از دار فنا سوی بهشت شد مقیم کوی ایاب و وصول بهر سال انتقالش عقل گفت اشتغال
زبده آل رسول و این رباعی مخبر است از ماه و سال ارتحال امیر نور الدین محمد امین از حکم قضای حضرت سبحانی چون میر محمد امین شد فانی از سال و مه وفات میرسید
کسی گفتم که اوایل ربیع الثانی قاضی اختیار الدین حسین ولد قاضی غیاث الدین تربتی بود و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضات ممتاز و مستثنی بود
و در اوقات جوانی از ولایت محولات بدار السلطنت هرات آمده بتحصیل علوم دینی پرداخت و اندک زمانی ترقی بسیار کرده در نوشتن فتاوی و تحریر صکوک و
سجلات رایت نهاد همت ساخت و در فن انشا و شعر و معما نیز صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایه قدر و منزلتش
از امثال و اقران درگذشت و بواسطه کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمامی فضلای دار السلطنت هرات امتیاز داشت
بپرتو التفات عنایت حضرت خاقانی کامیاب گشته بر وجنات احوالش تافت و قاضی اختیار الدین در وقت استیلای ابوالفتح محمد خان شیبانی بآن امر منصوب بود و بعد
از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه از سر ضرورت بی اختیار بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بمرض سوء القنیه و ضیق النفس
درگذشت و در مقبره آباء خود مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارقام قاضی اقتباسات مختار الاختیار در میان فضلای روزگار مشهور است و در تاریخ
منبری که از سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هرات ساخت این قطعه بر لوح خاطر مسطور است از جهت بزرگی شد منبری کل که غایت ترفع بر عرش سر کشید
تاریخ آن همایون منبر ز عقل جستم منبر ز سنگ مرمر هرگز کسی ندیده شیخ نور الدین محمد ولد امجد آن جناب شیخ قطب الدین در سلک نبایر قطب سپهر ولایت
شیخ زین الدین خوافی منتظم بود و بمزید تقوی و پرهیزکاری از سایر ابنای زمان ممتاز و مستثنی بود و شیخ نور الدین محمد از غایت حدت طبع و قوت ذهن در اوایل ایام شباب
از تحصیل علوم عقلی و نقلی فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو ضمیر انور و دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبه علم تافت و گوش هوش تلامذه از نتایج خاطرش
فضایل مآثرش لآلی نکات دقیقه و جواهر انیقه گرانبار گشت پایه قدر و منزلتش در طریق سلوک زهد و تجرد و فنون از امثال و اقران درگذشت آنجناب در

مدتی در زمان خجسته نشان خاقان منصور شیبانی خان در بقاع بلده هرات بمنصب تدریس منصوب بوده در زمان دولت شاهی بنابر بعضی امور که تحریر آن لایق بیان
نیست زبان حقایق بیان از قیل و قال بسته ابواب سخن بروی روزگار ملیتیان گشود و در اوایل سنة اثنی و عشرین و تسعمایه بصوب ولایت گرمسیر و قندهار
شتافت و شرف ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه دریافته فروغ مکرمت آنحضرت بر وجنات حالش تافت بعد از چند گاه که در سایه عاطفت
آن پادشاه والا قدر جمعیت معزز و مکرم اوقات گذرانید در جمادی الآخر سنه ثمان و تسع مایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در کابل بجانب دار عدن خرامید و حالا برادر
مستعدش زبده الفضلاء فی الخوافین شیخ زین الدین که از اقسام علوم بهره مند است از جهة لطف طبع و حسن خلق و لطایف گفتار و محاسن کردار بی شبیه و مانند در
آن آستان معدلت آشیان بسر میبرد و منظور نظر الطاف خسروانه بوده بشرایط ملازمت بجای آورده در سرانجام مهام فرق انام غایت سعی و اهتمام مبذول میفرماید
و در انجاح ملتمسات خاص و عام لوازم اجتهاد ظاهر ساخته تخم محبت در فضای خاطر یکسان میکارد و عطیه کف با کرمش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب گشته
دل فیض آثارش مخزن دقایق مؤلفات اولو الالباب چه بهت از وی خدا و خلق خوشنود و ظلال دولت او بامتداد و شیخ ابو الواحد خال این دو برادر صاحب کمال
و سمو فضل و عرفان سرآمد اصحاب وجد و حال و انتخاب الذخیرة الدین که مضمون عنایت وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین بر ذات خجسته صفاتش صادق می آید
و مدتها در دار السلطنت هرات بر سجاده زهد و تقوی متمکن بوده و هرگز قدم از جاده متابعت سنت نبویه بیرون ننهاد و شیخ ابو الواحد بغایت طبع شریف و همت انبساط
از دست چو جوهر خود گشتی از سینه ام بگذار بیگانه را مراد بوده که تا مرد اندر رهت دهیم جان را و انجناب نیز حالا در سلک ملازمان حضرت پادشاهی متوطن است و
لوازم دولتخواهی بجا می آورد و از موائد کثیر الفواید آن درگاه خلایق پناه بهره دارد مولانا شمس الدین بردعی در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهرات
آمده آغاز تحصیل علوم نموده و اندک زمانی بدرجه کمال ترقی فرموده در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بمنصب تدریس منصوب شد
و در شهور سنه ست عشر و تسعمایه از خراسان متوجه آذربایجان گشت و چنان مسموع میشود که حالا در شیروان متوطن بوده بافاده قیام مینماید مولانا اسمعیل
تبریزی در علم و کمال از اقران مولانا شمس الدین بردعی است او نیز در سنه مذکوره از هرات بجانب آذربایجان رفت مولانا حاجی محمد تبریزی در سلک
علمای محقق و فضلای مدقق انتظام دارد و در سنه مذکوره از دار السلطنت هرات بما وراء النهر رفته منظور نظر عبد الله خان شده بمنصب صدارت سرافراز گشت
و بعد از چند گاه دست از تکفل شغل باز داشته و حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید مولانا عصام الدین ابراهیم ولد مولانا عرب
شاه اسفراینی است و نبیره دختری مولانا عصام الدین داود خوافی که صدر دیوان سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بجودت طبع پاک و حدت
ذهن و ادراک و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون مفهوم و منقول سرآمد علمای عالی شان است و ملاذ فضلای فطنت نشان زبان حقایق بیانش مفتاح ابواب
معانی و کلام بلاغت التیامش مبین دقایق صحف آسمانی و انجناب در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده و باین مرتبه بلند ترقی فرموده و در مدرسه
شریفه شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار بسیار طلبه میگشود و در ایام دولت شاهی در اوانی که امیر خان در خراسان حاکم بود در مدرسه عالیه
سلطانیه مدرس گشت اما بعد از اندک زمانی بعضی از وقایع حادث شده قضا اوراق منصب او در نوشت و جناب مولوی در ماه رجب سنه ست و عشرین و
تسعمایه از دار السلطنت هرات ببخارا شتافت و حالا در آن بلده از فواضل احسان عبد الله خان محظوظ بوده سر تفاخر می افرازد و طلبه علم را از فواید خاطر افادت آثارش
با حسن وجهی مستفید میسازد مولانا قاسم علی از جمله علما بکرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام دارد و از مبادی ایام صبی و اوایل اوان نشو و نما همواره
باکتساب علوم محسوس و مفهوم میکارد و از صنعت زرکوبی و زرکشی نیز بغایت صاحب وقوف است و بصفت زهد و رشاد و صلاح و سداد موصوف
و معروف بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة و السلام فایض گشته از کمال سلامت نفس بقلم اندیشه غیر نقش خیرخواهی حرفی بر
لوح خاطر ننوشته و آنجناب در زمانی که امیر خان موصلو در بلده هرات بحکومت مشغول بود و بنابران بر مسند عالی سلطنت انتما ملک سلطان محمود از وطن مالوف سفر
کرده بجانب سیستان توجه نمود تا غایت در آن ولایت ساکن و در کمال اعزاز و اکرام بر مسند افاده و تدریس متمکن است امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله
سفینه ... در ذکر ملاذ طوایف اکابر و اشراف الامم و عتبه علیه اش مجمع اعاظم اولاد و امجاد خیر الانام و لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعه انوار اسرار کتب الهی و صحیفه خاطر عالی
مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینه سینه اش از جواهر علوم مشحون بعقود کمالات و مخزن باطن خجسته میامنش مخزون بغرایب شمایل نبوی از مشارق
جمال فرخنده مآلش طالع و اشعه آثار فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش ساطع فضایل پناهی عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش
حلال معضلات مدارک تاویل توبانش مظهر اسرار تحقیق ضمیرش مظهر انوار تدقیق جمال دین قرین از اهتمامش علوم شرع واضح از کلامش ز توضیح بیانش
گشته روشن بصد اصل علم هر مشکل ز هر فن و آنحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینی
و اصناف فنون یقینیه از محدثان روزگار و در گذشته چند سال در مدرسه شریفه سلطانیه و گنبدی که حالا مقبره خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال
داشته و هر هفته یک نوبت در مسجد جامع دار السلطنه هرات بقلم ازلی نقش ارشاد و نصیحت بر الواح خاطر عاطر اعاظم و اشراف و اکابر میکاشت اما بنابر حسب حالات

حالات گوشه نشینی با مثال این امور التفات نمی نماید و تمامی اوقات خجسته ساعات مستغرق طاعات و عبادات ساخته بادخار مثوبات اخروی مشغولی مینماید
سلاطین اسلام و حکام انام باقدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمت همت واجب میدانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقام طریقه اشفاق مرعی
میدارند بلکه میتوانند از مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منزلت روضة الاحباب فی سیر النبی والآل والاصحاب در نظر ارباب اشتهار تمام دارد و مناسب
شبهه عقل و ادراک نظران کتاب با فاحت آب را آیینه خیال امر محال میشمارد و ولد ارشد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که بمیرک شاه مشهور شده در تحصیل علوم
و فنون سیما علم حدیث یگانه زمانه و در مقبره منوره مذکوره بنابر تعیین واقف قایم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده مشغولی مینماید و زمره
از طلبه ملازمت آن درس نموده از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره مند میگردند و خواجه عبد الرحمن والد ماجد قاضی کلان که سالهای فراوان در بلده
هراة بنابر فرمان خاقان منصور بفیصل قضایای شرعیه می پرداخت و قاضی نافذ الحکم بوده مهمات فرق انام را بحسب فتوی علمای اسلام سرانجام مقرون میساخت
و جناب خواجه عبد الرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال بمنصب قضا منسوب شده قایم مقام پدر بزرگوار خود در مدرسه گوهرشاد آغا بدرس و افاده
نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهره مند است اما بواسطه کمال علم و تواضع و عدم سعادت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و
بی سامانی اوقات میگذراند مولانا صدر الدین محمد در سلک اعاظم علمای زمان و اکابر فضلای دوران انتظام دارد و بصفت تقوی و پرهیزکاری موصوف
بوده همواره همت بر افاده علوم مصروف میدارد و در علوم شرعیه سیما فقه بغایت ماهر است و در سایر فنون عقلی و نقلی سرآمد دانشمندان بوده با تحصیل آنجناب از درس
مولانا کمال الدین شیخ حسین و مولانا زاده و مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود شیروانی و حضرت مخدومی شیخ الاسلامی اتفاق افتاده و درین اوقات در
مدرسه غیاثیه و مدرسه اسلامیه ابواب درس و افاده برگشاده و مولانا صدر الدین محمد را برادریست بغایت دانش مولانا زین الدین محمود نام و در ایام دولت
شاهی بواسطه بعضی از ضروریات جلای وطن اختیار کرده از دار السلطنت هرات قدم در طریق مهاجرت نهاده روی بولایت دره و سیستان و قندهار آورد
و حال در قندهار مشمول عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرساند و مولانا
شمس الدین محمد صفی بمتانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس بی مثل زمان خود است و در کمال زهد و تقوی گذرانیده از
شرایط امانت و دین داری دقیقه نامرعی نمیگذارد و تدریس یک صفه از مدرسه شریفه سلطانیه متعلق آنجناب است حالا اکثر طلبه دار السلطنت هرات از آن درس بهره
نموده از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره ور میگردند عارف صاحب کمال شیخ جلال بواسطه هدایت ازلی در صغر سن بنور روش والد ماجد خواجه محمد بن
عبد الملک که در سلک اعاظم اهل قلم انتظام داشت اجتناب نموده همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روجی
روح الله روحه داده بقدم اخلاص و طبع طریقه مرضیه نقشبندیه قدس الله سره پیش گرفت و باندک زمانی ترقی بسیار کرده فضای باطن فرخنده ساتش از انوار
فیوضات الهی صفت اضائت پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ عماد الدین ابیوردی که در آن زمان در سایه سپهر لاجوردی بی مثل و سالکی نبود بدار السلطنه
هرات تشریف آورده بجاذبه شیخ جلال را بجانب خود کشیده با ابیورد برد و شیخ مدت هفت سال در صحبت آنحضرت گذرانیده بعد از آن بوطن مألوف مراجعت فرمود
و حالا در بلده فاخره هرات در مسجد جامع هر هفته یک نوبت بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینماید و بسخنان مؤثر در دل و شنانه بسیاری از تشنه لبان بادیه معصیت را آب
حیات هدایت میرساند مولانا علاء الدین ابیوردی از جمله مریدان مولانا علاء الدین است که در سلک طریقه مرضیه نقشبندیه بی مثل زمان خود بود و از و
کرامات و خوارق عادات ظهور مینمود و مولانا علی از مدت مدید در بلده فاخره هرات باصناف ریاضات و ادای وظایف عبادات اوقات شریف صرف
میدارد و همواره نقش هدایت و ارشاد بر الواح خاطر فرق عباد می نگارد خواجه ضیاء الدین مریم پدر عالی گهرش خواجه علاء الدین برادر بزرگ ترش خواجه
افضل الدین محمد کرمانی بود و سالها بوزارت بعضی از حکام قیام مینمود و خواجه مریم از جانب مادر به سلطان ابراهیم میرسد و بلطف طبع و حدت ذهن ناظم
مناظم فضیلت و خورده بینی و در علم سیاق مهارت تمام دارد و همواره همت بر سرانجام عظام مهام دیوانی میگمارد و بغزل و مزاح بغایت مشعوف است
و بمکارم اخلاق و محاسن اشفاق معروف اشعار آبدار آنجناب بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهور است و این بیت که در نعت رسول صلی الله علیه و سلم گفته بر السنه
و افواه مشهور و مذکور. بیت: یاله رخت ز گلشن باهرا مطلع خود کرده سحر کاهرا مولانا کمال الدین حسین شاه کاهی در ایام شباب و اوان جوانی بتحصیل
فضایل نفسانی موفق گشته و پایه قدر و منزلتش در نظم اشعار و معما از فضلای سخن آرا درگذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت بآن جناب التفات بسیار بود و همواره
ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش میگشود و حالا مولانا شاه حسین در قصبه او به توطن دارد و از ممر زراعت وجه معاش میگذراند این مطلع از جمله منظومات
اوست: سوی بستان رفتم و گوی تو ام آمد بیاد / روی گل دیدم گل روی تو ام آمد بیاد. و نیز معما باسم شاهی از نتایج طبع بلاغت سمات اوست: زند و ابرا
نشاندی ای صنم عاقبت از شیوه بر جای هم. مولانا جمال الدین محمد الهی از جانب پدر نبیره مولانا جمال الدین محمد قاینی است و از جانب مادر در سلک احفاد
شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آن جناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا میکرد و از موائد انعام و احسانش بهره ور میگشت و بمیمنت اسباب تحریر

لائق بیانی کتاب هیئت شاهزاده را از خدمت معاف داشته جناب مولوی چندگاه در اطراف بلاد هند و هندوستان سرگردان و بیسر و سامان اوقات میگذرانید
و چون آن مملکت در وجود مسعود نواب کامیاب عمده دولت علیه شاهی در آمد مولانا الهی بهرات شتافته ساکن شد اما کسی بحالش نپرداخت بنابر آن در شهور سنه
عشرین و تسعمایه قصیده شهر آشوب در مذمت تمامی حکام و امراء و سادات و علما و اشراف و اعیان هرات در نظم کشیده و آن ابیات بعرض میرزا خان که در آن
زمان والی خراسان بود رسید و بحکم او قطع دست و زبان مولانا کردند و غرایب اینکه با وجود وقوع آن حال جناب مولوی حالا هم بزبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق
نظم اشعار بجود و بغزل میکشاید و از ابیات قصیده مذکوره این مطلع او در خاطر بود ثبت افتاد عرصه شهر هری فوق سپهر اخضر است بر در او شمسه خورشید کلید زر است
حافظ ولی ولد مولانا نور الدین محمد توبتی است که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و استادی ابوتراب میرزا منسوب بود حافظ
علی بحدت ذهن و جودت طبع موصوف است و اکثر خطوط را خوب مینویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت تمام دارد چنانچه قصیده مصنوع خواجه سلمان
ساوجی را سه چهار نوبت تتبع کرده و چند صنعت بصنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید اینست حریم حرمت کوی تو جنت الابرار شمیم نکهت موی تو راحت
ابرار و در صنعت مقلوب مستوی که مشکل ترین صنایع است این مطلع در سلک نظم کشیده ادبا دارد و درد آرام داد دارم آرامی ولی با را داد و در صنعت مقطوع
و موصول بدو حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی در صحیفه بیان نگاشته که ای در دل زارم زده رو بیت آذر خالت بر جنت بر گل تر نافه تر خطت بلب شکر
شکن مشک ختن جنت عطف شمیم گیسو عنبر مولانا حسن علی در سلک فضلای فصیح زبان و بلغای بلیغ بیان انتظام دارد و اکثر مقدمات علوم را مطالعه نموده
اشعار بلطافت شعار و بکمال سلاست و سلامت نظم فرموده و از انجمله این رباعی است که بجهة پیر آتش پرست گفته تا آتش عشقت بدل افروخته ام چون شمع همه سوختن
آموخته ام ای آنکه بدل چو سنگ آتش داری مسکین چه از دود دل سوخته ام مولانا شهاب الدین احمد الحقیری بلطف طبع و صفای ذهن و مهارت
در فن شعر و معما معروف بود اکثر متداولات را باستحقاق مطالعه نموده و در تبیین و توضیح قواعد معما رساله در غایت بلاغت نظم فرموده و نسخه شریفه هشتاد بیت را
که بنظر انور پادشاه مغفور مقوی دین مبین میر حجازی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی رسیده رباعی که نوشته میشود در سلک نظم کشیده نگاشته قلم عنایت رقم گردانید
بجهة آن جناب ارسال نمود ای آیت خیر همین فته ملک عرب است در نامه تو بر دل محزون طرب است هر کس بدر آید در معما نامی نام تو بر آورد معما عجب است
مولانا شهاب الدین در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل دارد و در این اوقات همواره در مدح و ثنای حضرت مملکت پناهی حبیب الهی اشعار غرا بر لوح
بیان مینگارد و این غزل از انجمله است ما را غم تو مرهم جان حزین بس است درد تو مونس دل اندوهگین بس است گر با توام نماند کمال و فاتحه پاک شد قتل من بتیغ
جفای یقین بس است گر بر فلک نسود سر از جاه حشمتم روی نیاز پیش توام بر زمین بس است کو در بهم مباش آسوده کی فشان داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است
در سلک بندگان بکمین سگان خویش ره داده مرا شرف من همین بس است ما را چه حاجت که نشینیم با حبیب هستیم با سگان و رشح نشین بس است ز آشوب روزگار
حقیری پناه تو ظل ظلیل خواجه دنیا و دین بس است و نیز این معما باسم ملک از معمیات انجناب است از هجر تو هست ای برخ مطلع نور صد داغ بجان عاشقان
رنجور بنما رخ خوب خویش تا کی باشد ز آن زلف کلاله داغدار آن مهجور مولانا بدر الدین هلالی زبده شاعران زمان خود و عمده بلغای دوران است قصاید و غزلیات
و مثنویات را در کمال سلاست نظم مینماید و چون تمام اوقاتش بر مطالعه اکثر متداولات نیز یافته و بجودت طبع و حدت ذهن در میان شرق و اتم اشتهار یافته از نتایج افکار
او شاه و درویش و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات مشهور است و این مطلع که نوشته میشود بر السنه و افواه مذکور ای که میپرسی ز من آن ماه را منزل کجاست
منزل او در دلست اما ندانم دل کجاست و این رباعی نیز از جمله منظومات ملیح انجنابست آنی که تمامت رنگ ریخته اند ذات وجودت زنگ بیخته اند با شیره
جانها نمک آمیخته اند تا مثل تو صورتی بر انگیخته اند مولانا زلالی بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوفست و در میان شعراء
زمان بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف و پیوسته از ضمیر صافی زلال اشعار بلطافت آثار ترشح میسازد و بنظم قصیده و غزل دلفریب میپردازد از جمله قصیده او چند بیت
در دل و خاطر بود ثبت افتاد خورد نسیم پیچ و تاب الوطن ارسن تا بدر آمد زچاه یوسف گل بیرهن کرد زلیخای صبح پیرهن صبر چاک راز دلش گشت فاش سر سحر انجمن
داد نوال سپهر طرفه ترنجی ز مهر طرفه که شد سر بتیغ پیسته تیغ زن و این مطلع غزل نیز از منظومات اوست نخواهی کرد با و رخارخار سینه چاکم مگر روزی که گیرد دامنت
خار سر خاکم مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف دارد مولانا مجنون بغایت درویش وش و فانی مشرب است
و اشعار سلیسش ثبت دعوی را اتفاق می افتد و این مطلع غزل از انجمله است که فیروزه سپهر در انگشتری تست روی زمین ذخایر زیر نگین تست استاد کمال
الدین بهزاد مظهر بدایع صورت و مظهر نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و لسان معجز شیمش ناحی تصویرات هنروران بنی آدم موی قلمش از استادی
جان داده بصورت جمادی و جناب استادی بیمن تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علی شیر باین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور را نیز با انجناب التفات
و عنایت بسیار بود و حالا نیز آن نادر العصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین ایام است و شمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام بی شبهه همیشه چنین خواهد بود
مولانا سلطان محمد ابن مولانا نور الله استاد نسخ تعلیق از خوش نویسان زمان است و بحسن کردار و لطف گفتار زبده اعیان دوران مولانا سلطان محمد خندان

صندان با وجود حسن خط بلطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب مشغول و حالا در بلده هرات توطن دارد و گاهی همت بر نوشتن نسخ شریف میگمارد و توفیق رفیق حال
او باد پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقه فضلا و اهل هنر و طایفه شعرا مردم دانشور در بلده فاخره هرات و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بوده در سایه
تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت میغنودند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است چه اجتناب از اطناب شیوه مستوده اولو الالباب لاجرم خامه سخن گذار عنان عزیمت
بذکر شمه از حالات شاهزادگان و امرا و مجالس آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف میدهد و کیفیت استقلال لوای دولت محمد خان شیبانی در ولایت خراسان بطریق عرض میرساند کار بپایان
بارادر قلم شکسته لیکن قوت تحریر کم از الطاف الهی بسر خامه توفیق باد منزلم تا دهم این داستان را ختام رو نهم سوی ذکر حسب المرام گشاده در خطبه خوانان

بنام نامی و اسم سامی میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا بشرکت بر مرآت ضمیر منیر انور عقلای دانشور حقیقت این سخن منظور خواهد بود که
اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاهان است که هرچه در کارخانه الوهیت صفت وقوع پذیرد نمونه آن در کارخانه سلطنت صورت وجود گیرد و چنانکه ذات لایزال
حضرت خداوند جل جلاله از سمت مشارکت منزه و مبراست می باید که ذیل حشمت پادشاهی نیز از عیب مشابهت پاکیزه و مبرا باشد تا سایه وجود سبحانی تواند بود و کما ینبغی به
مصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود سلطان یکی سزد چو خدای جهان یکی است و اگر بخلاف این معنی دو کس یا بیشتر در یک شهر و یک کشور دارای شهریاری و رعیت
پروری خواهند که شریک باشند هرآینه بر طبق آیه کریمه ولو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی اسرع الحال فتوق عنا باطراف بلاد راه یابد غوغا بود دو پادشاه در ولایتی
کلمه مختصه لا یصلح سیفان فی غمد واحد موید این معنی است کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور شاه این معنی شروح این
آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت و امرای با حشمت و ارکان دولت از تعزیت خاقان منصور باز پرداخته شدند اراده آنکه بدیع الزمان میرزا را استیلای منصب سلطنت
سپارند و مظفر حسین میرزا را در آن امر با آنحضرت شریک گردانند تمهید ساختند بعضی از عقلای که بمزید فطنت و کیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند بقلم
لطف و تقریر بر لوح خاطر سخنان نگاشتند که بهتر آنست که سلطان بدیع الزمان که کلان اولاد امجاد خاقان منصور است و جبلی جبلتش بر مهبط اساس مکرمت
و جهانبانی منظور است باستقلال پادشاه باشد و نسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت را مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را باو مسلم دارد تا سایر شاهزادگان که
در اطراف ولایات بحکومت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال پیرامون خاطر نگذرانند زمره از مردم کوته نظر این رای را ناپسندیده دانسته جانب [illegible]
گرفته گفتند چنان می‌باید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر در امر سلطنت شریک گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا مابین الجانبین بجهت اتحاد
صورت مخالفت روی ننماید و بیگانگان را در مملکت مجال مخالفت نماند آری باتفاق جهان میتوان گرفت و در این باب قیل و قال بسیار که بتطویل انجامید و چون
خدیجه بیگم آغا والده مظفر حسین میرزا بود و اختیار و اعتبار تمام داشت و امیر شجاع الدین برندق برلاس خصوصا میرزا الغ بیگ اصلا باین معنی راضی نشدند
که بدیع الزمان میرزا استقلالا متصدی امر پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکر تابع مهد علیای مشار الیها و امرای برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته
روز جمعه در اواخر ذی الحجة الحرام سنه احدی عشر و تسعمایه در دار السلطنت هرات خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و نیز در یک سکه اسامی ایشان را نقش کردند
و وجوه سکه جات آن زمین گشت و بلوکات و محقرات آن بلده فاخره به جنس تقسیم شد نصفی که بسرکار بدیع الزمان میرزا تعلق گرفت و نصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت
خصوصیت پذیرفت و سایر ولایت که در تحت تصرف داشتند بدین منوال قسمت یافت و ضبط نصفی از موقوفات ممالک محروسه در عهده بدیع الزمان شده
و نصف دیگر در تصرف مظفر حسین میرزا آمده منصب داروغگی دار السلطنت هرات از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا به میرزا نظام الدین شیخعلی طغایی تعلق گرفت
و امیر یوسف علی کوکلتاش از جانب مظفر حسین میرزا با وی مشارکت جست و محمد الکو به نیابت امیر شیر علی و محمود به نیابت امیر یوسف بامر تشخیص منصب گشتند
امیر نظام الدین درویش بیک ترکمان که در سلک امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه اختیار الدین شد و تمام حصار به توفیر بان مظفر حسین میرزا
در قبضه درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و بر این قیاس جمعی از امرا و وزرای خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر
حسین میرزا شتافتند و طایفه هر دو پادشاه را ملازمت مینمودند و خواجه حاجی قهستانی و خواجه نصیر الملک ناصر الدین تونی در دیوانی میرزا بدیع الزمان گشتند
و منصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسین و خواجه کمال الدین حسین مفوض گشت و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعده مستمره بمیرزا غیاث الدین جمشید تعلق
گرفت و شغل پروانچه رسالت بسید غیاث الدین محمد عریضی صفت اختصاص پذیرفت و مقرر شد که انتخاب منشور خواجه عطاء الله حسینی اطلاع علیه بر فرامین بطغرا
توقیع کشد و در مهم وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی و درویش احمد فایض دخل کردند و جهت اشراف خواجه قوام الدین یحیی و درویش احمد فایض
دخل کردند و جهت اشراف دیگری خواجه قوام الدین شاه محمد مخصوص شد و منصب صدارت آن سرکار بامیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین
شاه محمد مقرر گشت و چند ماه بدین ترتیب و آئین آن دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنت هرات تبارک عیش و سپاهی قیام مینمودند و بموافقت همدیگر
یکدیگر مهام سلطنت را فیصل داده ابواب عدل و احسان بر روی خلایق گشودند اما چون خبر بمسامع شاهزادگان دیگر رسید بر زبان آوردند که چون سلطان
بدیع الزمان بجمیع جهات برادر رتبه تقدم دارد بایستی باستقلال متصدی منصب پادشاهی گشت و ما را بغیر از سلوک اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما

اما چون مظفر حسین میرزا و این امرا با آن حضرت شریک بوده و همراه شدند تا نقش مراد ظاهر و غیبت هر یک دم از استقلال زده در ممالکی که متصرف بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم در اندک زمانی قواعد قصر حکومت دولت خاقان منصور متزلزل شد و مفاتیح سلطنت خراسان بقبضه اقتدار بیگانگان درآمد چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **گفتار در سعایت نمودن امرای برلاس و مواخذه امیر محمد ولی بیگ و محبوس شدن امیر مذکور و اخلاص قرار نموده بعتبه بوسی کپک میرزا رفتن** خاقان منصور فردوس مکانی امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ را بنوازش لطف و عنایت نواخته و بکمال حرمت سرفراز ساخته هم در دیوان تواجی همراه داده بود و هم حکومت و داروغگی هرات علاوه آن و منصب ارجمند گردانید و منشیان آستان خلافت نشان بموجب فرمان واجب الاذعان عد احکام همایون امامداد قرین بنوشتند و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات چند سال زمام اختیار مهمات ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدار آن جناب بود ... که خاقان عالی پناه بجز وی کسی را بوجه اختیار ... بنابر علی هذا آتش رشک و حسد که لازمه ذات اکثر ارباب جاه و جلادت است در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصاً امرای برلاس اشتعال داشت و همگی همت متوجه آن بودند که بصرصر سعایت نهال کامرانی بلکه شجره زندگانی او را بثمره وسطوت ساختند و اختیار و اقتدار او را بخاک مذلت و ادبار انباشته زمام سرانجام مهام ملک و مال در قبضه اقتدار درآورند اما در زمان خلافت خاقان فردوس مکانی اصلا تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا از غایت عصبیت زبان بغیبتش گشادند و در آن نوبت سخن ایشان مؤثر افتاد و سبب قرب در تأثیر این تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان دولت خاقان منصور و امرای شاهزادگان در باب امر پادشاهی مشورت نمودند امیر مبارز الدین محمد بیگ در نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا باستقلال قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشند تا دیگر پادشاه زادگان تقلید آن حضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و بواسطه این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و سعایت امرای برلاس مزید علت شده شاهزاده باتفاق امرای مشار الیه و سایر مردم میرزا که کینه امیر محمد در سینه داشتند بعرض سلطان بدیع الزمان میرزا رسانیدند محمد ولی بیگ از روی آرزوی خدمت مینماید و خاطر بر آن قرار داده که بخدمت کپک میرزا رود بدیع الزمان میرزا هر چند نمیخواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما بملاحظه برادر رضاعی برلاس که در آن امر همداستان شده هم در آن هفته بگرفتن او فرمان داد و در باغ جهان آرا در مجلس کبار امیر مشار الیه مواخذه گشته آن روز در یکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون معمار آن تقدیر مهر منیر را از قصر سپهر مستدیر در نهان خانه مغرب پنهان نمودند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان محمد ولی بیگ را از کوشک باغ جهان آرای بقلعه اختیار الدین بردند و با میر درویش بیگ سپردند و هم در آن روز امراء و کوتوالیان هر دو سرکار نواب خلافت مآب را مواخذه و مصادره کرده بتحقیق جهات و منقولات شدند و آنچه بحصول پیوست مابین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیگ اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان شاهزادگان را روی نمود زیرا که آن جناب از حیثیت یراق و استعداد و توافر نوکران شجاعت نهاد از امرا و ارکان دولت امتیاز تمام داشت و چون گرفتار شد جمیع مهمات او ضعف پیدا نمود گرفته اند زمانیکه عدد ایشان به پانصد نفر میرسید متفرق و پریشان شدند القصه چون امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین نشست همگی همت بر تخلص بست و در آن فکر بصواب اندیشه یکی از دوستان پیام کرد که مقدار حلوائی پخته و بعضی مخدرات در آن تعبیه کرده فرستند شخص بموجب فرموده عمل نموده بقلعه که امیر محمد بود حلوا از جمعی که موکل او بودند فرستاد و ایشان تمام حلوا را از روی رغبت بکار بردند بعد از دو ساعت چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر بعالم تنبه و انتباه ننهادند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در همین ساعت با یک رکابدار یوسف نام خود را بر آن دروازه قلعه که بجانب شهر متصل است رسانید بطناب پایان رفته بر اسب باد رفتار که بعضی از ملازمان او تیار کرده بودند سوار شد و از امیر محمد ولی اثری ندیدند و خبری نشنیدند و امیر درویش بیگ بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و بهانه و زاری کرد و از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق کوکلتاش قایم مقام شد اما امیر محمد ولی بیگ در عرض سه روز آن مسافت بعیده را از راه غیر معهود طی نموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا مقدم او را از مقدمات ازدیاد دولت تصور کرده او را بانعام و خلع فاخره و نقود وافره و اسبان گردن توان و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور آن شاهزاده مظفر لوا تواند بود مفتخر و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش در سر دیوان مهر عنایت حکم فرمود با امرا و دیوانیان نواحی و مال کری وقوف و استصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی فیصل ندهند و امیر محمد بفر اقبال نوبت دیگر بر مسند امارت متمکن گردید و زبان حال مقال شکر قادر ذو الجلال گویا گردانید **گفتار در فرستادن محمد خان شیبانی فوج بسیار از اوزبکان را بتاخت و تاراج ایران و بهزیمت یافتن ایشان از امیر ذو النون ارغون** در آن اوان که انتقال خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که سالها بود تا انتظار آنچنان روزی میکشید و علی الفور فوجی کثیر از سپاه شجاعت نشان بتاخت اطراف ولایت ایران مامور گردانید و ایشان از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بکار و نهب و غارت پاک ساختند و جمعی از جنود در جانب مرو روان گردانیده در حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداختند ... محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمائه کیفیت حال بمسامع بدیع الزمان میرزا رسید گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب

از آب آمویه گذشته بر جانب قندز عبور نموده متوجه دار السلطنت هرات است بنا بر آن خوفی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت چون حقیقت واقعه ظاهر گشت بجهت دفع آن انگاشتند
که بعضی از امرای عظام را با فوجی از لشکریان مرتع شهزاده علی امان تمام تر دو فرمایند قبل از آنکه یکی از ارکان دولت متکفل آن خدمت گردد شهزاده‌ها امیر شجاع
الدین ذو النون ارغون با ده دوازده هزار نفر سپاه غور و ساخر و تولک و تمین و لنور در اواسط ماه مذکور از طریق هرات رود بظاهر هرات رسیدند زیراکه بدیع
الزمان میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت انتما قاصدی بجهت استمالت و احضار امیر شجاع الدین ذو النون فرستاده او را بجانب مستقر سریر سلطنت و جهانبانی طلب فرمود
و چون امیر ذو النون شرف ملازمت بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا دریافت کیفیت اوغلان و اوزبکان بخارا که بر جانب علوم نموده پیشکش
از پنج راه بر آسایند میر سلطان بایزید برلاس را با خود ملحق گردانیده بجانب مرغاب و چاق ایلغار فرمود و سپاه ماوراء النهر از قرب وصول امیر بهرام بی توقف با قتبه راه
جول زردک علم عزیمت بلکه هزیمت را بر افراشتند و امیر ذو النون متعاقب ایشان ببیابان آمده خود را باوزبکان رسانیده تیغ کین از نیام انتقام کشیده قریب صد نفر
از آن جانب بر خاک هلاک انداخت و ششصد و هفتاد کس دیگر را اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراخت و بظفر و منصور با سپاه بپایه سریر سلاطین عظام رسیده با نواع
عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول فرمود و مقارن آن حال والا امجاد انتجاب شاه شجاع و محمد مقیم میرزا از قندهار و زمین داور
بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی گردیدند **گفتار در رسول فرستادن محمد
خان شیبانی بسلاطین خراسان و نهضت شاهزادگان بنیت مقاتله محمد خان** چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بملک جاودانی
وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهت اطلاع آن ولایت شخصی را که مولانا خطائی نام داشت برسم رسالت بدار السلطنت هرات فرستاد و مولانا خطائی
در النگ باغ جهان آرای بتقبیل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان فایض گشته پیغامی که داشت معروض گردانید خلاصه سخن آنکه شیبانی خان
میگوید که پیوسته آبا و اجداد شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث رجوع بخواقین دودمان عالی شان ما کرده شرایط متابعت بجا آورده‌اند مناسب آنکه شما نیز
سنت سنیه بزرگان خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازند و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزیده تا عرصه مملکت آبادان ماند در عالم که ذات
خالق البرایا اندیشیم میان عساکر نصرت مآثر نشود سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین با ارکان دولت گفتند که غرض شیبانی خان از این رسالت جهت جواب تفحص احوال
داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند و با جتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند و در خلال این احوال ایلچیان از نزد سلطان علی که حاکم قبة
الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند که محمد خان شیبانی با سپاه بعدد سحاب نیسانی ظاهر بلده مذکور را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و
حال آنکه رعایای شهر را ذخیره نمانده و فقدان قوت قوت سپاهی را بسر حد عدم رسانیده امید آنکه حضرات متوجه این حدود گردند تا شهر از رنگ انقطاع یابد و سپاه توانند
فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک
داشتند و خاطر بر مقابله و مقاتله شیبانی خان قرار دادند مجددا قاصدان جهت اجتماع شاهزادگان باطراف دیار خراسان فرستادند و در اوایل ماه سنه مذکوره از دار السلطنت
همراه رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ بر افراختند و از گرد مواکب مراکب چهره مهر و ماه را تیره و چشمان سپهر را خیره ساختند روان گشتند شاهان
ملک کیش سپاهی بی نهایت از پس و پیش بتائید الهی گشته خرم ظفر در خدمت و اقبال همدم و چون نواحی چهل دختران از غبار مرکب مرآت اشتیاق ...
گشت ابو المحسن میرزا با لشکری نصرت اثر و سپاهی چون اعداد اختر از بلده فاخره مرو تشریف آورد و دیده امید برادران کامکار روشن کرد و میرزا بدیع الزمان که به
حیثیت از وی بزرگتر بود بطور ره زانو زده پیشکش کشید و مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت دار الملک خراسان با میرزا بدیع الزمان شریک بود اما چون بحسب سن
از میرزا ابو المحسن خوردتر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم ایثار و نثار وقوع یافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب
ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطانعلی از سیستان و سایر امرای خاقان و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند رسیدند از هر طرف امیری
بهر یک ملازم شده لشکری بیرون از حد و تنگ بسته میان کشاده بمدح سلاطین زبان و هم در آن ایام کنار مرغاب مضرب خیام جنود ظفر ورود بود روز بروز
جمعیت بتائید مهیمن منان از سلاطین خراسان بر طبق دل خواه دوستان می افزود تا کار شیر بیشه قتال بدرگاه اقبال آیات سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و بشارت
طلوع اختر برج جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو
انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان مسالک جهانبانی و امرا و ارکان دولت تافت فرد مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی
کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریاد رسی می آید **گفتار در قدوم محمد بابر میرزا از کابل بجهت معاونت و مظاهرت
بدیع الزمان میرزا بدفع شیبانی خان** در آن اوقات والا که طنطنه کوس موکب و سر افرازی شعشعه نیر دولت و نظم سازی و سایر محاسن ...
و محامد خصایل شعار مضمار تفاخر مؤید غازی ظهیر الدوله محمد بابر پادشاه فرخنده صفات و واقعات شیبانی خان بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید بنور
فراست و کیاست دانست که عنقریب کوکب جاه و جلال آن ریاض سلطنت و اقبال از اعلی درجه کشورکشائی و استقلال طلوع خواهد یافت بنا بر علی الرسید

نفس و از بساط عاطفی خراب بین اکثر و سلک مردم فضیلت آئین نظام داشت به رسم رسالت بکابل فرستاده و بزبان مودت و حسن عقیدت پیغام داد که
بطریق ادب و دانائی تقویت بازوی معاضدت و مراقبت سیرت و تیر خالد و مطالب مقاصد و جهانبانی باستظهار مظاهرت و موافقت بفرموده حضرت پادشاهی
مرا بمثابه فرزند پسندیده و درباب بهبود احمند است باید که دفع بیداد مخالفان طاغی و رفع فساد دشمنان باغی سلوک دارد و طریقه یکانکی و وفاق با مرعی نگذارد تا
بیگانگان را مداخلت در ممالک محروسه نباشد و بیش از این در بلاد و امصار ما وراء النهر بخت ابت و جهانبانی دخل ننماید و چون سید فضل بپایه سریر پادشاهی
بلند محل رسید این سخن چند مرتبه بموقف عرض رسانید و آنحضرت معجز کلام اعجاز انجام واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها سید فضل را باعطاف و افضال با نعامات
پادشاهانه مخصوص و بهره مند ساخته رخصت ملاقات سلطان حسین میرزا امر فرمود و در آن اثنا جهانگیر میرزا که بخلاف رضای آن پادشاه عالیجاه بجانب خراسان آمده
بود بر خاطر پادشاه جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که کلانتران ایماقات سر از اطاعت جهانگیر میرزا آورند و بمظاهرت ایشان بار دیگر خیال استقلال نماید و ابواب
خلاف و نزاع بر گشاید لاجرم رای شریف اعیان جهان اقتضا نمود که لوای فلک سای بجانب جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاهزاده بموکب همایون پیوند
عزیمت سفر خراسان مصمم کرد آنگاه پادشاه عالیجاه خطه دار الملک کابل را بجمعی از امرای شجاعت نهاد که اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و رعیت
پروری وصیت نموده در تاریخ سنه احدی عشر و تسعمائه پای مبارک در رکاب طلب کرده بشتاب آورده نهضت نموده متوجه شد از اقبال شاهی فسحه بدون صعقات
زکابل روان شد بسوی هرات ظفر رهین بنصرت اندیشیار رفیق سفر عطف پروردگار و چون کلانتران قبایل احشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی
یافتند پیرامون میرزا جهانگیر را گذاشته بیکبار متابعت نموده پیشکش بملازمت پادشاه سکندر روش شتافتند و میرزا جهانگیر نیز بتجدید غاشیه دولتخواهی بر دوش گرفته
بموکب پادشاهی پیوست و بیش از پیشتر باصناف اعطاف و انواع الطاف مفتخر و مباهی گشت و چون حدود ممالک خراسان از غبار سم سمند پادشاه
و افر احسان رشک جنان شد خبر فوت خاقان منصور سلطان حسین میرزا تواتر انجامید و بر ضمیر الهام پذیر گشت که ممکن که در میان اولاد آن حضرت مغفرت
پناه صورت خلاف روی نماید و بدان واسطه بعضی از ممالک ایشان در تحت تصرف ملازمان آستان سلطنت ایشان در آید بنابر آن رایت ظفر پیکر به تسخیر
تسخیر مذهب معطوف گشت و منازل و مراحل طی نمود و بعد از وصول بولایت جرد ان کیفیت جمعیت شاهزادگان و امرای عالیشان در کنار آب مرغاب
تحقیق پیوست و خاطر عاطر آن پادشاه خیراندیش بر آن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و خواتین پیش نهاد همت عالی سازد و موافقت
ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان پردازد لاجرم عنان یکران بطرف مرو و انعطاف داده جهت رسانیدن این خبر بجناب ایلچی وافر شتاب به
مرغاب فرستاد و چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر اقبال از افق امانی و امال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و ایشان
اشتغال نمودند بیاکه رایت منصور پادشاه رسید و بموجب فرمان واجب الاذعان بدیع الزمان میرزا امیر احمد برندق برلاس و امیر ذوالنون باستقبال
موکب ظفر مآل حمیده خصال شتافتند و در منزل دره نام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم و اشفاق یافتند بعد از قواعد تاکید عهد و پیمان
آن پادشاه عالی مکان در طی مسافت سارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت آگاهی یافته هم عنان اخوان برسم استقبال
از مرغاب نهضت نمود و در منزل کل باغان مشام سلاطین خراسان از شمیم ملاقات آن دوحه خلافت سمت عطریت گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و
تبجیل و ما یعد من ذالقبیل بتقدیم رسانید پسران و امرای آن پادشاه فرخنده و هم مکان قدوم میمنت لزوم پادشاه را فوزی عظیم دانستند و در لوازم مهمانداری
و خدمتکاری سعی و اهتمام نمودند و انقدر که توانستند قواعد اتفاق و یکانکی را بدست یاری وفاق و فرزانگی مشید گردانیدند و درباب امور دین و دولت
و دفع شر اعادی ملک و ملت با یکدیگر مشورتها کردند و غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و همچنین از آمدن پادشاه خجسته شیم در اردوی سلاطین خراسان
جمعیتی دست داد که تحریر آن بید تحریک بنان تیسیر نپذیرد و تفصیل آن بسعی خامه دو زبان ممکن التحریر نیست و غالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن پادشاه عالی جناب
آئین عزیمت را امضا میرسانیدند ولایت خراسان از تعرض اوزبکان مصون میماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوع دیگر بود از اجتماع آنهمه سرداران
عالیجاه و اتفاق آن مقدار امرا و سپاه فایده روی ننمود چه دولت عطائیست از کردگار نیاید بنیروی چنگال کار بتدبیر دولت نیاید بدست ز تقدیر دوران
در جهان هرچه هست   خدا در ازل هرچه تقدیر کرد   بتدبیر نتوانش تغییر کرد   یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انه حمید مجید گفتار در محاصره محمد خان
شیبانی بلخ را و بترتیب بلخ را گرفته بخارا و بتاراج کرده معاودت نمودن چنانچه در ضمن حکایات گذشته و فحوای
داستان مسطور گشته معلوم میشود که یک میرزا بنا بر عدم مساعدت توفیق در دفع شیبانی خان با برادران سلوک موافقت مسلوک نداشت و در مقر عز خود
یعنی مشهد مقدسه رضویه ساکن بوده بتعلم خیال اقلیس استقلال بر لوح ضمیر نگاشت از این جهت قشون تمام بعزیمت بدیع الزمان میرزا و برادران راه نیافت
بتمهید بساط مشورت اشارت کرده امیر ذوالنون که غایت شجاعتش وابسته باستقلال نایره قتال رهنمون بود بعرض رسانید که مثل این اجتماع که حالا
الوس امیر تیمور گورکان را اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد و فرصت غنیمت دانسته بدل قوی بمیدان حرب و معرکه طعن و ضرب باید شتافت و

و از عنایت ملک ملک بخش فتح و نصرت مسئلت نمایید کرد تا پیکر مطلوب از پس پرده غیب جلوه گر شود و امیر محمد برندق برلاس که همواره امثال این سخنان تدبیر صفت
رفعت می‌یافت گفت که هرگاه بعزم رزم اعدا بنواحی بلخ روی نهیم کپک میرزا که بلدیه بتسخیر ممالک بابر دران طریق اتفاق مرعی داشته لشکر بظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هرات
خواهد کشید بنا بر آنکه مردم شهر با توابع خراسان حکومت امیر محمد ولی بیک اند و شیخ علی طغائی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را در
تصرف خواهد در آورد و بعد از وقوع این صورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند ناچار روی گردان شده بهرات خواهند رفت و اولی و انسب آنکه در
زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علف چهارپایان بسیار خواهد شد از روی جمعیت خاطر بقتال سپاه اوزبک قیام نماییم در اثنای این
گفت و گو خبر رسید که امیر سلطانقلی جان و لشکریان بلخ بسبب فقدان قوت محافظت شهر فوت شده از شیبانی خان بجان امان طلبیده اند و خان ایشان را بلطف وعید دلپذیر
فریب داده امیر سلطانقلی ابواب بلخ را گشاده است و بموکب گردون مراتب خانی پیوسته و سپاه اوزبک بجاروب غارت و تاراج بلدهٔ فاخرهٔ بلخ را پاک ساخته اند و بعد
از آنکه شیبانی خان شنید که سلاطین خراسان بمعاونت و مظاهرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه مستظهر و مطمئن خاطر شده اند و در کنار آب مرغاب اجتماع نموده اراده التهاب
نایرهٔ قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراشته از آب آمویه گذشته در ماوراء النهر طرح قشلاق انداخت چون این خبر در اردوی سلاطین خراسان اشتهار
یافت فی الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقاتله با شیبانی خان مافوق طاقت و توان بود رای امیر محمد برندق ترجیح گرفت و در ماه رجب سال مذکور مولانا
خطائی مرخص گشته سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت سلاطین و امرای خراسان افتاد و ابن حسین میرزا عزیمت تون و قاین کرد و ابو المحسن میرزا روی بصوب مرو آورد
و اولاد امیر ذو النون و امیر سلطانعلی ارغون نیز رخصت انصراف یافتند و سایر امرای اطراف استجازه نموده عنان بجانب منازل خود تافتند حضرت خلافت پناهی
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه نیز عزیمت توجه بطرف کابلستان بود اما بدیع الزمان میرزا التماس توقف کرده مضمون این مقال پیغام فرمود جانا بیا زین بتو مردم چشم آن دارند
که زیر دامن انصافشان نگه داری اگر سپهر جفائی کند تو نپسندی وگر زمانه خلافی کند تو نگذاری و حضرت پادشاه بکمال خیر اندیشی و نیکو خواهی آن ملتمس را بانجاح
مقرون داده مصحوب بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بدار الملک خراسان تشریف آورد و از یمن مقدم میمنت شیم بلدهٔ هرات را غیرت افزای گلستان ارم کرده در
منزل امیر علیشیر که مطبوع ترین منازل هرات بود نزول اجلال فرمود و بدیع الزمان میرزا در شرایط مهمانداری و مراسم نزل و ساوری بقدر مقدور سعی و اهتمام فرمود
و هم در آن چند روز بنا بر مصلحت فیصل مهم محمد محسن میرزا و مظفر حسین میرزا بقصبهٔ کوسویه تشریف برده طرح قشلاق انداختند و امیر محمد برندق برلاس و بعضی دیگر از
امرای ظفر اقتباس کمر ملازمتش بر میان جان بستند و چون مدت بیست روز دار السلطنت هرات از فر دولت پادشاه مشتری ماهیت بر سپهر عالی منزلت مفاخرت نمود
از جانب جنود کابل اخبار موحش رسیده عزم مراجعت جزم فرمود سلطان بدیع الزمان میرزا و حکام خراسان که از روی اخلاص مرافقت و موافقت آنحضرت را سرمایهٔ
فتح و نصرت تصور نموده بودند از سموم یاس مضمحل گردیده و بهزار درد و داغ پادشاه جهان مطاع را وداع کرده لوازم اخلاص و اختصاص بتقدیم رسانیدند و در ماه مبارک
رمضان میرزا بدیع الزمان بقیام صیام و ادای فرایض و نوافل قیام و اقدام نمود و قریب و بعید جهت ترویح روح سلطان صاحبقران منصور بترتیب آشی عظیم فرمان داد چون هلال فرخ
فال شوال برقع از جمال بر روی نمود آن کوکب اوج سلطنت و اقبال بعیدگاه تشریف برده از روی نیاز بادای نماز پرداخت و بعد از رجعت مدرسهٔ شریفهٔ سلطانی را از فر نزول
همایون رشک افزای فضای گردون ساخت اکابر و اشراف دار السلطنت هرات از سادات و علما و قضات بمجلس عالی حاضر گشته خوانسالاران اطعمهٔ لذیذه و اوانی
چند و چون و هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق از آن مائدهٔ پر فایده حظی وافر و نصیبی محفوظ بهره ور گردیدند و سلطان با احتشام بعد از تمام
طعام و ختم کلام ذو الجلال و الاکرام بر ابرش خوش خرام سوار شده و بباغ جهان آرای تشریف آورده ببساط عیش و نشاط و ترتیب اسباب فرح و انبساط مشغول گردید هر وقت
خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که انجام کار چیست و هم در آن ایام شاهزادهٔ عالیجاه جهانگیر میرزا که در دار السلطنت هرات توقف نموده بود از میرزا
بدیع الزمان استجازه فرموده متوجه کابل شد و در اثنای راه مضمون بصدق مقرون و ما تدری نفس بای ارض تموت صحیفهٔ حال آن درج سلطنت و اقبال شده در
گذشت و این خبر در کابل بعرض پادشاه ولی فر ظهیر الدین محمد بابر پادشاه رسید چنانچه معهود است چند روز بمراسم تعزیت پرداخته روح شریف شاهزادهٔ مرحوم
بصدقات موفوره و ختمات آیات بینات خداوند غفور شاد ساخت روح آن شاهزادهٔ نیکو سرشت شاد باد از نزد رحمت بهشت

ذکر مشورت برادران در میان آوردن شاهزادگان در ییلاق و تعیین جهت وقوع عزم محاربه با محمد شیبانی خان و شکست یافتن میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان

چون دوران فصل شتا بنهایت انجام رسید و سلطان بهار بساط ریاحین و ازهار بفضای صحرا و بساتین کشید و بر دوستان سرما از هجوم لشکر فرودین منهزم گشت
و خاقان منصور شرقی انتساب خانهٔ بهرام را مستور ساخته رایت تحویل بر حریم حمل برافراشت سلطان جهان نور افروز خیمهٔ تخت گاه برج اعظم افراخت علم زلاله در دشت
عالم سپاه سبزه برگشت سلطان بدیع الزمان و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را در هرات گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق باد
غیس برافراخت و روزی چند در منزل نبرل که منزلیست بهشت آثار رحل اقامت انداخت و در آن اوان مظفر حسین میرزا ارادهٔ ملاقات برادر نموده از یورت
قشلاق در حرکت آمده و در آخر ذی حجه سنهٔ اثنی عشر و تسعمایه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنهٔ نیرین دست داده برادران بدیدار یکدیگر روشن گردیده مدتی

وقوع این بطریق مشورت اگر گذشته آید سخنان در میان آورده بنابرآنکه مقصود چنان بود که در آن ایام محمد خان شیبانی بقصد ملک ستانی از آب آمویه عبور نماید الجهان
سخندان بعد ما هزار کان امرای عالی شان فرستادند که بجمع آمدن ایشان سخندان ... از آنجمله جهت طلب شجاع بیگ این ذره بیمقدار را نامزد فرمود کرده و راقم حروف
در موضع چهل سلیج باو ذکور اجابت یافته از آن منزل بجانب شافت تا ایران کرده متوجه مقصد گردد و در این اثنا گوهر درج عفت چشمه کوچک بیگم که صبیه علیه
سلطان بدیع الزمان میرزا بوده در دار السلطنت هرات از جهان بیآفات خرت سفر آخرت بربست امیر ذوالنون و امیر شیخعلی و باقی امرای عظام بتجهیز و تکفین پرداخته جسد
مطهرش را در مدرسه شریفه بدیعیه مدفون ساختند و جهت ترویح روح پرفتوحش باطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون
هلال محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمایه از مشرق دولت و اقتدار طالع شده بر دریای خبر سپهر عبور فرموده خبر گذشتن محمد خان شیبانی از نهر گرگی و توجه بطرف خراسان
سمع گرفت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر نظام الدین شیخعلی طغایی را با روی همایون طلبیده و ایشان در روز دوشنبه یا ...
از بلده هرات بدرگاه خلایق پناه شتافتند و در روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امرای عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و بند نشستند که تیر تقدیر را
سپر تدبیر منع نتوان ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بخس و خاشاک بازنتوان داشت دفع تیر قضا نبود بسپر چون اراده مالک الملک علی الاطلاق
مقتضی آن بوده که ولایت خراسان در حوزه تصرف محمد شیبانی خان درآید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید اجتماع جنود بلا انتها و تدبیر امرای صایب رای
هیچ فایده مترتب نگشت و هم در آن اوان سپاه بهرام قهر ما وراء النهر بسان سیل که از فراز روی بنشیب آرد از آب آمویه عبور نموده خراسان را طوفان بلا از فرق
سر درگذشت چو تقدیر الهی بود از ایشان که کرد مستقل ملک خراسان نیاید کار از مردان صفدر نه از تدبیر دانایان کشور شنیدم این سخن از کودک و پیر
که تقدیر الهی را چه تدبیر کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی الحجه سنه اثنی عشر و تسعمایه از دار الملک سمرقند بعزیمت ملک ستانی نشسته از
معبر گرگی عبور نموده بجانب اندخود شتافت و امیر شاه منصور که در آن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت دولت خانی
وقوف یافت اقبال مثال بارگاه سلطنت و استقلال خرامیده و غاشیه متابعت بر دوش گرفت و منظور نظر التفات گشت آنگاه خاقان گیتی ستان بر جناح استعجال
از اندخود بکنار آب مرغاب ایلغار نمود و بعد از وصول بمروچاق کوتوال قلعه آن قصبه در اطاعت و فرمان برداری اقتدا بشاه منصور کرد و در آن غایت نزد میرزا بدیع
الزمان و میرزا مظفر حسین گورکان خبر موکب منصور و از آب آمویه صحت نه پیوسته بود و پس از وصول محمد خان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب بنای ثبات سلاطین
و امرای خراسان را منهدم ساخت و غریق بحر اندیشه گشتند و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر شجاع الدین ذوالنون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا
دید و امیر محمد برندق را بجهت تحصن در بلده فاخره هرات مصلحت نمود و قبل از آنکه خاطر بر یکی از این دو صورت قرار دهند صباح روز دوشنبه هفتم محرم الحرام
سنه ثلث عشر و تسعمایه آثار قرب وصول محمد شیبانی با سپاه افزون از حدود و ثغور آسمانی ظاهر گشت و منقلای آن سپاه مظفر لوا ولد محمد خان تیمور سلطان و
عبیدالله خان محمود سلطان بودند و برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا نیز بتعبیه سپاه پرداخته مانند کسی که دریای
محیط را خواهد که بقبضه خاک و خاشاک انباشته گرداند و سیلاب بلا را به پشت خاک و خاشاک از رفتار باز دارد و در مقام مدافعه و مقاتله آمدند و دو لشکر دریا صفت کشیده
بقصد یکدیگر خنجر کشیدند خروشیدن بهادران تهمتن تن آغاز نقاره و نفیر سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر و لمعان برگستوان و
جوشن تفسیر آیه یکاد سنا برقه یذهب بالابصار ظاهر و مبین ساخت درگرد و سپاه شعله تیغ بنمود و سنان برق تیغ عقاب تیر جهت ربا و پر دهان باز کرده اژدهای
سنان دل طعن زمره ضیغم کیش زبان دراز کرده در آن میدان شعله آتش کین زبانه کشیدن گرفت و تیر عقاب پر برآمد سرخ منقار زخون پردلان در روز پیکار
از جمله امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغایی با فوجی از شیران بیشه رزم آزمایی در آن روز در معرکه ستیز آثار رستخیز ظاهر
ساختند و بضرب شمشیر سنگ آهنگ و زخم تیر مرگ تا تیر سفینه زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در غرقاب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت ترک ازبک
با اضعاف مضاعف خراسانیان بودند و بسان دریای پرموج فوج فوج از عقب یکدیگر میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت
تافتند پریشان و بی سامان هر طایفه از طرفی باطراف ولایت خراسان شتافتند اما امیر ذوالنون که زبان حال و مقالش سواره مضمون این بیت مترنم بود نه بنیاد من
دشمن بدگمان بکج رو شمشیر پشت کمان مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیر و خنجر خاک معرکه را بخون پردلان رنگین ساخته بتمام
جلادت بجای آورد آخر الامر ازبکان از اطراف و جوانب او درآمدند شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده ساختند خواستند که دست دگردن بسته تبرد خان برند امیر شجاع
الدین ذوالنون تن بعجز باز نداده و بدستور جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخعلی طغایی با جمعی یکی از امرای خراسان اسیر پنجه تقدیر شدند و سپاه قدر قدرت
ازبک تا حد اولنگ رباط کریختگان را تعاقب نمودند و نقد از غنیمت گرفتند که زبان بیان از احاطه کمیت آن عاجز نیست و قلم دو زبان از تعداد اندکی از آن قاصر
حاجت بشرح آن نیست قلم و الله تعالی بحقایق الامور

ذکر متفرق و منهدم شدن سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان و سایر امرا و لشکریان از محمد شیبانی خان و وصول رایت نصرت نشان محمد خان بالنگ کهدستان چون از مهب عنایت حق

نزول جمعی در میان رباط امیر علیشیر و منزل بهزل نسیم فتح و نصرت و ظفر بر شقه علم محمد خان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر گورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر کس طرفی منهزم گردید سید عبدالله میرزا و جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکپک میرزا پیوستند و عبدالباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس در حدود سبزوار بابن حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا بظاهر دار السلطنت هرات شتافته بشب بباغ نو نزول کردند و بحفظ غنوده سحرگاه خسرو خاور علم بر کوهساران زد متوجه قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهرات درآمده بباغ شهر آرا رسید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین ابن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در باب محافظت هرات از ایشان استعانت جست جواب دادند که نگاه داشتن شهر بلشکر میسر میشود و بمجرد اهتمام فایده نمی‌گیرد و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من بیائید تا نوکر بدین بلده و رشما مده اند کار بر عرض کرده اند که برین تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان نمود بنابر آن پادشاهزاده عالی شان بصد هزار درد و داغ وداع ملک و مال و مادر و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص ملازمان از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه باستراباد آورد و صباح روز جمعه هشتم محرم الحرام سادات و قضات و اکابر و اعیان هرات در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در باب این واقعه که روی نموده قرعه مشورت در میان انداختند و خاطر اکابر و اصاغر بسلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف عریضه مشتمل بر این معنی در قلم آورد و آن نوشته مصحوب برادرزاده مولانا عثمان که محتسب شهر بود در لنگر ساختند مولانازاده متوجه گشته در سر خیابان بغارت یافت پیاده و عریان نزدیک بقور رباط خود را رسانید به محمد تیمور سلطان کیفیت حال را عرض کرد و محمد تیمور سلطان او را نزد پدر فرستاد و محمد خان بعد از اطلاع بر مضمون عریضه هرویان در آخر همان روز النک کهدستان را مضرب خیام دولت و اقبال ساخت خاطر از سلطنت خراسان فارغ داده رایت بهجت و کامرانی برافراخت سبحان من لا تتغیر فی ملکه الا ما یشاء و یؤتی الملک من یشاء و ینزع الملک ممن یشاء

ذکر مفتوح شدن ابواب دار السلطنت هراة و آمدن فرمان عالی شان باکابر و استقبال رفتن ایشان

در روز جمعه مذکور که جمهور متوطنان هرات از دهشت سیاست محمد خان دروازه شهر را تنها بواب فسیح و سرو ربر روی خود بسته در کمال اندوه و حزن بودند و لشکر قیامت اثر اوزبک در محلات بیرون آن بلده فاخره علم اقتدار افراخته غارت و تاراج مشغول شدند امری در غایت غرابت دست داد و قتل طایفه از سپاه ما وراء النهر اتفاق افتاد کیفیت این واقعه آنکه خواجه معز الدین حسین و خواجه شمس الدین محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان دودمان خاقان فردوس مکان از معرکه هزیمت گریخته شب از ظلمات بیرون همراه غنوده بودند در چاشتگاه این خیال قرار نموده جهت مخلص خود حیله اندیشیدند و مسلح و مکمل بر اسبان با درقار سوار شده آواز برآوردند که دولت کپک میرزا رسید و هر کس و چار شد گفتند که اینک محمد حسین میرزا با سپاه بسیار رسید و بعزم رزم متوجه پادشاه اوزبک گردید و رنود و اوباش هرات که این خبر شنیدند مانند تیر که از خانه کمان برآید از دروازه شهر بیرون جستند و از لشکریان که در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال و جهات مشغول بودند قریب صد کس را بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر صحت پیوست و چیره گشتن اشجاعت دغدغه خاطر اکابر و اصاغر روی در ازدیاد نهاد و خلایق در بحر حیرت افتاده قوافل حزن و اندوه در فضای ضمیر برنا و پیر بار گشادند و سادات و قضات و علما و عامه رعایا و کافه برایا آن شب در کمال الم و ملال بسر بردند و در تحیر و تفکر سرگردان بودند برای مخلص خویش هر دم اندیشه میکردند صباح روز شنبه برادر مولانا بنائی از اردوی آن سالک طریق جهانگشائی بدار السلطنت هرات رسید و نشانی که فتیان شان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین حسن قلمی کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون رایت نصرت آیت بجد و بادغیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشورگشای منهزم گردید و امیر ذوالنون ارغون کشته شده و شیخعلی طغائی اسیر سرپنجه تقدیر شد و النک کهدستان را مضرب سرادقات عزت ساخته بسمت بلده بترفیه حال شکسته کاران گماشته ایم میباید که چون نشان برسد مستظهر و مطمئن خاطر بوده بدرگاه عالم پناه شتابند و هر کس از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند تا کار هرات بعد از وقت بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل ساخته همانروز شیخ الاسلام و عمدة الاولیا و خیر الانام امیر جلال الدین عطاء الله المحدث الحسینی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد امامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه النک کهدستان گشتند و بمعسکر نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بی نهایت داشت و خواجه محمود ساغرچی که باستیشراف دیوان مشرف بود از قرار واجب تعظیم ایشان استقبال نمودند و در یکی از خیام فرود آورده بپادشاه آگاهی دادند محمد خان شیبانی حکم فرمود که تخت گیسا مال امانی چه پیشکش سادری هرویان اقرار دهند آنگاه اکابر و اشراف بمجلس اعلی رسانند و مولانا عبدالرحیم و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامه رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنکه که تنکه از آن شش هزار دینار کپکی جاری میبود سرانجام نمایند و اکابر سایر و ترکات تمام مبلغ بیست هزار تنکه جهت پیشکش خاصه خود فرود آوردند و پانزده هزار تنکه مولانا عبدالرحیم خدمتانه آوردند و بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد سلطان و عبیدالله سلطان و مهدی سلطان و جان وفا میرزا آراسته اکابر و اشراف را بار دادند و اکثر جماعت مذکوره در میان خوف و رجا بدان خرگاه درآمدند و امرا و سلاطین تعظیم

ایشان قیام نموده‌اند و جان خصمت جلوس ارزانی داشته بها ساعت بر معاودت اشارت فرموده جان وفا میرزا بمنصب حکومت دارالملک هرات مفتخر و مباهی گشته
بدار الاماره متوجه شده جهت سرانجام مهام مولانا عبدالرحیم توجه کرد و جان وفا میرزا در منازل اولاد امیر غیاث فرود آمده مولانا عبدالرحیم در خانهای بالای دروازه
خوش نزول نمود گفتار در تحقیق نمودن جهات و متملکات ظاهری و خانگی حاظری دارالسلطنت هراة بحکم محمد خان شیبانی چون بنا
بر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود و ممالک خراسان و بلادی که محل جلوس سلاطین عالی شان بود
مسخر گردید و کلام حکمت انجام لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال را مطمح نظر ساخته همگی همت بر تحصیل اموال و جهات خانگی و آنچه اکابر قبول نموده بودند گماشته خواجه
کمال الدین محمود و خواجه ابوالوفا که بخواجه خورد مشهور است با طایفه تحصیل داران لشکریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام بدار السلطنت هراة در آمدند و تحصیلات نوشته شد و تمام
وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یک هفته بتحصول موصول گردانیدند و جهات و متملکات ظاهری ازواج طاهرات و بنات مکرمات
خاقان مغفرت سمات و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را باهتمام گرفته اشجاعت [?] را بارده هامون رسانیدند و ایشان بفر ملاقات فایز شده مهد علیای
خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزاده خاقان فردوس مکان منکوحه مظفر حسین میرزای گورکان بود در نظر محمد خان مستحسن نموده جویای مواصلت گشت و خانم دعوی
کرد که مظفر حسین میرزا قبل از این بدو سال مرا طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت طبق مدعای او ادای شهادت نمودند و بآیین شریعت غرا در سلک ازدواج
خاقان شیبانی انتظام یافت و مهر انگیز بیگم که صبیه جلیله مظفر حسین میرزا است از ستر عظمای مشار الیها در وجود آمده عبیدالله سلطان بحباله نکاح در آورد و محمد خان باقی مخدرات حریم عصمت
را بشهر فرستاد و جهت مطالبه ذخایر و نفایس اجناس ایشان محصلان تعین کردند و آن مقدار لآلی بلامره درشاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و جواهر زواهر و طلا آلات بتحصول
پیوست که عشر عشیر آن در هیچ خزانه هیچ پادشاه باستقلال نمی‌گنجید و از جهات امرا و ارکان دولت آن دودمان عالیشان هر نقود و اقمشه فراوان که بود بدست آمد و لشکر قیامت اثر
اوزبک هر یک از متمولان خراسان را بهیاکر بستند [?] و در تعذیب بست [?] و شکنجه کشیدند آنچه توانستند از ایشان بتحصول بوصول گردانیدند و مضمون این آیه که ان الملوک اذا دخلوا قریة
افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بابلغ وجهی ظاهر گشت بسیاری از اهل جاه و جلال پایمال خسارت و اذلال شده ناله و نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر درگذشت و زنان حرم حرمت به
دست اوزبکان اسیر گشته در تعذیب بودند و زهره جبینان مخدرات عقب مغولان بهرام صولت رکوچه و بازار گردان شده ساقی نمی‌آسود و علم از بسکه شد ظلم اندران یوم زمین
تاریک شد از آه مظلوم برآمد ناله و شیون ز مردم بنوا نقوموا الصلا ترحم [?] بالآخر سعی خواجه کمال الدین محمود آن شدت تسکین یافت و از امن و امان بر وجنات روزگار لطایف نشان
تابانیت [?] در روز جمعه پانزدهم ماه محرم در مسجد دارالسلطنت هرات خطبه بنام ابوالخیر خان و محمد خان شیبانی خوانده حکم فرمود که بعد نعت امام الزمان خلیفة الرحمن بر زبان رانند و خان گیتی
ستان فرمان داد که بر تنگچیات اضافه نمایند و چون سکه زیب و زینت یافت بر یک اشتت [?] دینار کپکی جاری شد و تنکچات یک مثقال سابقه را پنج دینار ستانند در خلال این احوال
بعضی از امرا و وزرا و مردم تاجیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند از بیم تعدی چیغبا [?] و اوزبکان در جبال حدود هرات تحصن ساخته از غایت وحشت لحظه فرو
نمودند و عرضه داشتها بدرگاه معلی ارسال داشته بجان امان طلبیدند و از این مطالعه در باب اشجاعت صادر شد و همگنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر
تربیت گشته مناصب یافتند خواجه معزالدین شاه نکاره [?] و مولانا حاجی محمد قهستانی بر مسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خوانده میر
دیوان املاک و اسباب خانگی شدند و از اولاد عظام سید غیاث الدین محمد باغبان امیر جلال الدین محمود ملازمت سده سلطنت اختیار کرد و امیر سلطان محمود در مهمی
بتکفیل مهمات جان وفا میرزا آورد ذکر فتح کردن ملازمان خاقان گیتی ستان شیبانی خان قلعه اختیار الدین را چنانچه در ضمن حکایات سابقه به
وضوح پیوست که سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی قلعه اختیار الدین را بمیرزا عاشق محمد ولد امیر ساربان مفوض گردانیده بود و در وقت توجه حرم محترم خود کابلی بیگم
دختر میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید بار قد [?] که بعندلیب اشتهار داشت در آن قلعه گذاشت و از معرکه میر عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول و بعضی
دیگر از افراد آحاد که مجال فرار یافته بودند بحصینت آن قلعه التجا نمودند و نیز صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی بآن حصار رفته بود و چون آن جماعت از
سطوت اوزبکان بهرام صولت بغایت هراسان بودند با آنکه مهم شهر باین مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود در محافظت القلعه بتقصیر راضی نشدند و محمد خان
شیبانی را همگی همت متوجه بفتح آن حصار شده ایلچیان سخندان پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاد تا او را از وخامت عاقبت مخالفت بترسانند و از عقوبت خلعم
بارگاه سلطنت آگاه سین کرده بپایان آوردند و چون نتیجه باید و شد سفرا ترتیب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت که نقبچیان آهنین کلنگ آغاز کندن
نقب کردند چون چهار روز بدان کار پرداختند قواعد برجی که بطرف شهر است مجوف گشته روی بانهدام نمود و از مشاهده آن انکسار ارکان ثبات و قرار ساکنان حصار
متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان موکد گردانیده دل اهل
خان سوگند بر زبان آورد که چون قلعه تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرسانند لاجرم موطنان قلعه اختیار الدین بعضی باختیار و زمره باضطرار مضیق
حصار را بیرون خرامیدند عاشق محمد و شیخ عبدالله مؤاخذ گشتند و اموال و جهات خود را فرود آورده بجان امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف
کرده عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین میرکی بوسیله خواجه کمال الدین محمود که نوازش بود

بود بشتابنده قفص نجات یافت و از نوئیسان سراپرده عصمت کابلی بیگم را قنبر علی کوکلتاش بحباله نکاح در آورد و خنلیب بیگم را تیمور سلطان بحرم نکاح خویش در آورد
و کوتوال قلعه خواجه ضیاء الدین سهلوان درویش محمد تعلق گرفت و جان وفا میرزا از بیرون درب خویش بدانجا نقل کرده متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب
حصار خواجه ضیاء الدین فارغ گشت فتح قلعه تیره تو که در تصرف امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امرا و ارکان دولت قاهره مشورت در میان نهاد [illegible] آن از
بلیغ صنایع آفریده کاریست و گرفتن آن بجنگ بیرون از حیز امکان است ملوک [illegible] وهی الاقتدار بود رای بجکنان بر آن قرار یافت که ایلچی ارسال سالی امیر زین الدین علی را بعنایت [illegible] و بنده
خواجه شمس الدین محمد بلبنی که با جناب رابطه محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار تیره تو منعطف گردانید بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را
بغلاظ ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و خان با امیر سالی مقالید قلعه و ذخایر و اموال خاصه خود را بتسلیم خادمان سریر سلطنت سپرده از
سایر تعرضات ایمن شد

ذکر مذمت حال مولانا عبد الرحیم و تکلیفهای مالایطاق نمودن او اکابر و فضلا و آزار رسانیدن و استحقاق مولد و منشأ

مولانا عبد الرحیم صدر آنست که از قصبات ولایت ترکستانست و او در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغولی کرده و از آنجا بهرات آمده
بدرس بعضی اکابر و علما رفته روی بکسب کمال کرده و اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی فطرتش مسلوب بود دست عنایت عالم علی الاطلاق ابواب علم و دانش
بر روی روزگارش نگشود که حاصل کند بکنجی مور [illegible] بسر به که روشن کند چشم کور توان پاک کردن ز زنگ آینه ولیکن نیاید ز سنگ آینه طرفه تر آنکه بعجز در آنکه مسئله از سر جا مولانا عبد الرحیم
معلوم شده خود را فاضل و کامل تصور نموده و چون از خراسان باز گشته بترکستان رفت چنان نمط ساخت که در بلده فاخره هرات بدرس هر کس از علما اشتغال نمود در ازدی دانشمندی و بعضی از
ترکستانیان این سخن را مقرون بصواب دانستند و جمعی که عقلی داشتند مشار الیه را مجنون و عویر العقل مختبط دماغ گردند و در وقتی که محمد خان شیبانی بر زمین ملک سمرقند مستولی نشسته بود و در ترکستان رسید مولانا
عبد الرحیم بخدمت آستان سلطنت شتافته منظور نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گردید و پایه منزلتش ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خانی نسبت با او
بیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل کرد و او شخصی بود متقلب الحال و مختلف الاحوال علامات سوء دماغ و سوداویت مزاج از گفتار و کردارش پیدا [illegible]
رای در حرکت و سکناتش هویدا دماغش از جنون دایم مشوش اثر آن در قول و فعلش [illegible] ظهور عقل و فعلش [illegible] زقول [illegible] بکرات از وی استماع
نموده که میگفت اگر عقل مرا با عقول تمامی عقلا بسنجند بر همه فایق می آیم و دانش من بمرتبه ایست که اگر شیخ ابو علی سینا زنده شود در حین مباحثه و الزام منم [illegible] گاهی بهر مسند خطوط
و عزت نشسته اصحاب علم و فضیلت را تعلیم نمودی و احیانا جهت تمشیت جزوی مهم برا هن سوار شده تنها در بازارها سیر نمودی و در مجلس شریف اکابر و اشراف بی حیثیت
پیراهن و تنبان پوشیدی و بمجرد استماع اندک سخنی که بمخالفت مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان گذرانیدی [illegible] هیچکس را غیبت نکردی و در تشنیع و زبان [illegible] ظالم
او از هیچ دقیقه نامرعی بجای آوردی القصه چون تسخیر دار الملک خراسان محمد خان را میسر گردید سادات و مشایخ و قضات و علما و فضلا و سایر ارباب عمایم را طوعا و کرها مولانا عبد الرحیم
رجوع علیا بیت نمود جناب مولوی در مرتبه اول چنانکه مذکور شد پانزده هزار تنگچه خانی بکنقال از آن جماعت طمع کرده آن وجه را بحصول موصول گردانید بعد از آن هر کس از وی
التماسی مینمود مبلغ دیگر طلب میفرمود و مشکلترین امور که در آن اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبد الرحیم بمثابه غلبه داشت که اگر [illegible]
عزیزی ده مرتبه متعاقب ملازمت او کردی و هر روز تحفه لایق و تبرکی مناسب در نظرش در آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی پرسیدی که این چه کس است و مولانا عبد الرحیم
در اوایل شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم کرده جهت سایر اکابر قیام مینمود اما چون این مره در مجلس خانی آغاز آمد و شد فرموده راه سخن یافتند نسبت بهمه ایشان فراخور قدر و منزلتی که
داشتند شرایط تعظیم بجای آورده و منصب مناسب جهت هر یک تعیین کرده بمقتضای اشارت خانی از جناب شیخ الاسلام التماس نمود که بدستور ایام سابق منصب [illegible] خود را
قبول نمایند و امیر جلیل القدر قضایا با امیر نظام الدین عبد القادر تفویض نموده قضی القضاتی ممالک خراسان را علاوه آن منصب گردانیده و قاضی اختیار الدین حسین و قاضی صدر
الدین محمد الامامی را نیز بقاعده مستمر متصدی فیصل و قضایای شرعیه ساخت و امر احتساب بلا مشارکت غیری بسید صدر الدین ابراهیم و سید زین الدین ابن مرتاض و خواجه
عماد الدین عبد العزیز ابهری متعلق گردانید و رقم عزل بر صحیفه احوال رسانان این بقاع که در زمان واقف مصحوب گشته بودند کشید و نسبت بارباب مناصب سایر بقاع خیر بهمین عمل
بجای آورد و صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را در ملازمت خویش باز داشته فرمان داد که بدستور سابق ایام مهام اوقاف را بکفایت اقران [illegible] اما آن
جماعت را تکلیفات مالایطاق کرده هر لحظه بخلاف معامله از ایشان چیزی مطالبت مینمود و با وجود آنکه از تا ابنال و اقران محرر حروف را آسان [illegible] و در آن اوقات چندان
محنت و مشقت متوجه گشت که شرح آن نوشتن و گفتن راست نیاید از آنجمله آنکه مبادی احوال مولانا عبد الرحیم از پشت دروازه خویش پایان آمده در منزل جان [illegible]
آخور که نزدیک ترکوزر بود روزی از گوسفندان که نوکران او بچه گرفته بودند شصت راس گوسفند با میر سلطان ابراهیم و محرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید جیلانی تسلیم نموده
فرمود که در وجه بهای هر گوسفند مبلغ بیست تنگچه خانی که سیصد دینار تبریزی باشد جواب گوئید انگشت قبول بر دیده نهادیم چون روز بیگاه بود و از قبیل نوکران خدمتکار
کسی همراه نداشتیم که گوسفندان را بجائی رساند التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین دولتخانه باشند که بامداد کس فرستاده بمنزل خود بریم قیمت کرده جواب گوئیم
این ملتمس درجه قبول نیافت و ما ناکام عوض عصاهای متکلف در ایام صدارت بدست گرفتیم چه بهای چوپانی بر دست گوسفندان را پیش انداختیم و متوجه منازل خویش شدیم
چون مردم بازار خوش که قبل از این چند روز با الجوت تحمل چشم با بر مرکب با ما سوار دیده بودند این حال مشاهده نموده تعجب کنان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم [illegible]

فرار نموده بودند که در نواحی مشهد مقدس توقف کرده در نواحی آن منزل شهر که بمحاربه ایشان از نک پرداز ند از بجانب تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون بقصبه جام رسیدند خبر فرار
شاهزادگان عظام را شنیدند و از سرعت حرکت سیم و ندبار ایستاده تیاتی آن ما طی مسافت کرده تا کار خبر رجعت ایشان استماع نموده بار دیگر بر جناح استعجال روان شدند
و در صباح که ابو المحسن میرزا و کپک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت زیاده شبانه سرگران شده بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبه خواب خیال مجلس دیگر بر لوح ضمیر
نگاشته بودند مخبر بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراء النهر با لشکر بهرام قهر در طریق نزول جلال فرموده اند و ابو المحسن میرزا بهوش باز آمده سوار شده و بنواختن
نقاره و نفیر اشارت فرموده و بعد از اجتماع سپاه و تکمیل شدن بهادران رزم خواه دل بر محاربه نهاده عنان یکران بطرف ازبکان انعطاف داده بودند و در آن زمان محمد تیمور
سلطان و عبید الله سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار و قول لشکر نصرت شعار را بمردان روزگار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند و مشعر جنگ و حرب و
آماده طعن و ضرب گشته انتظار می کشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف سورن انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیو خوی و پردلان رزم جوی
اسب جلادت برانگیخته در میدان کین تاختند و از فور صعود گرد و غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش چهره حایل گردانید و شعاع قبه زرنگار و
لمعان سرنیزهای شمع کردار ساحت میدان منور شده و دیده مردان خیره گردید پیوسته بچرخ گرد لشکر بربست نقاب چهره انور از سپهری و نیلی گردید شد قبه چو عالم
افروز تیغ یمانی فاز سر افشانی کرده مرغ روح انسانی از تنگنای قفس بدن خاکی بپرانید و عقاب تیر تیز پر از آشیانه پرواز نموده مغز سرکردان بسرداران بطعمه گزیده و
حقیقت خط آیت کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَیَبْقَیٰ وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ بر ناصیه احوال هر جوان ثبت نمود و تیغ زمرد رنگ از خون پردلان رنگ یاقوت احمر بر آمده رنگ یا ... گونه
لعل و مرجان کرامت فرمود ای شعله شمع سرنشانی شد سوخته قد پهلوانی از عکس زمین که غرق خون بود فیروزه چرخ لعل گون بود محمد محسن میرزا که از فور
شجاعت و دلاوری هفت خان اسفندیار را معتبر ندانستی و بوقت پیکار تیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان مقاومت توانستی در آن روز با طایفه از خواص خود که
هر یک شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بودند بر صف عدا تاخت و به حمله مبارزی بر خاک هلاک انداخت هر پهلوانی که بخیر و پیلتن در آویخت اگر خود کوه آهن بود
از خود فرو ریخت و هر آن صف که آن پادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگر همه سد اسکندر بود اجزایش از هم گسیخت چون شیر دل بسوی میدان رسید بهر حمله پیلی بهم بر
درید بهر سو که آن پیلتن رو نهاد ز خون یلان خاک را رنگ داد اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر به نهایت انجامیده فایده بر آن کشش و کوشش مترتب
نگشت و شکست در سپاه خراسان افتاده هم از تند بیر باد بسر در گذشت و امیر بابا محمود ولد بابا حسن که سالها در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بوده بمنصب مهرداری
قیام مینمود با جمعی کثیر از رؤسای لشکر شاهزادگان از زخم تیر و تیغ ازبکان بر خاک هلاک افتادند و بقیة السیف روی بوادی فرار آورده محمد تیمور سلطان و
عبید الله سلطان را صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراء النهر از روی قهر شمشیر شاهزادگان را در میان گرفته اسیر سرپنجه تقدیر ساختند و دست
بسته پیش سلاطین خود بردند و بضرب شمشیر شیران دو خسرو مشتری هیبت را از پای درانداختند فلک را سر انداختن شد سرشت نشاید گشادن سر از سرنوشت
نه پرورد کس را که آخر نکشت که در مهر نرم است و در کین درشت **ذکر محاربه و مقاتله ابن حسین میرزا با محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و فرار**
نمودن ابن حسین میرزا شاهزاده سعادت انتما ابن حسین میرزا بحسب سن اگر چه از اکثر اولاد خاقان منصور مغفور خوردتر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت
از اخوان و اقران میربود و آنحضرت بعد از استماع خبر واقعه هرات بخیال تخت آرائی و نیت کشورکشائی بر زین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال عمال وی بود
بجانب نیشابور و سبزوار شتافت و امیر برندق برلاس و عبد الباقی میرزا بموکب عالی شاهزاده پیوست و جمعیت تمام در ظلال رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید و امیران
شهادت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا و سید عبد الله میرزا جمعی کثیر از امرا و لشکریان بدان جانب شتافته ابن حسین میرزا بر آن اطلاع شده موضعی را معسکر گردانیدند و
دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردیدند بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین صدای کوس حربی نمونه صور اسرافیل در قالب جان دمید و صوت
کرنای بلند گشته بمسامع ساکنان حصار افلاک رسید فوج آن دو لشکر مانند امواج سپهر خضر در جوش آمدند و دست بر تیر و کمان و سیف و سنان برده خروش آوردند
سهام جهار پر از آشیانه کمان کردان صفدر چیدن در پرواز آمد که نقاب کحلی بر رخسار آفتاب بست و پیکانهای آبدار از شست دلاوران خنجر گذار در دری جست مانند
دلپذیر در دل جوانان نشست شعله سنان جان ستان چون برق لامع خرمن حیات بسوخت و فروغ خنجر صاعقه الساطع نایره میادین می افروخت ابن حسین میرزا با دلیران
لشکر خراسان بر مخالفان حمله کرده سنجان شیر ژیان میغرید و بر خم شمشیر خون افشان سینه پهلوانی پهلوانان از هم میدرید و لشکر قیامت اثر ازبک مثال پلنگ زود نهنگ
بصرصر جلادت آتش جنگ می افروختند و بخدنک خار اگذار عقد ثریا بر کمربند جوزا میدوختند و در آن روز مبارزان ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالفان را
از پیش برداشتند و عبید الله سلطان با زخم زده رایت اقتدار ابن حسین میرزا برافراخت و چون قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر ازبک در ظل رایت محمد تیمور
سلطان و عبید الله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان بالجه مشغول گشته بودند حمله آوردند و ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدین سبکی فتح و ظفر امیدوار
گشته بود بعلت شکست یافته دل از ملک و مال برگرفته عنان بوادی فرار تافت عبد الباقی میرزا و سید عبد الله میرزا با بسیاری از امرای خراسان در معرکه بقتل رسیدند
و امیر محمد برندق برلاس با فوجی از رؤسای سپاهیان اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خواست که بنواحی [illegible] ملهم غیب و الهام تلقین لاریب بخاطر گذرانید

رسیدن به مضمون حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح عمل نمود و بکشتی محبت اهل بیت که بهر بحر نوب التجا باید کرد تا از طوفان نوائب دوران رستگار و نجات یافته بجودی فراغت و صحن سلیم
رسیدن شفاعت محوای انی تارک فیکم الثقلین بعنایات واهب ... نبوت پناهی چنان از انقلاب حوادث خلاص شده بعنایت عاقبت ظاهر گردد نعم من قضی رابا لغصی از
نوعان که همعنان آن شاهزاده فرخنده ... از معرکه بیرون آمده بود ... بهر ساخت همکنان طلب داد نه که چاره و کار بسخن در مضای این عزیمت نیست استقلال الطلال است
رایات همایون اقبال پادشاه مرتضوی خصال ملازم حصول سعادات دنیا و آخرت است لاجرم ابن حسین میرزا به صوب ... روی کیهان پوی در حرکت آمد و بعد از وصول
بدرگاه سلاطین پناه با شرف پابوس که نهایت متمنای پادشاهان کشورگشا جهان توانند بود دریافته بعنایت نواب کامیاب و انعام اثواب زرد دوزی و خلعت خاص
و جهان ... ممتاز و محسود گشته بتقبیل عتبه ... دولت کامرانی بسر برده برین آستان سرکه سایه جبین با اقبال و دولت شود همنشین که آمد برین در زردی
نیاز که بهره دو عالم نشد سرفراز **ذکر گفتار در ایالت نشستن خاقان شیبانی خان در مملکت خراسان و تقسیم نمودن ولایت و مناصب بفرزندان**
و پسران چون قدرت مالک الملک علی الاطلاق عز شانه حضرت یا ایمت و الله یوتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و بصر صرعی بی نیازی خرمن
جمعیت اولاد و الاتراک خاقان منصور را پریشان گردانیده هر یک از ایشان را بکنجی انداخت محمد خان بلوازم شکر و سپاس ملک ملک بخش پرداخته هر یک از امرا و سرداران
سپاه را بمنصبی لایق نوازش نموده درباره محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان که در معرکه شاهزاده کان عالمیان غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام
و احسان فرموده و چنانچه بیان خواهد گشت بمنصب حکومت و ... تکلی هرات بجان و فا که او را خواجه خورد نیز گویند تفویض پذیرفت اقیم جهره روی بهار و تکلی ولایت شیخ
آورد و سید هادی خواجه ولد سید مرتضی خواجه که پسر عم خان بود در مشهد مقدس علم ایالت مرتفع کرد و ولایت سبزوار و متعلقات بینش بها در گشت و علم ریاست قنبر بی در
دارالملک شاه جهان آرا ایوان کیوان در گذشت ... و باخرز بفرمان ... قیام نموده و ایل امان در ترشیز ابواب دارائی بر روی خود گشوده زمام حکومت بلخ بقبضه اقتدار
خرم شاه سلطان که پسر خورد محمد خان و خواهرزاده پادشاه عالیشان ظهیر الدین محمد بابر بود در آمد و مقرر شد که قنبر میرزا کوکلتاش در خدمت شاهزاده بوده بسر
انجام مهام ملک و مال قیام نماید و سلطنت سمرقند نامزد محمد تیمور سلطان شد و عبیدالله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا بامر حاکم گشت و در خلال این حال حضرت
خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین رایت نصرت آئین بعزم تسخیر قندهار برافراشت و اولاد میرزا ذوالنون شاه شجاع بیگ و میرزا محمد مقیم
مستعد رزم و پیکار شده بعد از وصول جنود سعادت ورود بحدود قندهار در قریه جلیک که در نیم فرسخی آن بلده و قعت بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع
یافت و کشش و کوشش و ... بظهور آمده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم پادشاه خجسته شیم وزید مردم امیر ذوالنون عنان لوای فرار تافته مملکت قندهار و زمین داور بحیطه
تصرف پادشاه فریدون فر درآمد و خزائن امیر ذوالنون را که در مدت حکومت اندوخته بود بر امرا و سرداران سپاه قسمت نموده ایالت ولایت قندهار را به برادر عالی
خویش سلطان میرزا ناصر تفویض فرموده آنگاه بکابل بازگشته در کنف دولت و اقبال مستقر سریر جاه و جلال رسید و چون محمد خان شیبانی این اخبار شنید عزم تسخیر آن
زمین کرده بجانب پهلوانی متوجه گردید پس از آنکه نواحی زمین داور معسکر ظفر اثر شد شجاع بیگ و میرزا مقیم با پیشکشها لایق بملازمت شتافتند و شرف بساط بوسی
حاصل کرده عنایت و رعایت یافتند و بموجب فرمان واجب الاذعان در سایه لوای عبیدالله سلطان بسم منقلای بیشتر روان شدند سلطان ناصر میرزا چون از هجوم
اعدا مطلع شد و ارک قندهار را متحصن جست و ارباب کلانتران آن بلده عبیدالله سلطان و امرای ارغون را استقبال نموده شرایط اطاعت و انقیاد بجای آوردند و
اوزبکان آغاز محاصره قلعه کرده متعاقب موکب کواکب مراتب خانی نیز بدانجا ... بانحصار رسیده کار محصوران به اضطرار انجامید لاجرم سلطان ناصر میرزا طالب صلح و صفا
گشته سفرا فرستاده و مقرر شد که شاهزاده فی الجمله پیشکشی بیرون فرستد تا محمد خان از قندهار کوچ فرموده بصوب خراسان رود و آن کاه سلطان
ناصر میرزا چند سر اسب ارسال داشت و محمد خان روی به دار السلطنه هرات آورده شاهزاده عزم درگاه حضرت پادشاه کرده و چون خطه قندهار از وجود شریف آنحضرت
خالی گشت شاه شجاع بیگ بمقتضای فرمان محمد خان شیبانی مستقر سریر ایالت خود خرامید و تدارک اختلالی که در ایام غیبت او سانح شده بود پرداخت و در آن
اوقات که محمد خان شیبانی در حدود قندهار بود امیر محمد ولی بیگ غاشیه اطاعت ملازمان آن آستان بر دوش گرفت و بجانب بلده فاخره هرات توجه نمود شرح این
سخن آنکه قلعه طبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیگ بود و در آن حصار استر آبادی قبل خود جناب امارت مآب امیر ترخی بابا که در سلک نوابش
انتظام داشت بلوازم حکومت مشغول میبود و چون در نواحی مشهد مقدس ابوالحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت درکشیدند و از دست برد سپاه ماوراء النهر جنود
خراسان منهزم گردیدند امیر محمد ولی بیگ عنان تیز بصوب طبس انعطاف داد بعد از وصول به خلاف امیر ترخی بیگ بابا اظهار عبودیت نواب شاهی کرده لوای
دولتخواهی برافراشت ... لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بهرات آورده پیش از آنکه محمد خان از قندهار باز آید بمقصد رسیده مولانا عبدالرحیم که در آن بلده بود او را
استمالت کردانید و چون محمد خان شیبانی از سفر قندهار کامیاب و کامکار بازگشته در دارالملک خراسان نزول اجلال فرمود امیر محمد حسب الحکم متوجه ماوراء النهر گشت
و هم در آن اوان امیر ناصر الدین عبدالله ... وفادار و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایای امرای خراسان بسفر ماوراء النهر مامور گردیدند و جمیع ایشان بصحت و
سلامت بآن ولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و هم در آن اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکه یکدر اسیر گشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود

نمود و امیر سلطانعلی ارغون از سیستان بملازمت خاقان گیتی ستان شتافته بتوالی عنایات و صحبت خواص پادشاهی مخصوص گشت و مدتی در خدمت بوده اجازت مراجعت یافت و بعد از چند
بسبب حلول اجل نقد زندگانی بقابض ارواح سپرد و حکومت مملکت سیستان بقاسم سلطان مسعود میرزا که برادر صغیر علی میرزا بود که کماکان بود در گذشت و چون مهر جهانتاب سیار در برج حمل
سعادت رسیده هوا عازم سردی نموده حریف خریف گشت فضای باغ و بستان از برگ و بار عاری گردید و خان خورشید احتشام در ساحت عظمت و احترام مصحوب
ماوراء النهر اعلام ظفر اعلام برافراخت و از اکابر خراسان امیر محمد بن ابوسعید و قاضی ضیاء الدین حسین و میر صدر الدین یونس و قاضی صدر الدین محمد امامی را همراه برده تمامی ایشان را
بانعام و احسان نواخت بعد از عبور از کنار جیحون بجانب بخارا شتافته چند روزی در آن خطه رحل اقامت انداخت و از آنجا بسمرقند فرود آمد و در آن بلده قشلاق فرموده در آن زمستان که محمد
قاسم میرزا از کنار مرغاب بطرف ابیورد رفته بود لشکری در سیم کشیده متوجه مشهد مقدسه رضویه شتافت و سید هادی خواجه مصلحت توقف در آنجا ندانسته عنان یکران بجانب دیگر شتافت
جهان یافت چون این خبر بماوراء النهر رسید عبیدالله سلطان بموجب فرمان شیبانی خان از بخارا متوجه دفع شاهزاده گردیده در نواحی مرو سید هادی خواجه بموکب سلطانی پیوسته
باتفاق عزم رزم محمد قاسم میرزا کرده بطرف مشهد نهضت فرموده و بسرعت لوازم اهتمام بجای آورده محمد قاسم میرزا چون خبر توجه اعدا شنود دل بمقاتله نهاده بمشهد
کوچ فرمود و عبیدالله سلطان با سپاه فراوان به آنجا رسیده بین الجانبین قتال صعب واقع شد و محمد قاسم میرزا در آن شاهی کرده فرهاد و میرزا هم درگذشت جنود بهرام تهور
ماوراء النهر جمعی کثیر از لشکریان خراسان را بتیغ ستم کشتند و آنگاه سید هادی خواجه در آن خطه بار دیگر رایت ایالت برافراخته و عبیدالله سلطان عنان مراجعت انعطاف داد
کیفیت این فتح را عرضه داشت نموده بپایه سریر اعلی فرستاد و شیبانی خان از تواتر عنایات سبحانی که شامل حالش گشته بود اظهار فرح و شادمانی کرده آن زمستان را در سمرقند گذرانید
زمستان بپایان رسانیده لوازم جهانبانی بجا آورد **ذکر متوجه شدن میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان بجانب جرجان و اقتران شاهزادگان کامکار در استرآباد و انتقال نمودن مظفر حسین میرزا از این عالم پر ملال** روز جمعه هشتم ماه محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین
گورکان از صولت محمد خان دارالسلطنه هرات را وداع کرده آن یک از باغ نو و این یک از باغ شهر سپاهان را در قفا گذاشته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع
الزمان با سید ملا شجاع بیگ که در ولایت گرمسیر و قندهار فرمان بردار بود بدانجانب توجه نمود و بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیگ طریقه مرضیه بیوفائی را
مشاهده فرموده رایت عظمت بصوب ملک نیمروز برافراخت و کس نزد امیر سلطانعلی روان ساخته او امتثال فرمان واجب الاذعان بجا آورده بار دیگر عالی
راهی کرد آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بکوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا نیز تشریف بهمان جانب عزیمت نموده بود لاجرم در دار الفتح استرآباد نوبت دیگر
مقارنه سعدین دست داد و آن دو برادر نیک اختر یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا فریدون حسین که پیش از وقت برادر اعیانی محمد حسین میرزا در استرآباد علم
حکومت برافراخته بود بایالت دامغان فرستادند و چون خبر استقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدار السلطنت هرات رسید مخدره نشینان تتق سلطنت یا سیده
سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای خاقان منصور از خان و قاسم میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و از سپاهیان الوس تیموری
که بر باب ذریت از بلاد خراسان مانده بودند بدانجا توجه نمودند کثرت و بکر لشکر جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا جمع آمدند اما بعد از انقضای چندی
مظفر حسین میرزا بعارضه صعب مبتلا گشته اطبای حاذق و حکمای موفق هرچند در تداوی آن مرض و ازاله عرض سعی نمودند چون سرنوشت پسندیده صفات شاهزاده بصورت صحت
از وجه ضعف صفت قوت نپذیرفت عندلیب روح پرفتوحش از قالب تن بجانب گلشن قدس در پرواز آمد نهال ثمر بخش گلشن اقبال از صرصر بیداد عالم پرملال از پای درافتاد
و کوکب آفتاب ارتفاع استقلال از اوج برج شرف و کمال روی بحضیض خانه وبال نهاده نیلگون سپهر و دوار ایام بر آن خسرو نیکو سرانجام هنوز از غصه آن جور سیاه
سیه پوشند اهل استراباد سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والاگهر ناشکیبائی کرده کسوت سوگواری پوشیده و مهد علیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت هجرت
آن پسر جگر بند سر جیب شکیبائی چاک زده نوحه و زاری بسپهر زنگاری رسانیده بناخن روی خست و موی کند ز افغان و غلغله در چرخ افکند ز سیلاب سحاب چشم خونبار
زمین را ساخت چون دریای خونخوار عاقبت همگنان دست در حبل متین تحمل و اصطبار زده بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و بختمات آیات بینات و اطعام طعام
و تصدقات روح شریفش را شاد فرمودند و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت
و از غایت غفلت مستور مهجور از بساط عیش و عشرت نهاده نوای بیهوده ز غنون از فلک بوقلمون در گذشت و هنوز یک سال تمام از وصول استراباد منقضی نشده
بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را علی التعاقب و التوالی استماع نمود **ذکر عبور و مرور نمودن خاقان کشورستانی محمد شیبانی خان از آب آمویه بعزیمت تسخیر جرجان** سلطان ربیع چون دیگر بار زخیمه بطرف دشت و کهسار از سنبل و سوسن عنبر آگین آهنگ حریم بوستان کرد از سرسبزی علم برافراخت
از غرش رعد سوری انداخت از خنجر ایدر سوسن بگرفت تمام صحن گلشن سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر جوش رعد خروش بیابان
تیغ زنان و مانند ماهی جوشن پوش از آب آمویه عبور نموده در غایت حشمت و کامرانی بر بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود و چون کنار آب مرغاب
و اترک مضرب خیام سپاه نصرت گشت بلندی بنیان سلطنت شیبان بموجب فرمان واجب الاذعان نشانی در باب استمالت جناب سیف الله الامی مظفر بیگچی دیلم
مصحوب قاصدی روانه فرمودند و صباحی که بدیع الزمان میرزا داعیه داشت که بعزم صید و شکار بجانب دشت و مرغزار سوار شود آن نشان بجناب سیف الله الامی

الامامی رسیده و مسافت میان او و میرزا بدیع الزمان بود و بحضرت در قرب وصول علم جرات برافراشت که با سپاه جرجان با خان کشورستان میدان مقاتله و مقابله می تواند آمد و با امرا و
ارکان دولت قاهره مشورت کرده بنابر استصواب سیف الامامی احترام عتبه کعبه مرتبه پادشاهی یافت و عنان یکران بصوب عراق و آذربایجان انعطاف داد و میرزا محمد زمان در قلعه دامغان
متحصن فریدون حسین میرزا گذشت و در مسافت مساعدت نمود و امامی را جناب سیف امیر یوسف علی کوکلتاش از مرکب سلطانی تخلف ورزیده و جناب سیف الامامی عازم مملکت
محمد خان شیبانی شده چون جناب میرزا خلافت سیر رسید بنابر الطاف خاص اختصاص یافته بمنصب وزارت مملکت جرجان برای آن جناب مفوض گردانید میرخواجه محمد صفرتی که سالها
در ایام دولت خاقان منصور مظفر حسین گورکان بسر برده بود و در آن واقعه بعزل ببرگاه خاقان عالیجاه شتافته بود بایالت آن ولایت تعیین یافت آنگاه خاقان گیتی ستان کمند
همت بلشکر تسخیر بلده دامغان افکنده پس از وصول بظاهر آن شهر جمعی از اعلام قهرمان ماوراءالنهر آغاز محاربه و محاصره کردند و میرزا زمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز
روی بمدافعه و مقاتله دشمنان آوردند با آنکه چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده نمودند والتجا بآستان اقبال آشیان محمد خان فرستاده
اظهار نیازمندی کردند امان طلبیدند خان گیتی ستان قاصدان ایشان را بانعام و احسان نوازش نموده عهد و پیمان درمیان آورد که چون از قلعه دامغان بیرون آیند و ترک حرب
عناد گیرند اصلا بجان و مال ایشان نقصان نرساند بلکه آن دو شاهزاده صاحب سعادت بشمول الطاف بی پایان گردانیده خواهد شد آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان
میرزا دروازه شهر گشاده بدرگاه محمد خان شتافتند و ملحوظ شفقت شده عنایت یافتند پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت رفتن بجانب آذربایجان حاصل نموده و فریدون
حسین میرزا بی استجازه او از راه روانه شده بکنار آب اترک و منازل ترکمانان توجه فرمود و چون فتح ممالک جرجان و توابع آن محمد خان شیبانی را تیسیر پذیرفت لوای کشورکشائی ارتفاع
یافته از ولایت دامغان تا ولایت و نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرف او نیز قرار گرفت تابستان در النگ رادکان خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانیده ییلاق کرد و در زمستان
بماوراءالنهر شتافته گاهی بدفع لشکر قزاق و گاهی بتاخت دشت قبچاق روی می آورد و در اواخر سنه عشر و تسعمائه از قاسم سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت قبچاق مزید
شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز داشت شکست یافت و در حین هزیمت قنبر میرزا با بسیاری از عساکر سپاه خان بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار پریشان حال از خراسان
معاودت نموده بسبزوار آرام گرفت شاهزاده و بشکوه داری که در کوهستان گرمسیر و زمین داور می بودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسرحد زوال رسیده بود در آن یورش نیز
کاری از پیش نتوانست برد و در اوایل شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان او زکات اسب و یراق بباد فنا داده بودند بدار السلطنه هراة آمدند و چون
روزی چند در باغ جهان آرا از رنج راه آسوده خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربایجان بطرف خراسان استماع نموده لاجرم متحیر و پریشان
خاطر بر جناح استعجال بمرو شاه جهان گریخت و در حدود آن ولایت بسر پنجه قوت دولت شاهی لازال مصونة عن صدمة الزوال نقد حیاتش از هم بگسیخت چنانچه در ضمن وقایع
آینده کیفیت این حکایت بشروح سمت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام کلک عنبرین رقم بتفصیل این اجمال خواهد پرداخت توفیق الهی اکرم یار شود الطاف نامتناهی مددکار شود
شرح سخن گشت مجمل سطور از رشحه کلک من بنور شود اکنون وقت آنست که قلم مشغول بتحریر احوال اولاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین در خیابان آورد و بعد از آن سبکی با
همت و چالاکی همت بتحریر جزو چهارم از این مجلد مصروف دارد و منه الاعانة و التائید انه کریم مجید **ذکر کیفیت احوال و مآل میرزا بدیع الزمان و انتقال او**
از جهان پرملال در شهر اسلام بول و خروج میرزا محمد زمان ولد او در جرجان از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان شود رقم سابقا بوضوح پیوست
که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادگار گذاشت ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدسه شربت شهادت
چشیدند و از ابوالحسن میرزا سلطان محمد بایقرا نام فرزندی ماند که در سن سه سالگی آن شاهزاده را در روز واقعه بعضی از ملازمان بطرف فاراو و نسا گریزانیدند و ظاهرا بعد از چند
سال که در آن حدود بود باجل طبیعی از جهان انتقال نمود و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان در هرات بدعوت گشت چنانچه گذشت و او یک دختر داشت مسماه بجهانگیر بیگم هم در آن ایام که
محمد خان هرات را فتح کرد بحباله نکاح عبیدالله سلطان درآمد و چون یکدو سال با وی بسر برد میان الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بخراسان آورده حالا که تاریخ هجری بتسع
و عشرین و تسعمائه رسیده این مستوره بی آنکه در تحت امر و نهی شوهری شود در بعضی از بلاد عراق روزگار میگذراند اما فریدون حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمد و میان
ترکمانکه بسر میبرد در شهور سنه خمس عشر و تسعمائه که محمد خان شیبانی لشکر بسر احشام دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان آمده بر قلعه
قلات استیلا یافت و حاکم مرو شاه جهان قنبر بی چون از این واقعه خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه قلات گشت و شاهزاده بجهت قلت اعوان و انصار از محافظت
آن حصار عاجز آمده قنبر بی را فتح میسر شد و فریدون میرزا بدست اوزبکان افتاده رخت بقا بباد فنا داد اما ابن حسین میرزا چند سال در ظلال دولت نواب کامیاب شاهی
در فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجاه روی بعالم آخرت نهاد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون از دست برد سپاه محمد خان الشیبانی
از مملکت جرجان عازم ملازمت پادشاه عالمیان گشت خبر قرب وصول و مسامع علیه نواب سپهر رتبه رسید بیرام بیک قرامانی حسب الحکم آنحضرت را استقبال نمود و در
روزی که شاه منصور دین پناه مانند جمشید خورشید بر تخت حشمت و کامرانی نشسته اطراف بارگاه جهانبانی را بوجود امرای عظام و نوئینان ذوی الاحترام آراسته بود بیرام
بیک آن خسرو سعادت انتما را بمجلس اشرف اعلی درآورده و بدیع الزمان میرزا بشرف بساط بوسی همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف
نوازش و التفات اختصاص یافته بشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون رفت و در منزلی که جهت اقامتش تعیین کرده بودند نزول فرمود و چون سه چهار ماه در اردوی

دار دوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید موجب فرموده تملک رهی فته شاکر گردید و بنابر اطوار ناپسندیده و سلطان بایزید میرزا پسر شیخ عبدالله بکاول که به
تنگ آمده بود تردد از ده عنان الی ولایت میراحمد در بیان شکایت ایشان زبان گشود و میراحمد بهرود در اقتل نمود آنگاه بدیع الزمان میرزا فی الجمله با سپاهی که در ظل بالش جمع گشته بودند
متوجه استرآباد شد و حاکم جرجان خواجه احمد بحرب برآمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و محمد قلی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب ترین جلالی بود و بحسن سیرت
و لطف طبع و حدت فهم از امثال و اقران امتیاز داشت در آن جنگ شهد شهادت چشیده شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص بطرف
بیرون رفته راه ولایت سند و سیستان پیش گرفت تا حدود دسته شتافته حاکم این مملکت فیروز بحضرت را استقبال کرده مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشت و بقدر حوصلت خویش
پیشکش و ساوری فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بر یکسال در میان سندیان بسر برده نوبت دیگر احرام بارگاه عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائة
در خراسان باستان ملک ملک بخشان رسیده ملحوظ عین التفات گردید و مصحوب اردوی کیهان پوی باذربایجان رفته در آن مملکت از امر ملازمت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی
آنحضرت را ملتمس اجابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار تنگه در وجه معاش و سرانجام نمایند و در رجب سنه
عشرین و تسعمائة که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضای مالک الملک واجب التعظیم بتبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تبجیل و تکریم نموده معزز و مکرم همراه خود باسلامبول برد
و میرزا بدیع الزمان بعد از چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت صفت حال آن مهر سپهر
اقبال گشت و چون زمان حیات مستعار بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک را اجابت گفته بهزار حسرت درگذشت ای دل نبود دولت دنیا جاوید زنهار فا مناز در هر امید
انوار کمالت رسد آخر بزوال هرچند براوج ملک باشی خورشید خورشید حیات کی بود پاینده دایم نبود نور بقا تابنده چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده باشند همه را
پیک اجل آینده کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون و چون سلطان بدیع الزمان میرزا از مهبط بعالم فنا انتقال نمود از وی یکپسر یادگار ماند و هو السلطان العظیم الشان
محمد زمان میرزا که از قلعه دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاه شتافته تا شهور سنه خمس و عشرین و تسعمائة در ملازمت شاه بود و چون شاه باستقبال سلطان
سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی از مردم از آن یورش تخلف کرده روی باسترآباد آورده بعد از وصول بجهت دو هزار جریب قاصدی نزد حاکم آن ولایت
امیر کمال الدین حسین فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که درباره آبا و اجداد وی ثابت داشته تا
مخدوم زاده را استمالت نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و پیشکش گذرانیده در ملازمت عالی عنان بطرف جرجان تافت چون این خبر بسمع میر غیب بیگ تالش که از قبل
برادر خلف بیگ حاکم استرآباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شاهزاده را استقبال کرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و میرزا محمد
زمان کامیاب و کامران باسترآباد درآمده کلانتران آن ولایت را باصناف لطف و احسان نوازش نمود از آنجمله خواجه غیاث الدین توشمالچی که برادر بزرگ جناب
سیف الانامی مظفر بود او را بمنصب امارت دیوان عنایت فرموده پسر نیک اختر آنجناب ابن یمین بیک را ایلچی ساخت و زمام مهام داروغگی آن ولایت را با میر
کفشگیر داد و جهت طلب متابعت فرمان برداری رسولان نزد کلانتران الوس صاین خانی و کرایلی فرستاد و آن مردم طریق اخلاص و خدمتکاری مسلوک داشته جمعی کثیر از
رؤسای ایشان بملازمت شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت والتفات یافتند و برین قیاس تمامی اعیان و سیاه پوشان جرجان غاشیه خدمتکاری آن درة التاج شهریاری
بر دوش گرفتند مگر برادر دیگر جناب سلطان سیف الانامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمندش امیر محمد مظفر که در موضع حصین تحصن نموده طریق مطاوعت بجای
نیاوردند و محمد زمان میرزا بمجرد این فتح خود را پادشاه باستقلال تصور کرده روی ببساط عیش و نشاط آورد و مدت دو سه ماه بصباح و رواح بارگاه عشرت دستکار او جام
شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلک دایر بود و هر شام آن شاهزاده خجسته فرجام از ساقیان گل اندام اقداح مدام طلبیده تجرع مینمود و درخلال این احوال جناب
سلطان سیف الانامی از خراسان متوجه آذربایجان شد و در منزل کلید خبر استیلای محمد زمان میرزا باسترآباد مسموع نموده از آنجا باسفراین شتافت و برون سلطان که حاکم آن ولایت
بود بنجوه ملحق گردانید و پولادین بیک اعتبار رسید بنابر آنکه بسبب خبر وصول سلطان سلیم به تبریز اراجیف بسیار در میان خلایق پدید آمده بود جناب سیف الانامی و سایر امرا
بتانی طی مسافت مینمودند چون بقریه جوارشان رسیدند قراویس قورچی از درگاه عالم پناه آمده خبر صحت ذات اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان
همایون که بنام سیف الانامی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابر آن امرای عالی شان مبتهج و مسرور گشته بادای صدقات
و نذورات پرداختند و عزیمت استرآباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند و در اثنای راه قاصد داروغه بسطام رسیده و سر خواجه میر کفشگیر را رسانید کیفیت واقعه
آنکه خواجه میر بفرمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که داروغه و بعضی از قراهای آن ولایت بود باتفاق بعضی از مردم جلد سرراه بروی گرفته
بباد حمله آتش جدال اشتعال داد و بقوت دولت شاهی خواجه میر در آن معرکه کشته گشته محمد آقا سرش را پیش سلطان و امرا ارسال داشت و ایشان باین معنی تفال نموده بجانب استرآباد
درآمدند و چون خبر قتل خواجه میر بسمع برادرش آقا میر رسید مضطرب و متالم نزد محمد زمان میرزا رفت و کیفیت حال بعرض رسانید و شاهزاده را بر اخذ و قید خواجه غیاث الدین
علی و ابن یمین بیک ترغیب و تحریص نمود و امیر حسین هزارجریبی نیز بدو ملحق شده آن دو عالیشان را مواخذ و مقید گردانیدند و در روز محاربت بشرف شهادت
رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین هزارجریبی و سروران الوس صاین خانی و کرایلی از استرآباد بیرون خرامید و مقارن آن

انتقال خواجه نظام الدین محمود و امیر مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قلندر بیگی با دویست کس و سید فخر الدین که بوسیری و سلطان [illegible] شمول حال با جمعی از مردم صاحب جان
جناب سلطانی پیوسته و بنا بر ذکر جمعه که یازدهم ماه رمضان سنه عشرین و تسعمایه بود و در حدود آق شهید که از شجاع الشرف [illegible] بیست فرسخ مسافت است تلاقی فریقین
روی نموده و مقاتلی بر دو لشکر رکیکه بکار اختند و از هر دو طرف دست کشیده شده واسطه غروب آفتاب جهانتاب که نقاب ظلمانی در پیش قوت باصره انسانی حایل گشت
هر یک از فریقین بمعسکر خویش فرود آمده شب بپاس اشتند و صباح روز شنبه باضعف تمام از آن سمت بر افتادی و اقدام کرده که یکا اشتند و تیغ یمانی در کف سالکان مسالک
سلوانی ماضی افتانی کرده و شیره عطش خطا بصفحه احوال هر دو پا کشید و ولوازم سپاهی بجا آورده و صفیر تیر برگ باتیر بجام اجل کوش هوش صغیر و کبیر رسانید و تیغ شمشیر
خون از فضای معرکه را غیرت افزای لاله زار گردانید لا امر بواسطه قوت دولت شاهی بمحض لطف عنایت الهی عروس فتح و ظفر در نظر جناب سیف الاسلامی جلوه گر گشت
و کار محمد زمان میرزا باضطرار رسیده دست تقدیر ملک قدیر رونا جمیعیش پریشان داد امیر حسین هزارجریبی را وطن مالوف خویش گرفته محمد زمان میرزا بمیان مردم صاحب
جان رفت و جناب سیف الاسلامی بطریق [illegible] مظفر و منصور باسترآباد شتافته روزی چند از راه برآسود و چون عوض سلطان که حکومت استرآباد بموجب فرمان شاه دین پناه
والا آثار ارزانی شده بود بتشنیا بجرجان رسید باتفاق جناب سیف الاسلامی قاصد باستقبال محمد زمان میرزا گشت و صحبت شاهزاده از قرب وصول او خبر یافته از انجا به
سان [illegible] شتافت و یکدو ماه در میان آن مردم اوقات گذرانید در آن اثنا استماع نمود که امیرزاده شاه و امیر محمد بن ار دوشاه که در سلک امرای سلطان بدیع الزمان
میرزا انتظام داشتند در خراسان خروج نموده کوهستان غرجستان را مسخر فرموده و نیز این خبر متواتر شد که امیران خراسان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه آن
جناب شده بنا بر آن میرزا محمد زمان از راه بیابان بی ورد متوجه غرجستان شده و آن مسافت بی نهایت را باندک زمانی طی نموده چون به برکات الوم که داخل ولایت
مذکوره است میرزاده و شاه که در آن وقت در کوه [illegible] ساکن بود موکب شاهزاده را باقدام اخلاص و نثار استقبال فرموده از اسباب سلطنت که تحریر آن موجب
اطناب است آنچه ممکن او بود سرانجام نموده و منسوداوراق در قریه که داخل ولایت غرجستان است و بکوه [illegible] اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا
محمد زمان خبر یافت بحایت تربیت و عنایت خاقان منصور سلطان بدیع الزمان میرزا مقتضی آن گشت که در مصاحبت امیر کمال الدین یونس ابن امیر بابا علی که آن
جناب نیز در قریه مذکوره متوطن بود بکوه [illegible] شتافت و خود را ذره وار منظور نظر آفتاب آثار گردانید و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت
بادا رسانید و آنحضرت از غایت لطف شده مورد تی را نوازش نموده فرمود که بدستوری که در ملازمت اباء یا می بودی من بعد خدمت ما میباید کرد و بهیچ وجه
مفارقت و مباعدت جایز نباید شمرد راقم حروف هرچند معاذیر ولیدیر است که جسد از انکاب مشقت ملازمت استعفا نمود بجایی نرسید و مخدوم زاده اسب و زر
انعام کرده میرزاده و شاه سایر اسباب سفر بهم رسانید و چون امیرزاده و شاه او بواسطه وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار خلاف جناب حکومت پناهی
زنیل خان که در آن زمان حاکم خراسان بود اظهار نمود و بعضی از قصبات هرات را امیرزاده و شاه تاخت فرمود و لشکر بسیار از اقوام هزاره و قبایل کلندری کشید و آب
و کوسفند بسیار را بیجه کردند و از انجا بغور شتافته و بعنف و لطف از حکام آن کوهستان امیر درویش و امیر فخر الدین بهان را بهوار او شتران را به برادر و اجناس نقد کرفته
بقوت و شوکت هرچه تمامتر در رکاب مخدوم زاده نیز رسید و بعد از آن سفر مراجعت کرده روز چند در حفران محل اقامت انداخت در آن اثنا این خبر شایع شد که حضرت
مملکت پناهی دیو سلطان که در بلخ حکومت مینمود آن مملکت را بمحمد بهادر سپرده بنفس نفیس عزم درگاه عالم پناه کرده بنا بر آن محمد زمان میرزا و امیرزاده و شاه بخیال
تسخیر بلخ در سر افتاده و در ماه سنه احدی عشر و تسعمایه از حفران با سپاه فراوان عازم سانو جهاریک شدند و در آخر ماه مذکور بقریه بادرسیده در آن موضع با اسپان عید فطر
پرداختند و از انجا بولایت [illegible] کور در آمده طرح قشلاق انداختند و در آن زمستان ملوک دره حلوف و برادران عبد العلی و نجم الدین بدرگاه سلطنت آب آمده پیشکشهای
لایق گذرانیده اماقات ولایت سرکار بلخ تمام غاشیه متابعت بر دوش گرفته باردو ملحق گردیدند و چون فصل زمستان بپایان رسید و رخوت سبزه و ریاحین بفضای صحرا و
بساتین کشید نسایم سحری جهت گشادن عقد غنچه جنبش نمود و گل بر فراز تخت زمردین متزل گزید و باعتدال هوا حکم فرمود محمد زمان میرزا و امیرزاده و شاه بتصمیم عزیمت تسخیر بلخ کرده
چتر و انوار مرکز رایت فتح آیت ساختند و بعد [illegible] و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهادر روی گردان شده روی باردوی عالی آورده بدعاگویی و ثناخوانی با
ملازمت پرداختند و در بین اثنا خواجه جلال الدین میرکی میر مغول که وزیر سرکار بلخ بود بنا بر توهمی که از امیر محمد بهادر داشت قاصدی نزد مخدوم زاده فرستاده پیغام داد که
اگر در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آیند بنده برج شاه حسین را بخدام عالی مقام میسپارم تا شهر مسخر گردد بنا بر آن محمد زمان میرزا و امیرزاده و شاه موعود کرده شب
چهارشنبه ششم ربیع الاول سنه اثنی و عشرین و تسعمایه بظاهر بلخ رفتند و حال آنکه امیر محمد بهادر در نماز دیگر روز گذشته از آن توطیه خبر یافته بود و قصد خواجه میرکی و اتباع
او نموده او با اتفاق اولاد و ملازمان خود را از برج مذکور انداخته متوجه اردو گشته القصه آنجماعت در بیرون بلخ بموکب عالی پیوسته صورت حال باز گفتند و محمد زمان
میرزا آغاز محاربه و محاصره کرده چون محصول برروی سیلاب و کلانتران بلخ گمان بردند که لشکریان غلات ایشان را خواهند چرانید و بر خلاف امیر بهادر با خواجه ناصر الدین
حیدر علی میرخوی که او نیز منصب وزارت داشت اتفاق نمودند و در روز شنبه سیوم ربیع الاول که محمد زمان میرزا و امیرزاده و شاه بعمارت مملکت انمار که نزدیک به
دروازه خواجه عکاشه است شتافته سپاه را بجنگ فرستاده بودند دروازه مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده و امیرزاده و شاه به بلخ در آمده امیر محمد بهادر در ارک متحصن گشت

نشست و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامیده پیشکش کند لایقه ملازم کرده و مقارن این فتح امیر جان محمد قلی خان که حاکم شبرغان بود با ارباب و کلانتران آن ولایت
به آستان اقبال آشیان مخدوم زاده شتافته مفاتیح بلده مذکور را به خادم عالی مقام سپردند و پیشکشهای لایق کشیدند و در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند و محمد زمان میرزا
و امیر اردو شاه مدت دو و نیم ماه در بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول داشتند تا تمامی محصولات و غلات را در شهر آوردند آنگاه امیر اردو شاه حکومت قبة الاسلام بلخ را
کلف کفایت برادر خود قوام بیگ نهاد و ولایت شبرغان را بدستور عم خویش امیر بیگ عنایت کرده از و علی سانو چهار بیگ را برادر او داد و این معنی بر ضمیر منیر مخدوم زاده
نهایت گران آمده بنابرآنکه مدعای آنحضرت چنان بود که بلخ تعلق بدیوان عالی گیرد و شبرغان بیکی از امرای خاصه سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیر اردو شاه از استحکام بلخ و
شبرغان فارغ شد میرزا محمد زمان را بکربست تمام از آن بلده بیرون آورد و بمیان مردم تولکی که در حدود مرو بسر می‌بردند شتافت و از آن جماعت اسب و گوسفند بسیار گرفته کلانتران
ایشان را همراه کرده بر سر یک النگ تاخت و بعضی از متوطنان آن مکان را غارت کرده عنان یکران بطرف سانو چهار بیگ معطوف و مال آن ولایت را قرار داده روی بجانب
غرجستان نهاد و در اثنای این حالات از آنجانب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید و ضمیمه آزار خاطر مخدوم زاده گردید لاجرم با وجود این با خود مقرر کرد که در استحکام مجال با طایفه ازبکان
مجال که با آنحضرت اتفاق داشتند روی جلادت آورد و در قریه سانو چهار بیگ امیر اردو شاه استماع نمود که پدر مولانا مقبول که کلانتر ضلع استراب بود و متمول تمام و ثروت فوت شده
طامعه اش در حرکت آمده با سی چهل کس از مخصوصان بپرسش او رفت و محمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهاردهم ذی القعده سنه مذکوره که موافق اول دی در حد
بود با سی کس از مخصوصان خود سوار گشته متوجه خرم شاه و باغ شد و نماز شام امیر اردو شاه از استراب باز آمده چون بحران میرزا محمد زمان اطلاع یافت آغاز اضطراب نمود و رسل و رسائل
متعاقب و متواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشته استدعا کرد که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوک فرماید و لوای ملحق کردد تا او تدارک تقصیر خدمت بر ذمه ما این التماس مقبول
نیفتاد بلکه هر که برسالت رفت باز نیامد و از سرداران و لشکریان هر شب جوقی از اردوی امیر اردو شاه فرار نموده التجا بدرگاه محمد زمان میرزا آوردند تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام
نصرت علامتش بوقوع پیوست و قاصد استقبال امیر اردو شاه گشته از خرم شاه و باغ عنان عزیمت بطرف سانو چهار بیگ انعطاف و چون این خبر بسمع امیر اردو شاه که در
قرا ایغاج بود بر توجه آنحضرت مطلع گردید مضطرب شده در روز عید اضحی اغروق را بجانب غرجستان فرستاد و عزم جزم کرد که صباح روز دیگر خود نیز متوجه آن ولایت گردد و دران
شب امرای مغول غالبچی تمام و مردم علی دانشمندی فرار نموده باستقبال محمد زمان میرزا رفتند و امیر اردو شاه سحر دوم عید اضحی که آفتاب در آخر جدی بود و چشم سحاب نم
تگرگ و کلان شبک فراوان میبارید از قرا ایغاج کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسینعلی خان جلایر و امیر یونس علی و دوست کلری جدا گشته روی بسایه دولت شاهزاده نهادند و چون
امیر اردو شاه از آق مسجد گذشته بعقبه که در میان آن منزل و جزوان واسطه است درآمد بیکناگاه امرای ایلغار محمد زمان میرزا و امیر محمد جعفر برلاس و امیر جعفر علی قراانور و میر علی
شاه حسین تارکی میرآخور و شاه حسین بایزید کوکلتاش و محمود کلکتاش فاسی از عقب در رسیدند و ارکان دولت امیر اردو شاه محمد که بدیشان متفق شده شمشیرها کشیده رو باردو
شاه آوردند و او با هفت کس از قرابتان خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از آنجمله بودند بطرف شبرغان گریخته سایر لشکریان و ایماقات که همراه داشت با اموال و جهات بحیطه
تصرف امرای محمد زمان میرزا درآمدند و آنحضرت نماز دیگر همان روز بعقبه مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر بآق مسجد بازگشته افراد حشم و احفاد خدم را بلطف و عنایت
خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال اردو شاه و اتباع او بدست افتاده بر امرا و لشکریان قسمت نموده علم نصرت شیم مصوب سانو چهار بیگ برافراخت و در منزل
قرا ایغاج بوضوح پیوست که امیر اردو شاه از شبرغان بجانب بلخ رفت مخدوم زاده باتفاق امرا خاطر بر مصالحه قرار داده مسوده ارقام فرمود که بقبة الاسلام بلخ شتابد
و نوعی نماید که امیر اردو شاه آن مملکت را که آبا عن جد تعلق بآنحضرت میداشته بتصرف خدام عالی مقام بازگذارد و خود بغرجستان که یورت اصلی او بود در رود تا غبار نقار که
ما بین الجانبین در میان بود بلب سلح و صفا تسکین یابد و درین باب فرمانها بنام اردو شاه و برادرش قوام بیگ و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمد ایلچی بموجب الفرموده
بآن بلده شتافت و هر چند سخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع اردو شاه رسانید و سعی نمود که از مقام منافقه در گذرد و بلخ را باز گذاشته بغرجستان رود
بجائی نرسید و در وقتی که بنده را رخصت انصراف میداد گفت که اگر مخدوم زاده با عدد اندک بقصبه بلخ تشریف فرماید و عهد و پیمان نماید که قصد خون من و برادران
و قرابتان نکند بین الجانبین قواعد مصالحه تمهید یابد بنده از آنجا بازگشته در قریه سانو چهار بیگ بآستان اقبال آشیان رسیده آنچه شنیده بود معروض داشت محبت آیین را
بتخیل آنکه ظاهر بلخ مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد و هم آن بلده حقوق عدالت و احسان دودمان خاقان منصور را رعایت کرده ابواب شهر را باز جا مسدود کرد
متوجه آن بلده گردید و قریب یک ماه بمحاصره قیام نمود فتح الباب میسر نگشت و هر چند رسل و رسائل نزد امیر اردو شاه فرستاده از وعده و وعید سخن راند فایده بران
مترتب نیافت در آن اثنا بتحقیق پیوست که امیر اردو شاه امیر خلیل را که در سلک مخصوصانش انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر فرستاده
استدعای حضور آنحضرت نموده که مقالید قلعه و شهر تسلیم نماید و چون متصور بود که عنقریب رایت نصرت آیت آنحضرت بتوصول انجامد دو خواهد کرد محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ
کرده بحدیقه رفت و در آن منزل میرزا بیگ و میر محمد باقر و امیر محمد برندق برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیدند و غاشیه دولتخواهی بر دوش گرفتند و میرزا علی بیگ متمهد
بساط مصالحه گشت و از میرزا محمد زمان رخصت شده جریده به بلخ رفت و با امیر اردو شاه ملاقات نموده خاطر نشان کرد که صلاح جانبین در تمشیت قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت
و هم بر آن جمله قرار یافت که محمد زمان میرزا و اردو شاه با کسی اندک در قریه آدخته که در دو فرسخی بلخ است با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان در میان آورده هم عنان بیکدیگر به بلخ روند